

زندگانی خلفای راشدین

تألیف:

علامه عبدالشکور لکنوی (ت: ۱۳۸۱ هـ ق)

ترجمہ:

مولانا محمد یوسف حسین پور

مقدمہ و تصحیح:

ابوالحسین عبدالمجید مراد زہی خاشی

عنوان کتاب: زندگانی خلفای راشدین
تألیف: علامه عبدالشکور لکنوی
ترجمه: مولانا محمد یوسف حسین پور
موضوع: سیره و زندگینامه
نوبت انتشار: اول (دیجیتال)
تاریخ انتشار: دی (جدی) ۱۳۹۴ شمسی، ربیع الأول ۱۴۳۷ هجری
منبع:



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

ایمیل: book@aqeedeh.com

سایت‌های مجموعه موحدین

www.aqeedeh.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

تقریظ	۹
نظر اندیشمند بزرگ شیعه علامه سید امیر علی	۱۳
توصیف حضرت عمر بن الخطاب از زبان حضرت علی <small>علیه السلام</small>	۱۵
نگاهی اجمالی به مؤلف کتاب علامه عبدالشکور لکنوی	۲۰
مترجم کتاب:	۲۲
مقدمه	۲۵
عقاید ضروری نسبت به صحابه کرام و خلفای راشدین <small>رضی الله عنهم</small>	۲۷
عقیده ۱- «صحابی» به چه کسی گفته می شود؟	۲۷
عقیده ۲- جایگاه و منزلت صحابه	۲۷
عقیده ۳- منزلت و مقام مهاجرین	۲۷
عقیده ۴- علت برتری خلفای چهارگانه	۲۸
عقیده ۵- آیا خلفای راشدین معصوم بوده اند؟	۲۸
عقیده ۶- جانشین پیامبر، حق تغییر حلال و حرام را ندارد	۲۸
عقیده ۷- تعیین جانشین پیامبر از وظایف مسلمانان است	۲۸
عقیده ۸- شأن و منزلت ازواج مطهرات	۲۹
عقیده ۹- شأن و منزلت دختران پیامبر	۲۹
عقیده ۱۰- منزلت عموها و عمه های پیامبر	۳۰
عقیده ۱۱- میان مهاجرین و انصار دشمنی وجود نداشته است	۳۰
عقیده ۱۲- بیان مشاجرات صحابه حرام است	۳۱
عقیده ۱۳- سب صحابه، مهاجرین و انصار مخالفت صریح با قرآن است	۳۲

۳۵	افضل البشر، حضرت محمد رسول الله ﷺ
۳۹	اولین خلیفه پیامبر ﷺ، ابوبکر صدیق ﷺ
۴۰	احوال پیش از اسلام
۴۰	احوال بعد از اسلام، قبل از هجرت
۴۹	یادآوری مهم
۵۰	جمعی از مهاجرین ستمدیده توسط مشرکین:
۵۰	حضرت بلال رضی الله عنه
۵۱	حضرت خباب بن ارت
۵۱	حضرت عمار و پدرش یاسر رضی الله عنهما
۵۱	حضرت صهیب رومی
۵۱	حضرت ابوفکیه
۵۲	حضرت زبیره رضی الله عنها
۵۳	وقایع بعد از هجرت
۵۴	غزوه بدر
۵۵	غزوه احد
۵۶	غزوه خندق و خیبر
۵۶	وقایع متفرقه
۵۸	خلافت حضرت ابوبکر صدیق
۶۱	خدمات ارزنده خلافت صدیقی
۶۴	آماده ساختن لشکر سامه و سرکوبی مرتدین
۶۶	کرامت
۶۶	فتوح شام و عراق
۶۸	کرامت

- ۷۰ امرار معاش حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه
- ۷۱ آیات و احادیثی چند در فضایل حضرت ابوبکر صدیق
- ۷۲ آیات
- ۷۳ احادیث
- ۷۵ امیرالمؤمنین حضرت عمر فاروق اعظم رضی الله عنه
- ۷۶ احوال ایشان قبل از اسلام
- ۷۶ احوال ایشان بعد از اسلام، پیش از هجرت
- ۷۸ احوال ایشان بعد از هجرت
- ۷۸ غزوه بدر
- ۷۹ غزوه احد
- ۷۹ غزوه خندق
- ۷۹ غزوه بنی مصطلق
- ۸۰ غزوه حدیبیه
- ۸۰ غزوه خیبر
- ۸۱ غزوه حنین
- ۸۱ متفرقات
- ۸۳ خلافت امیرالمؤمنین فاروق اعظم
- ۸۴ اخلاق و احوال حضرت عمر فاروق
- ۱۰۵ وقایعی چند از گشت زنی حضرت فاروق اعظم
- ۱۱۲ خدمات دینی حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه
- ۱۱۲ قرآن مجید
- ۱۱۵ سنت نبوی یا مسائل دینی
- ۱۱۵ نمونه‌هایی دیگر از خدمت ارزنده فاروق اعظم

۱۱۷	متفرقات.....
۱۲۰	فتوحات عهد فاروقی.....
۱۲۱	فتح ایران.....
۱۲۸	یاد آوری.....
۱۳۰	فتح شام و روم.....
۱۳۱	کرامات حضرت فاروق اعظم.....
۱۳۸	سخنان گهربار حضرت فاروق اعظم.....
۱۴۲	شهادت حضرت فاروق اعظم.....
۱۴۵	آیات و احادیثی در فضایل حضرت فاروق اعظم.....
۱۴۷	احادیث.....
۱۵۳	امیرالمؤمنین ذوالنورین عثمان بن عفان <small>رضی الله عنه</small>
۱۵۴	احوال پیش از اسلام.....
۱۵۴	احوال بعد از اسلام.....
۱۵۹	خلافت حضرت عثمان ذوالنورین.....
۱۶۰	فتوحات عهد خلافت حضرت عثمان.....
۱۶۱	قسمت اول:.....
۱۶۱	قسمت دوم:.....
۱۶۴	شهادت مظلومانه حضرت عثمان.....
۱۷۱	اقوال صحابه کرام در باره حضرت عثمان.....
۱۷۱	حضرت علی مرتضی:.....
۱۷۲	حضرت حسن بن علی.....
۱۷۴	برخی از احوال، سخنان و کرامات حضرت عثمان.....

- آیات و احادیثی در بیان فضایل حضرت عثمان ۱۷۶
- احادیث ۱۷۶
- امیر المؤمنین علی مرتضیٰ کرم الله وجهه ۱۸۳
- احوال قبل از اسلام و در حال اسلام ۱۸۳
- فضایل و مناقب حضرت علی ۱۸۴
- خلافت حضرت علی کرم الله وجهه ۱۸۶
- جنگ جمل ۱۸۷
- جنگ صفین ۱۹۱
- شهادت حضرت علی ۱۹۴
- بعضی از اوصاف حضرت علی ۱۹۵
- گزیده‌ای از سخنان گهربار حضرت علی ۱۹۷
- آیات و احادیثی در فضایل حضرت علی ۱۹۸
- احادیث ۱۹۹
- عرایضی چند از جانب مؤلف ۲۰۵

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

تقریظ

نحمده ونصلي علی رسوله الکریم

چه گفت آن خداوندِ تنزیل و وحی
که خورشید بعد از رسولان مه
عمر کرد اسلام را آشکار
پس از هردو آن، بود و عثمان گزین
چهارم علی بود و جفت بتول
نبی آفتاب و صحابه چو ماه
خداوندِ امر و خداوندِ نهی
نتابد بر کس ز بوبکر به
بیاراست گیتی چو باغ بهار
خداوندِ شرم و خداوندِ دین
که او را به خوبی ستاید رسول
به هم نسبتی یکدیگر راست راه

شاهنامه فردوسی، ص: ۲

از آنجایی که پیامبر اکرم ﷺ آخرین پیامبر هستند و سلسله بعثت پیامبران، برایشان ختم شده است و دین و آیین ایشان نیز جاودانی است و تا قیامت می‌بایست مشعل راه بشریت باشد، لازم بود که قرآن‌کریم که آخرین کتاب آسمانی است و سنت و سیره پیامبر اکرم ﷺ که در واقع، آیین نامه تشریحی قرآن‌کریم است، محفوظ و مصون باقی می‌مانند، و از دین اسلام به طور صحیح و اصولی، حمایت و صیانت می‌شد. به همین منظور خداوند متعال بهترین انسان‌ها را پس از پیامبران، یعنی اصحاب گرامی رضوان الله علیهم أجمعین را برای این هدف مقدس و والا برگزید. اصحاب کرام انسان‌هایی بودند که در مکتب پیامبر اکرم ﷺ آموزش دیده و تربیت شده بودند. و به صورت طلاهایی ناب، از کوره ابتلا و آزمایش‌ها سالم بیرون آمدند. آنان کسانی بودند که نه تنها مسلمانان بلکه خردمندان و اندیشمندان غیرمسلمان نیز در مقابل قداست، پاکیزگی اخلاق، زهد، تقوا، قناعت، شجاعت، عبادت، عفت و عدالت آنان، مبهوت گشته و سر تسلیم فرود آورده‌اند. آری، یاران جان‌نثار رسول گرامی اسلام ﷺ انسان‌های از جان‌گذشته‌ای بودند که در

زمان حیات رهبر و مربی بزرگ خویش جان، مال، عرض و ناموس خود را فدای او کردند.

آنان پوزه بزرگ‌ترین ابر قدرت‌های جهان آن روز یعنی ایران و روم را به خاک مالیدند و بزرگ‌ترین جباران و متمردان را وادار به انقیاد و تسلیم نمودند. پس از وفات رسول گرامی ﷺ که سهمگین‌ترین آزمایش برای این سربازان فداکار اسلام بود، و از نعمت وجود فرمانده بزرگ خویش محروم شدند، بیش از گذشته برای فداکاری و پاسداری از حریم قرآن و سنت آماده شدند و از این ابتلا و آزمایش بزرگ، موفق و سربلند بیرون آمدند.

از میان صحابه کرام، چهار انسان بزرگ و چهار خلیفه راشد یعنی حضرت ابوبکر صدیق، حضرت عمر فاروق، حضرت عثمان ذی النورین و حضرت علی مرتضی ﷺ، به عنوان چهار ستاره درخشان، می‌درخشیدند و جهان اسلام و کفر در مقابل بزرگی، تدبیر، عدالت، فراست و شجاعت آنان خیره شده و به شخصیت مقدس و همچون کوه استوار آنان چشم دوخته است. آنان با اراده‌های پولادین و عزم‌های راسخ خویش در مقابل امواج متلاطم فتنه‌ها و در مقابل توطئه‌های شیطانی کفر و نفاق و حرکت‌های انتقام‌جویانه یهود و نصارا، پس از وفات رسول اکرم ﷺ ایستادگی کرده، در اندکی زمانی راه را برای بسط و توسعه تعالیم گهربار اسلام همواره نموده و کشتی امت اسلامی را به نحو مطلوبی هدایت و سکانداری نمودند.

امروز دوران کوتاه خلافت این بزرگواران (که حدود سی سال بوده است) به عنوان دوران طلایی اسلام بلکه دوران طلایی تاریخ بشریت شناخته می‌شود. مؤرخان و اندیشمندان بشر اعم از مسلمان و غیر مسلمان، منصف و غیر منصف، هنگامی که به این برهه از تاریخ می‌رسند، انگشت به دندان برده و قلم‌هایشان بلاختیار، شروع به بیان شاهکارها، خدمات، عظمت و حقایق غیر قابل انکار می‌کنند. ما در اینجا اقتباساتی را درباره شخصیت و سیره این بزرگان، از نویسندگان مسلمان و غیر مسلمان بیان می‌کنیم و

قضاوت را بر عهده خوانندگان محترم می‌گذاریم.

مستشرق آلمانی کاتنی (caetani) در کتاب خود به نام «سال‌های اسلام» چنین می‌نویسد:

«این اصحاب کرام نمایندگان راستین پیامبر اکرم ﷺ دعوت‌گران آینده اسلام و حاملین پیام و تعالیم آنحضرت ﷺ بودند. ارتباط پیوسته و عشق و محبت خالصانه آنان به پیامبر گرامی ﷺ به حدی رسیده بود که تاریخ تمدن و اجتماعی بشریت از ارائه چنین نظیر و نمونه‌ای قاصر و ناتوان است.

واقعیت این است که تحولات اساسی و عمیقی از هر حیث در وجود آنان به وقوع پیوسته بود به گونه‌ای که پس از رسول اکرم ﷺ در سخت‌ترین شرایط و تحولات سیاسی و نظامی به خوبی ثابت کردند که بذری را که تعلیمات زیبای پیامبر گرامی اسلام ﷺ در مناسب‌ترین و آماده‌ترین زمین کاشته بود، محصول خوبی را به ثمر رسانده است. و این بر اثر وجود شخصیت‌های مدیر و مدبر و با صلاحیتی بود که در میان آنان وجود داشتند. آنان پاسداران و امنای کتاب مقدس آسمانی و سیره پاکیزه رسول گرامی اسلام ﷺ بودند. آنان، نخستین رهبران، دانشمندان، فقها و محدثین جامعه اسلامی در صدر اسلام بودند»^(۱).

مستشرق شهیر فرانسوی، دکتر گاسویل ایبان (Gusayel Ieban) در کتاب خود به نام «تمدن عرب» چنین می‌نویسد:

«خلاصه، این که این دین جدید (یعنی دین اسلام) با رویدادها و حوادث بسیاری مواجه می‌شد ولی فراست و حسن تدبیر صحابه آنان را در هر موقعیتی موفق و سربلند

caetani (Annali Islam) T.w. Arnold - ۱

Preacning of Islam. Vol. 2. P. 429 London 1935

می‌کرد و زمام خلافت، در صدر اسلام به دست کسانی افتاد که بزرگ‌ترین هدف و استراتژی آنان، نشر و توسعه دین محمدی بود»^(۱).

دانشمند شهیر انگلیسی: ادوارد گابن (Edward Gibbon) در کتاب خود به نام: «انقراض و سقوط امپراتوری روم» چنین می‌نویسد:

«سیره و اخلاق خلفای چهارگانه راشدین و عملکرد صحیح آنان، ضرب‌المثل بود. تمام اقدامات و کارهای آنان، با اخلاص کامل همراه بود. و با وجود اقتدار و عظمتی که داشتند، تمام عمر خویش را صرف انجام مسئولیت‌های دینی و اخلاقی نمودند»^(۲).

همچنین دکتر فیلیپ هیتی (Dr. Philp Hitti) در کتاب معروف خود «تاریخ مختصر عرب» (A Short History of the Arabs) مرقوم می‌دارد:

«ابوبکر رضی الله عنه نابودکننده مرتدین و حفظ‌کننده وحدت و یکپارچگی «جزیره العرب»، زندگی ساده و پاک و بی‌آلایشی و توأم باوقاری را در اسلام سپری کرد. او در شش ماه اول دوران کوتاه خلافت خویش، هر روز صبح از خانه معمولی خویش در «سنح» (محلّی در اطراف مدینه) به مدینه منوره مرکز خلافت اسلامی می‌رفت. و در این مدت حقوق و شهریه‌ای را از بیت‌المال مسلمین درخواست نکرد (و چیزی برای خود برنداشت) زیرا که در خزانه بیت‌المال در آن موقع چیزی وجود نداشت. و تمام امور مملکت را در صحن مسجد نبوی نظم و نسق می‌داد.

ولی خلیفه دوم عمر رضی الله عنه، شخصی قوی و مقتدر بود. او تصویری زنده‌ای از عدالت و مساوات بود. از صفات جسمی او این که قامتی بلند و رنگی گندم‌گون داشت. و در بدو خلافت، از طریق پیشه تجارت، امرار معاش می‌کرد. زندگی او به لحاظ سادگی و بی‌تکلفی شبیه زندگی یک عرب بدوی بود. به گونه‌ای که هیچگونه تکلفات و

۱- تمدن عرب، ص ۱۳۴، تجربه دکتر سید علی.

۲- Edward Gibbon, the history of the Decline and Fall Of the Roman Empire, 1911, -

خودنمایی‌هایی در زندگی او مشاهده نمی‌شد. روایات اسلامی، شخصیت ایشان را بعد از رسول اکرم ﷺ جزو اولین شخصیت‌های اسلام معرفی نموده است، و مورخان و نویسندگان مسلمان، تقواء عدالت، فروتنی و وقار او را ستوده‌اند و این صفات را جزو صفات لازمی آن کسی شمرده‌اند که لباس خلافت را زیب تن کند. مورخان و سیره‌نگاران اسلامی نوشته‌اند که عمر جز یک پیراهن کهنه و یک ازار (شالی که به جای شلوار پوشیده می‌شد) که دارای چندین پیوند پوستین بود، چیزی دیگری بر تن نداشت. او بر بستری می‌خوابید که از لیف خرما درست شده بود. و از زندگی پرزرق و برق دنیا، هیچ چیزی برایش ارزشمند نمی‌نمود، به جز دفاع از کیان اسلام و شعائر دین و برپایی عدل و قسط و اعتلای اسلام و تأمین مصالح مردم عرب»^(۱).

نظر اندیشمند بزرگ شیعه علامه سید امیر علی^(۲)

علامه امیر سیدعلی از نویسندگان بزرگ شیعه در کتاب «تاریخ مختصر عرب» که به زبان انگلیسی نوشته شده، چنین اظهار می‌داد:

«جامعه‌ای که اساس مجتمع اسلامی را در عهد خلفای راشدین تشکیل می‌داد، نمونه و مظهر کاملی از حاکمیت مردم و جمهوری دموکراسی بود که در رأس آن خلیفه‌ای که از سوی مردم برگزیده شده بود، قرار داشت. قدرت و سلطه خلیفه، حول امور اداری و نظامی کشور می‌چرخید و نظم و قانون به طور کامل حکم‌فرما بود و اقشار مختلف

۱- مختصر تاریخ عرب ص ۷۲-۷۳ از دکتور فیلیپ هیتی چاپ دارالعلم للملایین بیروت ۱۹۴۶ میلادی.
 ۲- سید امیرعلی (۱۸۴۹-۱۹۲۸ م) از دودمان خانواده‌ای از سادات شیعه بود که همراه با نادرشاه به کلکته هند آمد. سید امیر علی در یکی از دانشکده‌های کلکته هند، زبان عربی و انگلیسی را فرا گرفت و در رشته حقوق فارغ التحصیل شد و سرانجام در سال ۱۹۰۹ میلادی عازم انگلستان شد و در آنجا اقامت گزید. امیرعلی به عنوان اولین نماینده هندی به عضویت مجلس قانونگزاری سلطنتی بریتانیا در لندن برگزیده شد و در سال ۱۹۲۸ م وفات کرد او یکی از نویسندگان هند بود که به زبان انگلیسی تسلط کامل داشت.

جامعه از قبیل ثروتمندان، فقرا، اهل حکومت، کشاورزان و غیره در مقابل قانون برابر و یکسان بودند»^(۱).

سیدعلی در ادامه مرقوم می‌دارد:

«همانا خلفای راشدین زندگی خود را وقف رسیدگی به امور و مصالح مسلمین کرده بودند. آنان در نهایت سادگی زندگی می‌کردند. به طوری که زندگی آنان مظهر و الگوی کاملی از زندگی رسول گرامی ﷺ بود که آن را از ایشان به ارث برده بودند. آنان با رفتار و گفتار نیکو بر دل‌های مردم حکومت می‌کردند و از خدم و حشم و تشریفات دنیوی به دور بودند»^(۲).

این بود گزیده‌ای از نظریات چند دانشمند غیر مسلمان و مسلمان درباره صحابه گرامی و خلفای راشدین (رضوان الله علیهم أجمعین).

اینک باید دانست که یاران پیامبر اکرم ﷺ مخصوصاً خلفای راشدین، محبت و عطوفت بسیاری نسبت به همدیگر داشتند. چنانکه قرآنکریم صفت آنان را ﴿رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾ ذکر نموده است یعنی با یکدیگر محبت و رأفت داشتند و کتب تاریخ پر از نمونه‌هایی از آلفت و محبت آنان، با یکدیگر است. نیز خلیفه چهارم حضرت علی مرتضی ﷺ رابطه و محبت خاصی با سه خلیفه پیش از خود، داشت و برای آنان احترام فوق العاده‌ای قایل بود.

گرچه بعضی از نویسندگان مغرض، همواره تلاش کرده‌اند تا بغض و عداوت شدیدی را میان حضرت علی و سه یار دیگر او یعنی: ابوبکر، عمر و عثمان ﷺ به تصویر بکشند ولی این طرز تفکر، مخالف با نصوص قرآن، احادیث پیامبر و واقعیت‌های تاریخی است. و حتی از کتب معتبر شیعه، خلاف این مسأله ثابت است که ما، در اینجا به ذکر چند نمونه از کتاب نهج البلاغه که معتبرترین کتاب شیعه و مجموعه‌ای از فرمایشات حضرت

The Spirit of Islam london – ۱

The Spirit of Islam london – ۲

علی رضی الله عنه می‌باشد، بسنده می‌کنیم و خوانندگان محترم با عنایت به مطالعه و اندیشه در این خصوص، خودشان نسبت به دروغ‌پردازی‌ها و افتراهایی که بعضی در کتاب‌های خود آورده و یا در سخنرانی‌های خویش اظهار می‌دارند، عادلانه قضاوت کنند.

توصیف حضرت عمر بن الخطاب از زبان حضرت علی رضی الله عنه

«لِلَّهِ بِلَادُ فُلَانٍ (عُمَر) فَقَدْ قَوْمَ الْأَوْدِ، وَ دَاوَى الْعَمَدَ، وَ أَقَامَ السُّنَّةَ، وَ خَلَّفَ الْفِتْنَةَ، ذَهَبَ نَقِي الثَّوْبِ، قَلِيلَ الْعَيْبِ، أَصَابَ خَيْرَهَا وَ سَبَقَ شَرَّهَا، أَدَى إِلَى اللَّهِ طَاعَتَهُ وَ اتَّقَاهُ بِحَقِّهِ»^(۱).

«خداوند شهرهای عمر بن خطاب را آباد گرداند و برکت دهد (در محاوره عربی به معنای خداوند به او جزای خیر عنایت کند، می‌باشد) همانا او کجی را راست نمود و بیماری را معالجه کرد و سنت را برپا داشت (احکام پیامبر را اجرا نمود) و تبهکاری و فساد را پشت سر نهاد (و در زمان خود بر فتنه‌ها و آشوب‌های احتمالی غالب آمد به گونه‌ای که هیچ فتنه‌ای در زمان او روی نداد) پاک و بی‌آلایش از دنیا رفت. نیکویی و خیر خلافت را دریافت و از شر و بدی آن پیشی گرفت (به طوری که در دوران او هیچ خللی در امر خلافت راه نیافت) طاعت خدا را به جا آورد و از نافرمانی او به دور ماند». در جایی دیگر می‌فرماید:

۳۵۹- «وَوَلِيَهُمْ وَال فَأَقَامَ وَاسْتَقَامَ، حَتَّى صَرَبَ الدِّينُ بِحِجْرَانِهِ»^(۲). «و (بعد از ابوبکر) بر آنان فرمانروا شد، فرماندهی (یعنی عمر بن خطاب بر مقام خلافت نشست) پس (امر خلافت را) برپا داشت و ایستادگی نمود (و بر همه تسلط یافت) تا این که دین قرار گرفت و پا برجا شد».

۱- نهج البلاغة، خطبه ۲۱۹.

۲- نهج البلاغة، فیض الإسلام، ۱۳۰۰، حکمت ۴۵۷ یا ۴۵۹ (براساس نسخه‌های مختلف).

(مانند شتری که هنگام استراحت، قسمت زیرین گردن خود را بر زمین می‌نهد. اشاره به این است که اسلام را خوب رهبری کرد به گونه‌ای که فراگیر شد).
 هنگامی که خلیفه دوم با حضرت علی در مورد خروج خود از مدینه برای جهاد و مبارزه با سپاه مجوس ایرانی مشورت کرد، حضرت علی رضی الله عنه چنین اظهار نظر نمود:

«وَمَا كَانَ الْقِيَمُ بِالْأَمْرِ مَكَانَ النَّظَامِ مِنَ الْخَرَزِ يَجْمَعُهُ وَيَضُمُّهُ، فَإِذَا انْقَطَعَ النَّظَامُ تَفَرَّقَ وَذَهَبَ، ثُمَّ لَمْ يَجْتَمِعْ بِحَدَافِيرِهِ أَبَدًا. وَالْعَرَبُ الْيَوْمَ وَإِنْ كَانُوا قَلِيلًا فَهُمْ كَثِيرُونَ بِالْإِسْلَامِ عَزِيزُونَ بِالْاجْتِمَاعِ، فَكُنْ قُطْبًا وَاسْتَدِرِ الرَّحَى بِالْعَرَبِ، وَأَصْلِهِمْ دُونَكَ نَارَ الْحَرْبِ، فَإِنَّكَ إِنْ شَخَصْتَ مِنْ هَذِهِ الْأَرْضِ انْتَقَضَتْ عَلَيْكَ الْعَرَبُ مِنْ أَطْرَافِهَا وَأَقْطَارِهَا حَتَّى يَكُونَ مَا تَدْعُ وَرَاءَكَ مِنَ الْعَوْرَاتِ أَهَمَّ إِلَيْكَ مِمَّا بَيْنَ يَدَيْكَ. إِنَّ الْأَعَاجِمَ إِنْ يَنْظُرُوا إِلَيْكَ عَدَاً يَقُولُوا هَذَا أَصْلُ الْعَرَبِ فَإِذَا افْتَطَعْتُمُوهُ اسْتَرَحْتُمْ فَيَكُونُ ذَلِكَ أَشَدَّ لِكَلْبِهِمْ عَلَيْكَ وَطَمَعِهِمْ فِيكَ»^(۱).

(و جایگاه زمامدار دین و رهبر مسلمین مانند جایگاه رشته‌ای است که محل تجمع مهره‌های زیاد و وسیله اتصال و پیوستگی آن‌ها با یکدیگر شده است. پس هرگاه آن رشته کنده شود و بگسلد، مهره‌ها از هم جدا شده و پراکنده می‌شوند، و هرگز دوباره همه آن‌ها گرد هم نمی‌آیند. جمعیت عرب گرچه امروز اندک است ولی به برکت دین اسلام، زیاد است و به جهت وحدت و یگانگی غالب خواهند شد. پس تو مانند محور و میخ وسط سنگ آسیا باش و آسیا را به وسیله عرب‌ها بگردان. و آنان را وارد میدان نبرد کن و خودت وارد نشو. زیرا اگر خودت از این سرزمین (مدینه طیبه) بیرون روی، عرب از اطراف و نواحی هجوم آورده عهد با تو را خواهند شکست و (کار به جایی می‌رسد) حفظ و نگهداری سرحدات که پشت سر گذارده‌ای برایست مهم‌تر از رفتن به کارزار می‌شود. و هنگامی که ایرانیان تو را ببینند، می‌گویند: این پیشوای عرب است. اگر او را از

بین ببرید، آسوده خاطر خواهید شد و این اندیشه، حرص و طمع آنان را به جنگ با تو، سخت تر و بیشتر می گرداند.»

بیاییم به تک تک کلمات و جملات این نظر مشورتی غور و تدبر کنیم. تمام کلمات و جملات، مظهري از دلسوزی و خیراندیشی و الگوی کاملی از اظهار محبت و همدلی است. این جملات زیبا از اعماق دل حضرت علی مرتضی مشاور عالی امیرالمؤمنین عمر بن خطاب رضی الله عنهما برآمده و بر دل امیرالمؤمنین می نشیند و امیرالمؤمنین بر مبنای آن، از رفتن به سوی ایران خودداری می کنند.

آیا اگر حضرت علی رضی الله عنه اندک خصومت و آزردهی خاطری با خلیفه دوم می داشت، نمی توانست در این فرصت طلایی، با اظهار نظر خلاف واقع، خلیفه را به سوی امر نامطلوبی راهنمایی کند و او را به میدان نبرد سپاه ایران بکشاند که در آن صورت، شاید نتیجه دیگری از آن جنگ به دست می آمد.

در جایی دیگر درباره صحابه چنین می فرماید:

«لَقَدْ رَأَيْتُ أَصْحَابَ مُحَمَّدٍ (صلى الله عليه وآله)، فَمَا أَرَى أَحَدًا يُشْبِهُهُمْ مِنْكُمْ! لَقَدْ كَانُوا يُضْبِحُونَ شُعْثًا عُبرًا، قَدْ بَاتُوا سُجْدًا وَقِيَامًا، يُرَاحُونَ بَيْنَ جَبَاهِهِمْ وَخُدُودِهِمْ، وَيَقِفُونَ عَلَى مِثْلِ الْجُمُرِ مِنْ ذِكْرِ مَعَادِهِمْ! كَأَنَّ بَيْنَ أَعْيُنِهِمْ رُكْبَ الْمِعْزَى مِنْ طُولِ سُجُودِهِمْ! إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ هَمَلَتْ أَعْيُنُهُمْ حَتَّى تَبُلَّ جُيُوبُهُمْ، وَمَادُوا كَمَا يَمِيدُ الشَّجَرُ يَوْمَ الرِّيحِ الْعَاصِفِ، خَوْفًا مِنَ الْعِقَابِ، وَرَجَاءً لِلثَّوَابِ!»^(۱)

«همانا یاران محمد صلی الله علیه و آله را مشاهده کردم. پس هیچیک از شما را شبیه و مانند آنها نمی بینم. آنان در حالی صبح می کردند که زولیده سر و غبارآلود بودند. و شب را با سجده و قیام به بارگاه الهی سپری کرده بودند. و چنان از خوف و خشیت الهی و ذکر روز معاد، بیمناک و هراسان بودند که گویی بر اخگرها ایستاده اند. نشان و اثر سجده های طولانی بر

پیشانی آنان مشهود بود. هرگاه ذکر و یاد الله می‌شد، چشم‌های آنان به قدری اشک می‌ریخت که گریبان‌هایشان خیس می‌شد. و از ترس عذاب الهی و از امید به اجر و ثواب اخروی، همواره در میلان و جنبش بودند، مانند درخت هنگامی که باد تند می‌وزد، چگونه به این سو و آن سو میلان می‌کند و به جنبش درمی‌آید».

در جایی دیگر از نهج البلاغه با اظهار تأسف از برخورد نادرست یاران و پیروان خود نسبت به خویش و شکایت از آن‌ها، از جدایی یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یاد می‌کند و بر نبودن آنان برای کمک و یاری خویش، چنین حسرت می‌برد:

أَيْنَ الْقَوْمِ الَّذِينَ دُعُوا إِلَى الْإِسْلَامِ فَقَبِلُوهُ؟ وَقَرَأُوا الْقُرْآنَ فَأَحْكَمُوهُ؟ وَهَيَّجُوا إِلَى الْجِهَادِ فَوَلَّوْهُا اللَّقَاحَ أَوْلَادَهَا، وَسَلَبُوا السُّيُوفَ أَعْمَادَهَا، وَأَخَذُوا بِأَطْرَافِ الْأَرْضِ رَحْفًا وَرَحْفًا وَصَقًّا وَصَقًّا؟! بَعْضُ هَلْكَ، وَبَعْضُ نَجَا. لَا يُبَشِّرُونَ بِالْأَحْيَاءِ، وَلَا يُعَزِّوْنَ عَنِ الْمَوْتِ، مُرَّةَ الْعُيُونِ مِنَ الْبُكَاءِ، مُخْصُ الْبُطُونِ مِنَ الصِّيَامِ، ذُبُلُ الشَّفَاهِ مِنَ الدُّعَاءِ، صُفْرُ الْأَلْوَانِ مِنَ السَّهْرِ، عَلَى وَجْهِهِمْ عَبْرَةٌ الْخَاشِعِينَ، أَوْلِيكَ إِخْوَانِي الدَّاهِبُونَ، فَحَقَّ لَنَا أَنْ نَنْظُمًا إِلَيْهِمْ وَنَعَضَّ الْأَيْدِي عَلَى فِرَاقِهِمْ! ^(۱).

«کجا ایند جماعتی که به اسلام دعوت داده شدند پس آن را پذیرفتند و قرآن را خوانده، آن را محکم و استوار ساختند. (یعنی بر آن عمل کردند) و به جهاد برانگیخته شدند، پس با شیفتگی و عشق خاصی به سوی آن شتافتند مانند شتر به سوی فرزندان خود. و شمشیرها را از نیام بیرون کشیده و دسته دسته، به صورت صف کشیده در نقاط مختلف جهان حضور یافتند (و دشمنان اسلام و قرآن را به زانو درآوردند) بعضی از آن کشته شدند و بعضی نجات یافتند. با شنیدن خبر زنده ماندن یاران، شاد و خوشحال نمی‌شدند، (زیرا زندگی جاودانه را در کشته شدن در راه الله می‌دانستند) و با شنیدن خبر کشته شدن یاران، به تعزیت نمی‌نشستند (یعنی اگر خبر می‌شدند که فلانی در جنگ کشته شده بر اثر

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۲۰.

غم و اندوه، خانه‌نشین نمی‌شدند تا دیگران بیایند و آنان را تسلیت گویند. زیرا شهادت در راه الله را افتخار و سعادت ابدی می‌دانستند) چشمان‌شان از گریه و ریختن اشک (از خوف خدا) سفید شده بود و شکم‌های‌شان بر اثر روزه و عبادت، لاغر گشته و لب‌های‌شان بر اثر دعا و زاری (به پیشگاه خداوند متعال) خشکیده بود. رنگ‌های‌شان بر اثر بیداری زرد گشته و بر چهره‌های‌شان گرد و غبار فروتنی و تواضع نقش بسته بود. این‌ها برادران من بودند که رفتند. پس برای ما سزاوار است که تشنه دیدارشان باشیم و از فراق و جدایی‌شان انگشت به دهان برده و آن را بگزیم».

این تعریف و توصیف از یاران و صحابه پیامبر اکرم ﷺ است که از زبان مبارک حضرت علی ﷺ بیان شده است. یک توصیف واقعی و به دور از افراط و تفریط همچنین حضرت علی ﷺ به قدری با خلفای پیش از خود محبت داشت که فرزندان خود را به نام آنان نامگذاری کرده بود، چنانکه در میان شهدای کربلا این افراد نیز جزو شهیدان بودند:

۱- ابوبکر بن علی.

۲- عمر بن علی.

۳- عثمان بن علی.

۴- ابوبکر بن امام حسن^(۱).

نیز یکی از بزرگ‌ترین دلایل محبت و وجود صفا و صمیمیت میان حضرت علی و حضرت عمر رضی الله عنهما این است که حضرت عمر رضی الله عنه در دوران خلافت خویش به حضرت علی رضی الله عنه پیشنهاد دادند تا ام کلثوم دختر خویش را به ازدواج ایشان درآورند. چنانکه حضرت علی با طیب خاطر این پیشنهاد را پذیرفت و دختر خویش ام کلثوم را که از فاطمة الزهرا بود، به ازدواج خلیفه دوم درآورد و بدین طریق پیوند قوی و مستحکم خانوادگی میان حضرت علی، اهل بیت و حضرت عمر رضی الله عنه برقرار شد.

۱- (أعیان الشیعة) و كشف الغمة فی معرفة الأئمة ۲ / ۶۷-۶۸.

یکی دیگر از بزرگ‌ترین دلایل وجود محبت و اعتماد کامل میان حضرت عمر فاروق و حضرت علی رضی الله عنه این است که حضرت علی رضی الله عنه را به عنوان مشاور عالی خویش انتخاب کرده بودند و اعتماد و اطمینان به حدی بود که طبق نظر مورخان، حدود دوازده، سیزده بار، خلیفه دوم به خارج از مدینه به منظور سفر حج و یا عزیمت به دیگر کشورها، سفر کرده بودند و دوازده بار، جانشین خویش در مدینه حضرت علی رضی الله عنه را انتخاب کرده زمام قدرت را به او سپردند. این نکته بسیار ظریف، حساس و جای تأمل است. زیرا طبق عرف و رسم جهانی، در چنین مواقعی، رئیس و رهبر حکومت، نزدیک‌ترین و معتمدترین فرد را جانشین خود تعیین می‌کند و هرگز فردی که مشکوک بوده و قابل اعتماد نباشد و یا کدورت و اختلافی میان او و رئیس حکومت موجود باشد، به عنوان جانشین انتخاب نمی‌شود^(۱).

در هر صورت، آنان انسان‌های والامقامی بودند که نهایت الفت، محبت و صمیمیت در میان‌شان وجود داشت و همه آن‌ها در مدرسه نبوت تعلیم و تربیت حاصل کرده، الگوی کاملی از شخصیت مبارک رسول اکرم صلی الله علیه و آله بودند. و ما حق نداریم آنان را مورد انتقاد قرار دهیم، چون بالاتر از انتقاد بودند. وظیفه ما اتباع و پیروی از آنان است که در مرحله عمل پیروی خویش را از آنان به اثبات برسانیم.

خداوند محبت و دوستی آنان را در دل‌های ما به وجود آورد و از هرگونه سوء ظن و بغض و عداوت نسبت به یاران رسول الله صلی الله علیه و آله علی‌الخصوص خلفای راشدین (رضوان الله علیهم أجمعین) به پناه خویش محفوظ و مصون نگه دارد. آمین

نگاهی اجمالی به مؤلف کتاب علامه عبدالشکور لکنوی

علامه عبدالشکور فاروقی لکنوی در قریه «کاکوری» از حومه شهر لکنو هند در ۲۳ ذی الحجة ۱۲۹۳ هـ.ق. مطابق با ۱۰ ژوئیه ۱۸۷۷ م چشم به جهان گشود. والد ایشان مولانا

۱- رجوع شود به تاریخ طبری و تاریخ الکامل، بحث خلافت خلیفه دوم.

حافظ محمد ناظر علی از مریدان خاص حافظ عبدالسلام نقشبندی رحمته بود. پس از طی دوران تحصیلات علوم دینی اقدام به نشر ماهنامه‌ای به نام «النجم» نمود که عقاید اهل سنت را نسبت به صحابه کرام رضی الله عنهم در آن توضیح داده و نشر می‌کردند. در فن مناظره و مباحثه، مهارت و تبحر خاصی داشتند، چنانکه حکیم الامت علامه اشرف علی تهانوی رحمته نسبت به سؤالی که در این باره از ایشان شده بود، فرمودند: «پاسخ این سؤال را مولوی عبدالشکور مدرس مدرسه عربیه «امروهه» از من بهتر می‌دانند»^(۱). همچنین شیخ الاسلام حضرت مولانا سید حسین احمد مدنی رحمته در پاسخ به سؤالی چنین فرمودند: «در این خصوص مولانا عبدالشکور اطلاعات و تحقیقات کافی دارند از ایشان پرسید»^(۲).

علامه محقق، مولانا محمد منظور نعمانی رحمته پس از وفات ایشان در ماهنامه «الفرقان» مقاله‌ای در این خصوص مرقوم داشتند و تحت عنوان «رسوخ علمی آن مرحوم» می‌نویسند: «کسانی که از نزدیک با مولانای مرحوم آشنایی نداشتند، فکر می‌کردند که ایشان فقط در فن بحث و مناظره مهارت دارند. در حالی که ایشان نه فقط در رشته مناظره و تألیف کتب، تخصص داشتند، بلکه از راسخین فی العلم و مدرسان بااستعداد و دارای مطالعه عمیق و وسیعی بودند. خداوند متعال به موصوف، حافظه عجیبی داده بود. و بنده به ندرت اینگونه افراد قوی‌الحافظه‌ای دیدم...»

از شعبه‌های مختلف علوم، به علم تفسیر قرآن، شیعف و ذوق خاصی داشتند و «سلسله تفسیر آیات» ایشان گواه زنده‌ای بر این امر است. علامه نعمانی رحمته در پایان همین مقاله مرقوم می‌دارند:

«در پایان، نظر و کلام یکی از عارفان بزرگ، بلکه امام یقین و معرفت، حضرت مولانا محمد الیاس رحمته را (بنیان‌گزار نهضت دعوت و تبلیغ) در این رابطه نقل می‌کنیم.

۱- ماهنامه النجم، شعبان ۱۳۴۱ هـ.

۲- مکتوبات شیخ الاسلام جلد دوم مکتوب ۸۵.

حضرت مولانا محمد الیاس رحمته درست یک سال قبل از وفات خویش، همراه با گروه بزرگی از (جماعت تبلیغ) به لکنو تشریف فرما شدند و حدود یک هفته در دارالعلوم ندوة العلماء اقامت گزیدند. یک روز در محل وضوی مسجد دارالعلوم، مشغول وضو بود، دو سه نفر از اساتید دارالعلوم نیز داشتند وضو می گرفتند، مولانا معین الله ندوی (استاد و مسؤول فعلی اموال و ساختمانی دارالعلوم) روبروی مولانا مشغول وضو بود. حضرت مولانا، نظر و عنایت خاصی به ایشان داشتند. خطاب به ایشان فرمودند: مولوی معین الله! حضرت مولانا عبدالشکور را می شناسی؟ وی گفت: آری، می شناسم. پرسیدند: آیا به زیارت ایشان هم موفق شده‌ای؟ وی گفت: خیر، آنگاه فرمودند: ایشان «امام زمان حاضر» هستند. در این سفر، بنده نیز افتخار هم رکابی حضرت مولانا محمد الیاس رحمته را داشتم. ایشان یک بار به بنده گفتند: در شرق کشور ما، حضرت مولانا عبدالشکور همان منزلت و جایگاه را دارند که حکیم الامت حضرت مولانا تهانوی رحمته در غرب کشور دارند.^(۱)

اعطای لقب «امام زمان عصر حاضر» از جانب شخصیتی همچون حضرت مولانا محمد الیاس رحمته امام دعوت و تبلیغ، به حضرت مولانا عبدالشکور لکنوی رحمته سند بزرگی بر مقام و منزلت والای این عالم ربّانی به حساب می آید.^(۲)

مولانای مرحوم در ۱۷ ذی القعدة سال ۱۳۸۱ هـ مطابق با ۲۳ آوریل ۱۹۶۲ م در شهر لکنو هند، دار فانی را وداع گفت. درود و رحمت خداوند بر روح ایشان باد.

مترجم کتاب:

این کتاب توسط شیخ الحدیث، حضرت مولانا محمد یوسف حسین پور دامت برکاتهم سرپرست حوزه علمیه عین العلوم گشت سراوان، مدت‌ها قبل ترجمه گردید. حضرت شیخ الحدیث از علمای بزرگ و طراز اول استان سیستان و بلوچستان هستند

۱- ماهنامه الفرقان، ذی القعدة ۱۳۸۱ هـ ق.

۲- مقدمه تحفه خلافت از مولانا قاضی مظهر حسین.

که بیش از مدت چهل سال است که مشغول تدریس و تحقیق علمی در حوزه علمیه فوق بوده و علما و طلاب زیادی را تربیت و به جامعه تحویل نموده‌اند. یکی دیگر از خدمات ارزنده ایشان ترجمه «تفسیر معارف القرآن» مفتی اعظم، مولانا مفتی محمد شفیع رحمته الله بانی دارالعلوم کراچی است که جلد اول، دوم، سوم و چهارم آن به چاپ رسیده است. همچنان که از اسم کتاب معلوم است، این کتاب در زندگی و سیره خلفای راشدین نگاشته شده و در حال حاضر، جزو برنامه درسی «شورای هماهنگی حوزه‌های علمیه اهل سنت» می‌باشد.

والسلام علينا وعلى عباد الله الصالحين

﴿رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ ﴿١٦﴾﴾

در پایان باید یادآوری کرد آنگونه که حق ویرایش و تصحیح کتاب است با توجه به مشغولیت‌های شدیدی که وجود داشت ادا نگردید و اشتباهات ویرایشی هنوز مشهود است. ان شاء الله در چاپ‌های آینده سعی خواهد شد تا مرتفع شوند.

ابوالحسین عبدالمجید مرادزی خاشی

زاهدان ۱۲ مرداد ۱۳۷۸

مقدمه

الحمد لله الذي بعث إلينا خاتم النبيين داعياً إلى أكمل الأديان هادياً إلى الشرع المتين فصلي
الله تعالى وبارك وسلم عليه وعلى آله وأصحابه وخلفائه الراشدين المهديين ووفقنا لاتباعهم
واحشرنا في زمرة يوم الدين.

پس از تألیف سیره پاک رسول اکرم ﷺ، موسوم به «نفحه عنبریه» بعضی از دوستان
گرامی اصرار ورزیدند که اگر سیرت خلفای راشدین، بر همین منوال و با در نظر گرفتن
سهولت و اختصار، تألیف شود، برای برادران دینی بی اندازه مفید خواهد بود. و
همانطوری که «نفحه عنبریه» جزو برنامه درسی حوزه‌های علمیه درآمده، چنانچه شرح
حال خلفای راشدین هم جزو برنامه درسی قرار گیرد، سبب افزایش معلومات دینی نسل
حاضر و آینده قرار خواهد گرفت. و موجب حفظ مذهب و اعتقادات آن‌ها خواهد شد.
خواست قلبی بنده نیز همین بود. اما:

﴿وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾ [التكوير: ۲۹].

شکی نیست که شرح حال خلفای راشدین و بیان اوصاف و کمالات ایشان، در واقع
تمه و کامل‌کننده ذکر سیره مبارک آنحضرت ﷺ است، زیرا که در اثر مطالعه احوال و
کمالات این بزرگان عظمت و محبتی که نسبت به رسول خدا ﷺ در دل ایجاد می‌شود،
هرگز به طریقی دیگر، میسر نخواهد شد. و تأثیری که یاد آنان در تقویت و تازگی ایمان
آدمی برجای می‌گذارد، در چیزی دیگر وجود ندارد. لذا با نام خدا این شرح حال را آغاز
می‌کنم. امید است خداند متعال به فضل و کرم خویش توفیق اتمام آن را فراهم گرداند و
این نوشته و سایر تألیفات دیگر و کارهایم را به شرف قبول بنوازد و برای برادران دینی
سودمند افتد! «آمین»

ضروری به نظر می‌رسد قبل از پرداختن به شرح خلفای راشدین، مقدمه‌ای، مشتمل
بر عقاید ضروری اهل سنت نسبت به صحابه و خلفای راشدین (رضوان الله علیهم
أجمعین) مرقوم می‌گردد.

عقاید ضروری نسبت به صحابه کرام و خلفای راشدین رضی الله عنهم

عقیده ۱- «صحابی» به چه کسی گفته می‌شود؟

صحابی به کسی گفته می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را ملاقات نموده و بر وی ایمان آورده و با ایمان وفات نموده است. تعداد صحابه کرام در غزوه بدر، سیصد و چهارده نفر و در هنگام صلح حدیبیه یک هزار و پانصد و در زمان فتح مکه، ده هزار و در غزوه حنین دوازده هزار و در حجة الوداع یعنی آخرین حج آنحضرت صلی الله علیه و آله چهل هزار و در غزوه تبوک هفتاد هزار و به هنگام وفات پیامبر صلی الله علیه و آله، یکصد و بیست چهار هزار نفر بوده‌اند. تعداد اصحابی که در کتب احادیث، از آنان روایات نقل شده، هفت هزار و پانصد نفر می‌باشد.

مهاجرین به آن گروه از اصحاب گفته می‌شود که وطن خود، مکه معظمه را به خاطر خدا و رسول او ترک گفتند. تعداد آنان یکصد و چهارده نفر بوده است. انصار به آن دسته از اصحاب گفته می‌شود که در مدینه منوره سکونت داشتند و آنحضرت صلی الله علیه و آله و مهاجرین را در شهر خود، جای داده و از هرگونه حمایت نسبت به آنان، دریغ نورزیدند.

عقیده ۲- جایگاه و منزلت صحابه

همراهی و مصاحبت با رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی ارزشمند و قابل افتخار است و بر همین اساس، رتبه صحابه کرام از همه امت بالاتر است. هیچ شخصیت و مقامی از متأخرین، به درجه و مقام کسی که حتی برای یک لحظه هم با رسول خدا صلی الله علیه و آله هم‌نشین بوده است، نخواهد رسید.

عقیده ۳- منزلت و مقام مهاجرین

رتبه و مقام مهاجرین و انصار، در میان اصحاب کرام (رضوان الله علیهم أجمعین) از دیگران برتر است و از میان مهاجرین و انصار رتبه اهل حدیبیه و از تمام آنان، رتبه و منزلت اهل بدر و از میان اهل بدر، مقام خلفای چهارگانه راشدین، و از میان آنان، رتبه حضرت ابوبکر صدیق و حضرت عمر فاروق رضی الله عنهما بالاتر است.

عقیده ۴- علت برتری خلفای چهارگانه

افضلیت و برتری خلفای چهارگانه، به خاطر خلافت نیست و اگر به جای آنان کسان دیگری هم برای خلافت انتخاب می‌شدند، باز هم برتری آنان مسلم بود.

عقیده ۵- آیا خلفای راشدین معصوم بوده‌اند؟

خلیفه رسول مانند خود رسول، معصوم نیست و اطاعتش در تمام امور مانند اطاعت رسول واجب نمی‌باشد. اگر خلیفه سهواً یا عمداً حکمی برخلاف شرع صادر کند، اطاعت از آن حکم، جایز نیست. عصمت، مخصوص مقام نبوت بوده و کسی را بعد از آنحضرت ﷺ معصوم دانستن خلاف شأن نبوت است.

عقیده ۶- جانشین پیامبر، حق تغییر حلال و حرام را ندارد

از وظایف خلیفه رسول این نیست که در دین، حکم تازه‌ای صادر کند و اختیاری به تحلیل و تحریم (حلال و حرام کردن) ندارد، بلکه وظیفه او فقط این است که مردم را به قرآن و حدیث عامل گرداند و احکام شرع را به اجرا گذارده، امور انتظامی را برقرار سازد.

عقیده ۷- تعیین جانشین پیامبر از وظایف مسلمانان است

تعیین جانشین پیامبر ﷺ و وظیفه خدا نیست، بلکه از وظایف مسلمانان است. همانطوری که تعیین امام برای نمازهای پنجگانه از وظایف مقتدیان است. اهل سنت و جماعت که خلافت خلفای راشدین را از جانب خدا می‌دانند، به این معنی است که این چهار خلیفه، از گروه مهاجرین بودند. و در قرآن کریم وارد شده که اهلیت و شایستگی خلافت در مهاجرین وجود دارد و خلافت آنان مورد پسند خدا است^(۱).

۱- ملاحظه شود به رساله اینجانب موسوم به (تفسیر آیه تمکین) - مولف

منصوص گفتن خلافت ابوبکر یا خلفای سه گانه، به این معنی نیست که خداوند یا رسول او آنان را خلیفه مقرر کرده است. بلکه به این معنی است که خداوند متعال در قرآن مجید، اعطای مقام خلافت را به صحابه رضی الله عنهم وعده فرموده است و نسبت به خلیفه موعود، نشانه‌ها و پیشگویی‌هایی ذکر فرموده که در وجود سایر خلفای ثلاثه هم یافت شده است. و در صورت نپذیرفتن خلافت خلفای ثلاثه (بعد از حضرت ابوبکر)، صورتی برای تحقق مصداق آن آیه‌ها، امکان ندارد. علاوه بر این، در احادیث نبوی هم درباره خلافت خلفای ثلاثه، نشانه‌ها و شواهد زیادی وارد شده است و نسبت به حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه غیر از این پیشگویی‌ها، امر دیگری نیز وجود دارد و آن این که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در هنگام وفات خویش، او را به جای خود برای امامت نماز مسلمین برگزیدند.

عقیده ۸- شأن و منزلت ازواج مطهرات

تعداد ازواج مطهرات آنحضرت صلی الله علیه و آله یازده نفر بودند، حضرت خدیجه، حضرت زینب بنت خزیمه که هردو در حیات آنحضرت صلی الله علیه و آله وفات یافتند. حضرت عایشه، حضرت حفصه، حضرت ام حبیبه، حضرت زینب بنت جحش، حضرت ام سلمه، حضرت صفیه، حضرت سوده، حضرت میمونه و حضرت جویریة (رضی الله عنهن) همه این زنان، برگزیده خدا و رسول بودند. و مادر تمام مؤمنان به شمار می‌آیند. و از تمام زنان افضل‌تراند و از میان ایشان، حضرت خدیجه و حضرت عایشه رضی الله عنهما رتبه و مقام والاتری دارند.

عقیده ۹- شأن و منزلت دختران پیامبر

دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله چهار تن بودند: حضرت زینب رضی الله عنها که در نکاح ابوالعاص بن الربیع درآمد بود. حضرت رقیه و حضرت ام کلثوم رضی الله عنهما که هردو یکی بعد از دیگری در نکاح حضرت عثمان ذوالنورین رضی الله عنه بودند. و حضرت فاطمة الزهراء رضی الله عنها که در نکاح حضرت علی رضی الله عنه درآمد بود. هر چهار دختر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله زنانی برگزیده، و دارای فضایل

بی‌شماری بودند. و از میان آنان، منزلت حضرت فاطمة الزهراء علیها السلام از همه بالاتر است، و غیر از امهات المؤمنین، بر بقیه زنان بهشت سمت مهتری دارند.

یادآوری: فقط فاطمة الزهراء علیها السلام را یگانه دختر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دانستن، خلاف نصّ صریح قرآنی است^(۱).

عقیده ۱۰- منزلت عموها و عمه‌های پیامبر

از ده عموی آنحضرت صلی الله علیه و آله فقط حضرت حمزه و حضرت عباس علیهما السلام مشرف به اسلام شدند و هردو دارای فضایل بی‌شمارند. بخصوص، رتبه حضرت حمزه علیه السلام بالاتر است. هنگامی که در جنگ احد شهید شد، آنحضرت صلی الله علیه و آله او را به «سید الشهداء» لقب دادند^(۲). و از پنج عمه ایشان تنها، حضرت صفیه علیها السلام به نعمت اسلام نایل آمد.

عقیده ۱۱- میان مهاجرین و انصار دشمنی وجود نداشته است

بیان وجود عداوت و اختلاف میان مهاجرین و انصار و به خصوص اهل حدیبیه، افتراء، بی‌دینی و خلاف نصوص صریحه به شمار می‌آید^(۳).

۱- ﴿يَنَاءُيْهَا التِّيُّ قُلْ لَأَزْوَاجِكَ وَبَنَاتِكَ﴾ [الأحزاب: ۵۹]. ای پیامبر به زنان و دختران خود بگو. با صیغه

جمع ارشاد فرموده که اطلاق آن در لغت عربی بر کم‌تر از سه نمی‌آید.

۲- بعضی از مردم آگاهانه یا ناآگاهانه به سیدنا حضرت حسین «سید الشهداء» می‌گویند. حال آن که لقب خاصی را که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به کسی داده، باید مخصوص همان فرد باشد. و این لقب مخصوص حضرت حمزه می‌باشد.

۳- ارشاد خداوندی در حق اهل حدیبیه: ﴿رَحْمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾ [الفتح: ۲۹] یعنی: «ایشان با هم مهربانند». و

عموماً در حق مهاجرین و انصار است که ﴿فَأَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا﴾ [آل عمران: ۱۰۳] یعنی: «خداوند در قلوب شما الفت انداخت، پس به فضل خدا شما باهم برادر قرار گرفتید».

عقیده ۱۲- بیان مشاجرات صحابه حرام است

بیان مشاجرات (یعنی نزاع آن‌ها با یکدیگر) صحابه کرام ﷺ بدون ضرورت شرعی و به دور از حسن نیت، حرام است. پس ما باید نسبت به آنان، حسن ظن داشته باشیم، زیرا احترام هردو گروه بر ما لازم است، مانند این که اگر در میان دو پیامبر، چنین اموری رخ دهد، ما به هیچکدام نمی‌توانیم بد بگوییم، بلکه طبق نص قرآنی، بر ما فرض است که بر هردو ایمان داشته باشیم^(۱).

یادآوری:

در عهد خلافت حضرت علی ﷺ دو جنگ داخلی به وقوع پیوست. یکی جنگ جمل که در یک طرف، حضرت علی و طرفدارانش، و در طرف دیگر، ام المؤمنین حضرت عایشه رضی الله عنها و حضرت طلحه و حضرت زبیر رضی الله عنهم که از عشره بشّره‌اند، قرار داشتند که هردو گروه از بزرگان صحابه‌اند، اما این جنگ، بنابه حيله‌گری چند نفر مفسد و شرور، اشتبهاً واقع شد. در حالی که در میان آنان نه اختلافی وجود داشت و نه می‌خواستند باهم از در کارزار برآیند. به طوری که در این پیکار، فضایل هرکدام از زبان فریق دیگر منقول است که در بخش زندگانی حضرت علی رضی الله عنه ان شاء الله بیان خواهد شد.

دیگری، جنگ صفین که در آن، از یک طرف، حضرت علی و از جانب دیگر، حضرت معاویه رضی الله عنه قرار داشتند. عقیده و نظر اهل سنت نسبت به این جنگ، این است که حضرت علی خلیفه برحق بودند. حضرت معاویه و یارانش در این قیام، مجتهد مخطی‌اند یعنی در اجتهادشان، اشتباه روی داده است.

اما، بدگفتن آنان بنابراین خطای اجتهادی جایز نیست، زیرا آنان نیز، صحابی

۱- مثلاً میان حضرت موسی و حضرت هارون علیهما السلام این واقعه رخ داد، تا جایی که حضرت موسی ریش حضرت هارون را گرفته، او را به طرف خود کشید و این واقعه در قرآن آمده است، اما هردو برای ما واجب‌التعظیم‌اند، نص قرآنی است که ﴿لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّن رُّسُلِهِ﴾ [البقرة: ۲۸۵] یعنی ما در میان رسولان خدا قایل به تفرقه نیستیم.

رسول الله ﷺ و دارای فضایل می‌باشند و این خطا، بر اثر سوء تفاهم به میان آمده و زمینه سوء تفاهم نیز وجود داشت. به اینگونه خطا، خطای اجتهادی گفته می‌شود که بر آن، به هیچ وجه از روی عقل و شرع، مواخذه نمی‌شود. حضرت شیخ ولی الله محدث دهلوی رحمته الله در «ازالة الخفاء» می‌فرماید:

«باید دانست که حضرت معاویه ابن ابی سفیان رضی الله عنه یکی از اصحاب آنحضرت صلی الله علیه و آله بود، صاحب فضیلت جلیله و در زمره صحابه کرام قرار دارد. زینهار تا در حق او سوء ظن نکنی و در ورطه سب او نیفتی و مرتکب حرام نشوی».

عقیده ۱۳- سب صحابه، مهاجرین و انصار مخالفت صریح با قرآن است

بدگفتن صحابه کرام و بویژه مهاجرین و انصار و گمان بد نسبت به آنان داشتن، مخالفت صریح با قرآن مجید و طغیان آشکار به دین الهی محسوب می‌شود. و اندیشه کفر برای این قبیل افراد وجود دارد.

کسانی که نسبت به صحابه کرام، مهاجرین و انصار، بدگویی و اهانت و سب می‌کنند و هجرت و نصرت را وجه فضیلت قرار نمی‌دهند، این عمل آنان، مخالفت آشکار با قرآن مجید است^(۱). و این نتیجه را در بر دارد که قرآن مجید و نبوت آنحضرت صلی الله علیه و آله و دلایل نبوت، مشکوک قرار گیرند^(۲). و بسیاری از علما چنین کسانی را تکفیر نموده‌اند. ولی

۱- به رساله تفسیر آیات مدح مهاجرین ملاحظه فرمایید که مشتمل بر تفسیر ده آیه قرآنی است. از آن معلوم می‌گردد که قرآن مجید با چه صراحت، انواع فضایل عظیم الشأن را نسبت به مهاجرین و انصار قائل است.

۲- صحابه کرام و بویژه مهاجرین و انصار گواه بر این‌اند که قرآن مجید کتاب الله است و همچنین بر نبوت و دلایل نبوت آنحضرت و پیروان حضرت محمد صلی الله علیه و آله در جلوی تمام جهانیان، شهادت دادند که قرآن مجید همان کتابی است که آنحضرت صلی الله علیه و آله آن را کتاب الله فرموده و ما اعلان نبوت او را با گوش‌های خودمان شنیدیم و معجزات و دلایل نبوت او را با چشم خود دیدیم. بدیهی است که هرگاه گواه عینی واقعه مورد جرح و نقد قرار گیرد، خود آن واقعه و موضوع نیز مشکوک خواهد شد.

مسلک اهل سنت این است، تا هنگامی که انکار صریح نسبت به یکی از ضروریات دین ثابت نباشد، به هیچیک از کلمه‌گویان، نباید کافر گفت. امام اعظم ابوحنیفه رحمته الله می‌فرماید: «لَا تُكْفَرُ أَحَدًا مِنْ أَهْلِ الْقِبْلَةِ»^(۱). یعنی هیچیک از اهل قبله را کافر نمی‌دانیم.

لذا عقاید سیزده‌گانه مذکور، برای اهل سنت از اهم ضروریات و مأخذ بیشتر آنها قرآن مجید است. خداوند متعال همه ما را بر این عقاید پاک، و اساسی استقامت عنایت فرماید. «آمین»

۱- مقصود از اهل قبله این نسبت که رخ به طرف کعبه کرده، نماز بخوانند یا کعبه را قبله بدانند، زیرا این عمل در میان کفار مکه هم وجود داشت، بلکه مقصود از اهل قبله، این است که تمام ضروریات دینی پیروان این قبله را بپذیرند. همانطوری که علامه ملاعلی قاری در شرح «فقه اکبر» فرموده است.

افضل البشر، حضرت محمد رسول الله ﷺ

گرچه در بیان سیره مبارک آنحضرت ﷺ رساله مستقلی به نام «نفحة عنبریه» مرقوم داشته‌ام، اما به نظر می‌رسد، ضروری باشد در این جا هم مختصری در تذکره آن جناب ﷺ مورد لزوم قرار گیرد. نخست به این سبب که مقصود اصلی، وجود مسعود آنحضرت ﷺ می‌باشد و تذکره خلفای راشدین بنا به ارتباطی که با ایشان داشتند، بیان می‌شود. ثانیاً بدین وجه که هرگاه ذکر جماعتی به میان آید، لازم است که قبلاً ذکری از امام آن جماعت بشود.

پیامبر اکرم ﷺ در شهر مکه در خانه سردار قریش عبدالمطلب، چشم به جهان گشود. نام پدر بزرگوار ایشان عبدالله و نام مادر گرامی وی آمنه است. ولادت سراسر بشارت ایشان، بامداد روز دوشنبه مصادف با هشتم یا دوازدهم ماه ربیع الاول به وقوع پیوست و در تاریخ میلادی ۲۰ آوریل سال ۵۷۱م، گفته شده است.

در آن ایام، فرمانروای کشور ایران انوشیروان عادل بود و هنگام ولادت بابرکت آنجناب ﷺ حوادث عجیب و خارق العاده‌ای روی داد، بطوری که در دنیا سابقه نداشت. حیوانات با لهجه انسان، بشارت آنحضرت ﷺ را به گوش مردم رساندند. درختان به صدا درآمدند، دو فرمانروای بزرگ و مقتدر جهان، یعنی پادشاهان فارس و روم در خواب مطلع شدند که نه تنها کسری و قیصر بلکه تمام حکومت‌های مقتدر جهان در مقابل سطوت و جبروت ایشان سرنگون خواهند شد.

هنوز آنحضرت ﷺ از مادر متولد نشده بود که پدر بزرگوارش وفات یافت و آنحضرت ﷺ در سن چهار سالگی از سایه مادر نیز محروم شد. خواندن و نوشتن را از هیچکس نیاموخت و از کسی کمال و هنر حاصل نکرد. شعر و سخن که بیش از حد در عرب رواج داشت، آن راهم از کسی فرا نگرفت.

نگار من که به مکتب نرفت و خط نوشت به غمزه مسئله آموز صد مدرس شد هنگام خردسالی عجایب و غرایبی از آنحضرت ﷺ مشاهده گردیده است که بسیاری از

آن‌ها از حلیمه سعديه (مادر رضاعی آنحضرت) منقول است. حقا که حلیمه سعديه بانوی خوش‌شانسی بود^(۱).

چهار بار شق الصدر برای آنحضرت ﷺ رخ داد. دو بار قبل از بعثت و یکبار هنگام بعثت و بار چهارم زمان عزیمت به معراج. اولین بار که صدر مبارک ایشان شق شد، دوران کودکی و زمانی که نزد حلیمه، همراه با برادر رضاعی خویش برای چرانیدن گوسفندان به بیابان رفته بود. ناگهان برادرشان، هراسان و ترسان نزد حلیمه آمد و گفت: مادر! دو نفر سفیدپوش آمده برادر قریشی‌ام را خواباندند و سینه‌اش را چاک کردند. حلیمه با شنیدن این خبر نگران شد و رو به بیابان نهاد. چون به آنجا رفت، مشاهده کرد که آنحضرت ﷺ صحیح و سالم دارند می‌آیند، ولی آثار ترس بر چهره مبارک هویدا است. آنگاه پیامبر اکرم تمام جریان را برای حلیمه بیان نمود. هر بار که شق الصدر می‌شد، فرشته می‌آمد و سینه مبارک را چاک کرده، قلب اطهر را در طشتی پر از آب زمزم، می‌شست.

آنحضرت ﷺ از پرستیدن بت و اعمال منافی عفت پرهیز می‌کرد، صداقت و امانتداری ایشان پیش از نبوت، در تمام مکه به شهرت رسیده، زبانزد خاص و عام بود. تا جایی که لقبش به «صادق الأمين» شهرت یافت. زمانی که سن مبارکش به ۲۵ سال رسید، با حضرت خدیجه که یکی از زنان دانا و ثروتمند قریش بود، ازدواج نمود. حضرت خدیجه قبلاً از شنیدن اوصاف و کمالات ایشان حدس زده بود که پیامبر موعودی که علمای یهود و نصارا نسبت به بعثت آن، پیشگویی کرده‌اند ظهور خواهد نمود و چه بسا که ایشان همان پیامبر موعود باشند.

خدیجه رضی الله عنها هنگام نکاح چهل سال عمر داشت، تمام اولاد آنحضرت ﷺ از ایشان متولد شدند، به جز حضرت ابراهیم که از ماریه قبطیه بود. در سن چهل سالگی روز

۱- نسبت به خوش‌شانسی حضرت حلیمه سعديه چه می‌توان گفت! او را خداوند تا زمان نبوت زنده گذاشت و بر آنحضرت ﷺ ایمان آورد. و در مقام جعرا نه که آن جناب ﷺ مال غنیمت تقسیم می‌کرد، آمده ملاقات کرد. آنحضرت ﷺ نسبت به او خیلی احترام قائل شدند و شش هزار اسیر جنگ حنین بنا به ارتباطی که با ایشان داشتند. آزاد گردیدند.

دوشنبه ۱۷ و به روایتی ۲۴ رمضان به نعمتی که از ازل به وی اختصاص یافته و نتیجه دعای خلیل و مصداق بشارت مسیح قرار گرفته بود، نایل شدند. یعنی خداوند متعال ایشان را پیامبر خود قرار داده به سوی جهانیان مبعوث گردانید. آنحضرت ﷺ در مدت ۲۳ سال، فرایض رسالت را با شفقت و رأفت بسیار و جانفشانی و جفاکشی بی حد، انجام داده، اذیت و آزار بی شماری را متحمل شدند. زیرا در تمام جهان، ابلیس لعین حکمفرما بود و تاریکی کفر، شرک و مظالم گوناگون جهان را فرا گرفته، تیره و تار کرده بود.

مسیحیت، یهودیت، مجوسیت، عرب و عجم، همه یک حال داشتند. فحشا و معاصی در نظر هیچکس عیب به شمار نمی رفت و مردم سرقت و راهزنی را پیشه خود قرار داده بودند. حتی از قتل فرزندان خود به دست خودشان ابایی نداشتند. در چنین دورانی، ناگهان، هادی برحق و خورشید حقیقت، دنیا را دگرگون ساخت و به جای ظلمت کفر و شرک، نور ایمان در جهان درخشیدن گرفت. و جهان را روشن ساخت و در مدت کوتاهی، بر اثر دعوت و تعلیم آنحضرت ﷺ، جماعتی از خداپرستان تشکیل شد که دارای عالی ترین رتبه اخلاق و کامل ترین مقام زهد و تقوا بودند، به نحوی که در تاریخ نمی توان برای آن نمونه ای یافت. و تا ده سال در مدینه ماند.

* در ظرف این ده سال با کفار در نوزده جنگ، به نبرد پرداخت.

* معجزات بی شمار و خوارق عادات بسیاری از آن جناب ﷺ به وقوع پیوست.

* بزرگ ترین معجزه اش قرآن مجید است که در فصاحت و بلاغت بی نظیر است و مشتمل بر اخبار غیب و بسیار مؤثر است.

* در دوازدهمین سال بعثت که عمر شریفش به پنجاه و یک سال و نه ماه رسیده بود، به شرف معراج نایل گشت، یعنی به آسمانها خوانده شد و از جنت و جهنم بازدید به عمل آورد. و به مشاهده عجایب عالم ملکوت و آیات کبرای خداوند مفتخر گشت.

خواجه در آن پرده بدید آنچه دید و آنچه نیاید به زبان هم شنید اخلاق کریمانه آنحضرت ﷺ به حدی بود که هر یک از اصحاب تصور می کرد که لطف و بخشندگی بیش از همه، بیشتر شامل حال من است.

* توجه آن جناب علیه السلام بیشتر به فقرا و مسکینان معطوف بود. از یتیمان و بیوه‌ها بسیار دلجویی می‌کرد. و اگر کسی از اصحاب، بیمار می‌شد به عیادتش می‌رفت. و در تشییع و دفن جنازهٔ مردگان شرکت می‌کرد. و بر آنان نماز جنازه می‌گزارد. هنگامی که می‌شنید کسی به حالت احتضار رسیده، (در سكرات مرگ قرار گرفته) به خانهٔ او رفته نزدش می‌نشستند و چهرهٔ انور خود را جلوی چشم او قرار می‌دادند. زهی بر این شرف و سعادت!

به چه ناز رفته باشد ز جهان نیازمندی
چو به وقت جان‌سپردن به سرش رسیده باشی

* آنحضرت علیه السلام از عیش و راحت جهان هرگز بهره‌ای نگرفتند. لباس زبر و خشن، زیب تن می‌کردند و اغلب، در خانه با فقر و فاقه به سر می‌بردند.

* هرگز اتفاق نیفتاد که دو روز پیایی، شام و نهار تناول کرده باشند.

* خداوند چنان حسن صورت و زیبایی چهره و سیرت به ایشان عطا فرموده بود که چهرهٔ مبارکش از ماه شب چهارده تابناک‌تر بود.

* از راهی که می‌رفت تا دیر وقت، مسیر راه از بوی خوشش معطر می‌شد که بر اثر آن، صحابه می‌دانستند که آنحضرت علیه السلام از این راه عبور کرده است.

* در سنّ شصت و سه سالگی، روز دوشنبه ۱۲ ربیع الاول سال یازدهم هجرت، بعد از بیماری چهارده روزه، جهان فانی را وداع گفته به ملاعلی و دیدار حق شتافتند، ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾.

* آخرین وصیت ایشان به مسلمانان این بود که بر نماز محافظت کنید و با کنیزان و بردگان خود خوش‌رفتار باشید.

* در حجرهٔ حضرت عایشه رضی الله عنها وفات یافته و در همان جا دفن شدند. و آرامگاه مبارک ایشان زیارتگاه مسلمانان جهان قرار گرفت.

صلوات الله وسلامه علیه و علی آله و صحبه أجمعین.

اولین خلیفه پیامبر ﷺ، ابوبکر صدیق

نام مبارکش عبدالله، لقبش صدیق و عتیق است. (حضرت رسول اکرم ﷺ او را به این لقب مفتخر گردانید). کنیه‌اش ابوبکر و در هشتمین جد، به آنحضرت ﷺ می‌پیوندند. بدین ترتیب که هشتمین جد آنحضرت ﷺ «مره» دارای دو پسر بود: یکی به نام «کلاب» و دیگری به نام «تیم»، پیامبر اکرم ﷺ از نسل «کلاب» و حضرت ابوبکر صدیق از نسل «تیم» بودند.

دو سال و چند ماه پس از ولادت باسعادت رسول خدا ﷺ از مادر متولد شدند و پس از رحلت آنحضرت ﷺ دو سال چند ماه در قید حیات بودند. عمر ایشان هم ۶۳ سال بود. رنگش سفید، جسمش لاغر، رخسارش کم‌گوشت، پیشانی‌ش بلند و مویش سفید بود. به موی‌ها رنگ خضاب می‌زدند. نهایت نرم‌خو و بی‌حدّ بردبار بودند. در رفاقت آنحضرت ﷺ از همه سابق و فایق بودند. در حیات آنحضرت ﷺ وزیر، و پس از رحلت، جانشین ایشان قرار گرفتند و عنوان مبارک «خلیفه رسول الله» جز ابوبکر صدیق، به کسی دیگر اطلاق نشده است، زیرا که خلفای بعد، به لقب «امیر المؤمنین» خوانده می‌شدند.

مدّت دو سال و سه ماه و نه روز، مسند خلافت نبوی را زینت بخشیدند و سرانجام در هفدهم جمادی الاخری سال ۱۳ هـ بین مغرب و عشاء از این دار فانی رحلت فرموده، به حبیب خویش رسول اکرم ﷺ پیوستند و در جوار محبوب و در همان روضه مقدّس، تا قیامت استراحت نمودند.

ایشان دارای سه فرزند پسر بودند به نام‌های: حضرت عبدالله (که با رسول خدا در غزوه طائف مجروح شده و بر اثر همان جراحت، در بدو خلافت پدر بزرگوارش بدرود حیات گفت). حضرت عبدالرحمن و محمد بن ابی بکر. و نیز سه دختر داشتند به نام‌های: حضرت اسماء (مادر حضرت عبدالله بن زبیر) حضرت أم المؤمنین عایشه صدیقه و ام کلثوم (که هنگام وفات ابوبکر صدیق در شکم مادر بود).

احوال پیش از اسلام

ابوبکر صدیق رضی الله عنه از اشراف قریش و دارای ثروت بسیار و عزت و جاهت زیادی بودند. در میان اهل مکه به حدی مقبول و مورد اعتماد بودند که داوری پرونده‌های دیات و خسارات به عهده ایشان بود. هرگاه برای کسی ضامن می‌شدند، ضامنی بس معتبر به شمار می‌رفتند. همه مردم به او محبت داشتند و بسیاری از کارهای مردم به وسیله ایشان انجام می‌گرفت. عالم علم الانساب بودند و نسب اهل عرب را از همه بیشتر می‌دانستند. در فن شاعری مهارت خاصی داشتند، شعر می‌سرودند و فوق العاده فصیح و بلیغ بودند. ولی پس از اسلام، سرودن شعر را ترک کردند. در زمان جاهلیت هرگز شراب ننوشیده و به بت‌پرستی روی نیاورده بودند^(۱).

در ایام طفولیت به رسول خدا صلی الله علیه و آله محبت وافر داشتند، زمانی که آنحضرت صلی الله علیه و آله در دوران کودکی همراه با عموی خویش ابوطالب، عازم ملک شام شدند، صدیق اکبر، بلال را به کرایه گرفته، در رکاب ایشان قرار دادند و برای صبحانه، نوع مخصوصی از نان و روغن زیتون همراه کردند. در مراسم ازدواج حضرت خدیجه، با آنحضرت صلی الله علیه و آله همکاری فراوانی داشتند.

احوال بعد از اسلام، قبل از هجرت

ابوبکر صدیق رضی الله عنه به مجرد بعثت آنحضرت صلی الله علیه و آله بدون درخواست ارائه دلیل و معجزه، از همه جلوتر مشرف به اسلام شدند^(۲).

۱- إزالة الخفاء و صواعق.

۲- در بعضی روایات حضرت خدیجه و در بعضی از روایات، حضرت علی و در بعضی زید بن حارثه را اول الاسلام بیان کرده‌اند. اما اولیت اسلام حضرت ابوبکر مؤید به احادیث است. بعضی از علماء، تطبیق بیان کرده و نوشته‌اند که از زنان حضرت خدیجه و از اطفال حضرت علی و از بردگان حضرت زید بن حارثه و از آزادگان حضرت ابوبکر، اول به اسلام مشرف شده‌اند. ولی حضرت شیخ ولی الله دهلوی در «إزالة الخفاء» نکته جالبی بدین مفهوم نوشته است:

در آن ایام پرخطر (قبل از هجرت) که اظهار اسلام، کاری بس دشوار می‌نمود و مترادف با دست در دهان اژدها گذاشتن بود، دعوت و تشویق مردم به اسلام، تنها کار صدیق اکبر بود که در نتیجهٔ وعظ و تبلیغ ایشان عده‌ای از اشراف و بزرگان قریش، مشرف به اسلام شدند.

از میان عشرهٔ مبشره، حضرت عثمان، حضرت طلحه، حضرت زبیر، حضرت سعد بن ابی وقاص فاتح ایران و حضرت عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه بنا بر دعوت و هدایت ایشان به اسلام گرویدند. از اکابر صحابه، عدهٔ زیادی را از ناحیهٔ ایشان هدایت نصیب شد، اما این

«کسی که فضل نخستین تشرّف به اسلام را کسب می‌کند، اولین کسی است که همراه با پیامبر صلی الله علیه و آله، در مسیر حوادث و مصائب قرار می‌گیرد و سبب اسلام دیگران می‌گردد. این هردو وجه از میان این چهار نفر فقط به حضرت ابوبکر اختصاص داشت». (زیرا حق تعالی فطرت سلیمه‌ای را به او عطاء فرموده بودند و با عنایات و الهامات غیبی پیاپی او را منتظر بعثت ساخته بود، و به محض گرویدن وی به اسلام، گرایش و رغبت به اسلام در میان مردم پدیدار گشت. پس ایشان با جدّیت تمام کار دعوت و تبلیغ را آغاز نمودند). امروزه هم در نظر اغیار و بیگانگان، بهترین برهان صداقت آنحضرت صلی الله علیه و آله اسلام حضرت ابوبکر صدیق است. چنانکه نویسندهٔ کتاب «زندگی محمد» «سر میور»، این مسیحی متعصب اروپایی در دیباچهٔ کتاب خود می‌نویسد:

عهد خلافت ابوبکر صدیق مختصر بود، اما بعد از رسول خدا به غیر از صدیق دیگر کسی نبود که اسلام، زیاد ممنون و مرهون احسان او باشد. زیرا اعتقاد آنحضرت صلی الله علیه و آله در دل صدیق بی‌نهایت راسخ و جای گرفته بود و همین خود، گواه بزرگی است، برای خلوص و صداقت آنحضرت صلی الله علیه و آله. لذا من برای تذکرهٔ حیات و صفات او، صفات بیشتری در نظر گرفتم. اگر حضرت محمد صلی الله علیه و آله در بدو امر نسبت به کذابیت خویش یقین می‌داشت، هرگز نمی‌توانست اینگونه اشخاص را معتقد و دوست خود قرار دهد که نه تنها دانا و هوشمند بود، بلکه ساده‌مزاج و دارای صفا و صمیمیت نیز بود. هرگز تصویری از عظمت و شوکت نفسانی به دل حضرت ابوبکر نگذاشت، زیرا فردی مقتدر و خودمختار کاملی بود. اما این اقتدار و نیرو را در حقانیت اسلام و گسترش و توسعهٔ آن و همچنین تشکّل مسلمانان صرف کرد و هوشمندی او به این منحصر نبود که خود در رفاه به سر برده و دیگران را در فقر و تنگدستی ببیند و آن قدر متدّین بود که نمی‌توانست کسی را بفریبد. (نقل از آیات بینات)

پنج نفر کسانی بودند که اسلام ایشان، نوک کارد تیز کفر را تا اندازه‌ای کند کرد، زیرا این‌ها به چهار قبیله ذی نفوذ متعلق بودند و هریکی در قبیله خویش، موقعیت و جایگاه خاصی داشتند. حضرت عثمان در بنو امیه، حضرت زبیر در بنی اسد، حضرت سعد و حضرت عبدالرحمن در بنی زهره و حضرت طلحه رضی الله عنه در بنی تیم بن مره. هنگامی که حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه به اسلام مشرف شدند، علاوه بر اموال تجارت، چهل هزار درهم وجه نقد دارایی ایشان بود که همه آن‌ها را در خدمت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و برای نشر و گسترش اسلام، صرف کردند. از آن جمله، هفت برده را که به علت مسلمان شدن، هدف ظلم و ستم کفار قرار گرفته بودند، خریده، آزاد نمود که از میان آن‌ها داستان حضرت بلال رضی الله عنه شهره آفاق است ^(۱).

حضرت عمر رضی الله عنه می‌فرماید: یک بار، رسول خدا صلی الله علیه و آله به صدقه، تشویق نمودند. در آن ایام نزد من مال فراوانی وجود داشت، پیش خود گفتم که امروز از حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه سبقت خواهم گرفت. به طوری که من نصف اموال خود را که نسبتاً چشمگیر بود، حاضر کردم. بعد از آن، حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه مقدار کمی آوردند. آنحضرت صلی الله علیه و آله از من سؤال فرمودند که برای اهل و عیال خودت چه اندازه ذخیره نهاده‌ای؟ بنره عرض کردم: نصف اموال را. اما وقتی که از حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه سؤال فرمودند، او عرض کرد: برای اهل و عیال خودم، الله و رسولش را گذاشته‌ام؛ (یعنی همه اموال را آورده‌ام و برای فرزندان نیز چیزی باقی نگذاشته‌ام).

حضرت عمر رضی الله عنه می‌فرماید: از آن زمان یقین حاصل کردم که از حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه هرگز پیشی نخواهم گرفت.

۱- اسامی این هفت تن این قرار است: ۱- بلال، ۲- عامر بن فهیره، ۳- فهیره، ۴- نهديه بنت نهديه، ۵- نیره، ۶- ام حبس، ۷- کنیزی از بنی مومل. (إزالة الخفاء ص ۷۵۲).

در بدو امر نبوت که دستور به تبلیغ داده شد و این آیه نازل گردید: ﴿فَأُصْدِعْ بِمَا تُؤْمَرُ﴾ [الحجر: ۹۴] «یعنی ای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تکلیف تبلیغ احکام الهی را متحمل باشید»، حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه عرض کردند: ای رسول خدا! شما تبلیغ را آغاز نفرمایید زیرا هرگاه اشرار و جاهلان قریش، بیان توحید و بطلان شرک را که هنوز گوش‌شان به آن آشنایی ندارد، بشنوند، خدا می‌داند چه اندازه برآشفته شوند و چه عکس‌العملی نشان دهند. لذا اجازه فرمایید تا من آغاز کنم. چنانکه آنحضرت صلی الله علیه و آله موافقت نمودند و ابوبکر صدیق رضی الله عنه سخنانی عجیبی ایراد فرمود که در آن، توحید و رسالت آنحضرت صلی الله علیه و آله و مذهب شرک و بت‌پرستی را توضیح داد و در این خطابه بطرز غیر قابل‌توصیفی در عشق و محبت دین اسلام غرق بود به طوری که عبارت و الفاظ خطبه به خوبی نمایانگر این امر می‌باشد.

این نخستین خطابه‌ای بود که در اسلام ایراد گردید. بعد از این، کفار، آزار و اذیت فوق‌العاده‌ای به صدیق اکبر رضی الله عنه رساندند و ابوبکر صدیق رضی الله عنه آن‌ها را با بر دباری و متانت خاصی تحمل می‌نمود.

حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه بعد از این که اسلام آورد، در جلو خانه‌اش مسجدی ساخت و این اولین مسجدی است که در اسلام بنا گردید^(۱). در این مسجد هر روز صبح می‌نشست و قرآن مجید تلاوت می‌نمود. شنوندگان با شنیدن قرآن مجید (آن هم از زبان ابوبکر صدیق رضی الله عنه) هجوم می‌آوردند و بعضی از آنان بسیار متأثر می‌شدند. کفار با دیدن این کار، هر روز ایجاد زحمت می‌نمودند. سر انجام، حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه با اجازه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به قصد هجرت عازم حبشه شد^(۲).

۱- بلکه این اولین مکتب اسلامی است که در آن به تعلیم و تعلم قرآن عملاً پرداخته شد. مترجم
 ۲- در حبشه «اصحمه» نجاشی سلطنت می‌کرد. او قبلاً مسیحی بود و در سال ششم هجری مشرف به اسلام شد و از شاهان آن زمان این سعادت فقط نصیب ایشان شد. اما پیش از اسلام، مسلمانان در قلمرو سلطنت او درامان بودند. به همین جهت حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه قصد حبشه کردند.

در راه با «الدغنة» تاجر قریش که کافر بود و قبلاً با وی دوستی داشت، بر خورد کرد و او با اصرار زیاد، ابوبکر صدیق رضی الله عنه را از عزیمت به حبشه بازداشت و او را با خود به مکه برگرداند و به رؤسای قریش گفت: آیا شما شخصی را تبعید می‌کنید که چیز پنهانی را کسب می‌کند^(۱)، (یعنی ثواب آخرت) و خویشاوندی را وصل می‌کند و با مردم همکاری می‌نماید و میهمانان را پذیرایی می‌کند، من او را امان داده، برگردانیده‌ام، اکنون برای او مزاحمت ایجاد نکنید».

اما حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه از جا برخاست و اعلام نمود: «من نمی‌خواهم در امان کافری قرار گیرم. برایم امان خدا و رسول او کافی است». سپس در محضر آنحضرت صلی الله علیه و آله حاضر شد و تمام ماجرا را به عرض مبارک ایشان رسانید. آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود: ای ابوبکر! شما جایی نروید، فعلاً اجازه هجرت به ماه داده نشده است و هر گاه اجازه داده شد، شما همراه ما خواهید بود. سرانجام، حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه باز هم در مکه ماند و همچون گذشته به کار دل‌انگیز تلاوت قرآن و تبلیغ اسلام مشغول شدند. راست است که:

رهایی نخواهیم از دام عشق که صد قربان ایام عشق
چند بار در مکه آنحضرت صلی الله علیه و آله را از چنگال کفار رهانید. واقعه از این قرار است که کفار قریش در صحن خانه کعبه نشسته بودند. از آنحضرت صلی الله علیه و آله ذکری به میان آمد که محمد صلی الله علیه و آله معبودان ما را مذمت می‌کند، در این اثنا آنحضرت صلی الله علیه و آله آمدند، همه از جا پریدند و او را محاصره کردند، و چادر در گلویش انداخته، کشیدند. شخصی به ابوبکر اطلاع داد که «أدرک صاحبك» یعنی: به یاری رفیقت بشتاب. ابوبکر بی‌درنگ به آنجا آمد و با عصبانیت اظهار داشت: هلاک باد دستان‌تان! ﴿أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ﴾ [المؤمن: ۲۸] «یعنی آیا شما شخصی را به قتل می‌رسانید که می‌گوید: رب من

۱- همین کلمات را حضرت خدیجه رضی الله عنها هنگام بعثت نسبت به آنحضرت صلی الله علیه و آله فرموده بود. بنگرید چگونه اوصاف آنحضرت صلی الله علیه و آله در وجود ابوبکر صدیق سرایت کرده بود.

الله است و نزد شما معجزاتی آورده است». آنان با شنیدن این سخن، آنحضرت صلی الله علیه و آله را رها کرده، بر او حمله‌ور شدند. بالاخره، ابوبکر صدیق رضی الله عنه بر اثر ضرب و شتم آنان تا چند روز بی‌هوش بود. و گاهی که به هوش می‌آمد، از بهبودی آنحضرت صلی الله علیه و آله می‌پرسید و باز بی‌هوش می‌شد. وقتی پس از چند روز به حال طبیعی خود برگشت، اولین گفتارش این بود که مرا نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله ببرید. چنانکه مردم وی را نزد محبوبش بردند. وقتی در محضر آنحضرت صلی الله علیه و آله حضور یافت، حالی به او دست داد که کیفیت آن هرگز قابل بیان نیست.

این قبیل فداکاری و جانبازی، پیش از هجرت نیز چندین بار از وی به وقوع پیوسته است. کفار قریش در سال هفتم بعثت تصمیم گرفتند تا آنحضرت صلی الله علیه و آله و همراهان و تمام خاندان بنی هاشم را مورد تحریم اقتصادی قرار دهند و آب و نان را بر آنان ببندند. همه متعهد شدند که هیچکس حق ندارد با بنی هاشم خویشاوندی، معاشرت و معامله نماید و یا برای آنان وسایل و غذا فراهم سازد. تا این که مجبور شوند، محمد صلی الله علیه و آله را به ما تحویل دهند. همگی این پیمان را امضا کرده، بر خانه کعبه آویزان نمودند تا احدی جرأت نکند از آن تخلف ورزد. آنحضرت صلی الله علیه و آله به ناچار همراه با عموی خویش، ابوطالب و دیگر افراد خاندان بنی هاشم، به خارج از مکه در دره کوهی که آن را «شعب ابی طالب» می‌نامند، رفتند. این محاصره و مصیبت، تا سه سال به طول انجامید.

سختی‌های را که در این سه سال متحمل شدند، نظیرش در داستان ظلم هیچ ظالمی یافت نشده است. از برگ‌های درختان تغذیه و روزهای زندگی را سپری نمودند. بلکه حقیقت این است که زنده‌ماندنشان در چنین حالی نشانه‌ای از قدرت الهی بود. حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه عاشقانه در این مصیبت شرکت ورزیدند، به شعب ابی طالب رفتند و تا سه سال همانجا ماندند، زمانی که آنحضرت صلی الله علیه و آله از این مصیبت رهایی یافتند، ایشان نیز رها شدند. ابوطالب این واقعه را در شعری از خود اینگونه سروده است:

وهم رجعوا سهل بن بیضاء راضياً فسر أبو بكر بها ومحمد

یعنی اهل مکه، «سهل بن بیضاء» را که به عنوان قاصد نزد آنان رفته بود، راضی ساختند، یعنی صلح را قبول کردند. سپس ابوبکر رضی الله عنه و محمد صلی الله علیه و آله نیز بر این صلح راضی شدند.

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای دعوت و تبلیغ، می‌رفتند، ابوبکر رضی الله عنه با ایشان همراه بود. و در مقابل هر بلا و مصیبتی سینه سپر می‌کرد. چنانکه در موسم حج، هنگامی که نزد قبایل عرب رفتند و همچنین زمانی که به طایف رفتند، در تمام این موارد، حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه با ایشان همراه بود.

عادت روزانه آنحضرت صلی الله علیه و آله در مکه این بود که صبح و شام به خانه ابوبکر رضی الله عنه رفته و درباره مسائل با ایشان مشورت می‌کردند و نظر می‌خواستند. زمانی که حضرت ام المومنین خدیجه رضی الله عنها وفات نمود، و آنحضرت صلی الله علیه و آله را غمگین یافتند، دختر خود عایشه رضی الله عنها را که در آن وقت کم سن بود، با ادب و اخلاص خاصی به ازدواج پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درآورده و مقدار مهریه را نیز خود پرداخت نمودند. وقتی آنحضرت صلی الله علیه و آله به معراج تشریف بردند، پیش از همه، حضرت ابوبکر رضی الله عنه گفته ایشان را تایید نمود. کفار به او گفتند: آیا در این سخن هم محمد صلی الله علیه و آله را راستگو می‌دانید که او به بیت المقدس رفته و از آنجا به آسمان عروج کرده و عجایب و غرایب آنجا را مشاهده نموده و سپس مراجعت کرده و این مسافت طولانی را در مدت کوتاهی از شب طی کرده است؟

حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه در جواب فرمودند: «ما گفته‌های او را که نسبت به این، بعیدتر از عقل‌اند ماندی که جبرئیل علیه السلام از بالای آسمان‌ها اکنون آمد و باز رفت، باور می‌داریم». مقصود این که وقتی رفت و آمد جبرئیل علیه السلام را در یک لحظه، باور می‌کنیم، پس در سفر ایشان به معراج و ملاقات با پروردگار چه جای تردید است؟ چنانکه حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه به خاطر تصدیق سفر معراج آنحضرت صلی الله علیه و آله، از سوی ایشان با لقب «صدیق» مفتخر گشت.

بعد از گذشت سیزده سال که پیامبر و یاران فداکارش ظلم و ستم را متحمل شدند و

کینه و دشمنی ظالمان روز به روز بیشتر می‌شد، با وحی الهی، به آنحضرت صلی الله علیه و آله دستور رسید که از مکه به مدینه منوره هجرت نمایند. در این سفر، خداوند از میان تمام صحابه رضی الله عنهم فقط حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه را برای همراهی آنحضرت صلی الله علیه و آله در سفر هجرت انتخاب نمود و او در این سفر، رفیق آنحضرت صلی الله علیه و آله قرار گرفت. خدمات مالی و جانی‌ای که ابوبکر صدیق رضی الله عنه در مراحل مختلف این سفر انجام دادند، در داستان‌های عشق و ایثارگری، نمونه‌ای بالاتر از آن نمی‌توان یافت. در آن هنگام، صدیق اکبر رضی الله عنه جان خود را در راه محبوب در طبق اخلاص گذاشت و مراتب اخلاص و فداکاری خود را به اثبات رسانید و همواره یار غارش بود. امروزه نیز، واژه «یار غار» ضرب المثل شده، وقتی کسی با دیگری که رفیق و همراه اوست، مصاحبت کند، گویند: «وی یار غارش است».

لذا در آن سفر سرنوشت‌ساز، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نه تنها ابوبکر صدیق رضی الله عنه را «یار غار» خود قرار داد، بلکه بدین ترتیب، مراتب اعتماد و محبت خود به وی را، به نمایش گذاشت و چون ابوبکر صدیق رضی الله عنه از همه عاقل‌تر، باتجربه‌تر و از سایر مسلمانان شجاع‌تر و دلیرتر بودند (زیرا که در این سفر پرخطر رفیقی مورد لزوم بود که دارای همه این صفات باشد) برای همراهی سفر هجرت انتخاب شدند. در اینجا لازم است نظری گذرا بر این سفر بیفکنیم.

تجمع کفار برای نابودی آنحضرت صلی الله علیه و آله و محاصره نمودن خانه مقدس، و در این موقع بیرون شدن آنحضرت صلی الله علیه و آله و رسیدن به خانه حضرت ابوبکر رضی الله عنه و بشارت دادن او به همراهی در این سفر، آماده شدن فوری او، و آماده‌سازی سریع آذوقه از جانب دخترانش، و سپردن حضرت ابوبکر رضی الله عنه دو شتر خود را که از چهار ماه پیش برای این سفر پرورش داده بود به یک شخص معتمد که بعد از سه روز در مکان مشخص آورده شود، مجروح شدن پای آنحضرت صلی الله علیه و آله به خاطری پیاده‌روی، و بر دوش گرفتن ابوبکر صدیق رضی الله عنه ایشان را تا غار ثور و عرض کردن به آنحضرت صلی الله علیه و آله که شما بیرون غار تشریف داشته باشید تا من در داخل آن رفته، آن را تمیز کنم، و دیدن صدیق رضی الله عنه سوراخ‌های غار را و پاره کردن چادر خویش را

برای بستن آن‌ها و گذاشتن پای خود در یکی از سوراخ‌های که روزنه آن باز مانده بود و گزیدن مار پایش را از این سوراخ و شفای او از آب دهان مبارک آنحضرت ﷺ و آمدن پسر نوجوان ابوبکر صدیق ﷺ به نام عبدالله با ایشان و در غارخفتن و باز به مکه برگشتن وی در تاریکی و به وقت شام اخبار مکه را به ایشان رسانیدن.

آوردن عامر بن فهیره غلام ابوبکر صدیق ﷺ، یا دخترش اسماء، غذا را در سه شب در غار ثور و اعلان کفار که چون کسی محمد ﷺ یا ابوبکر ﷺ را دستگیر نماید، به او صد شتر جایزه داده خواهد شد. و تلاش و جستجوی کفار توسط ماهرترین ردیابان در هر چهار جهت و بالاخره، رسیدن دسته‌ای از جستجوگران، و اندوهناک شدن حضرت ابوبکر صدیق ﷺ از دیدن قدم‌هایشان و تسکین دادن آنحضرت ﷺ به وی که: ﴿لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾ [التوبة: ۴۰] یعنی «اندوهگین مباش که خداوند همراه هردوی ماست» و بیرون آمدن آن‌ها بعد از سه روز، از غار به قصد مدینه و سوار شدن ابوبکر همراه با آنحضرت ﷺ بر یک شتر و چهار جانب را مراقبت نمودن که مبادا توسط کفار دیده شوند. و در این اثنا بیرون رفتن «سراقه» از مکه به قصد دستگیری و دیدن و تعقیب کردن وی رسول و یار با وفایش را، و اطلاع دادن ابوبکر ﷺ آنحضرت ﷺ را و سرانجام، تسکین دادن و مطمئن ساختن آنحضرت ﷺ ابوبکر صدیق را با همان جمله دل‌نواز که ﴿لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾ [التوبة: ۴۰]، پس به واسطه دعای نبوی، فرورفتن سراقه در زمین سنگلاخ تا زانو و امان خواستن او از آنحضرت ﷺ و رهاشدنش از زمین و آوردن حضرت ابوبکر صدیق ﷺ، شیر تازه که از چوپانی دریافت کرده بود در جایی که اصلاً چیزی از خورد و نوش پیدا نمی‌شد و آب سرد آمیختن با شیر و به آنحضرت ﷺ تقدیم داشتن و به اصرار نوشانیدن و بقایا را خود نوشیدن و این را گفتن که «شرب حتی رضیت» یعنی آنقدر نوشید که من خوشحال شدم»، این وقایع همه گوشه‌هایی از وقایعی هستند که ارادت و عشق عاشق را به معشوقش نشان می‌دهد. بنابراین، کسی به عمق این محبت پی می‌برد که دلش با درد

محبت آشنا باشد. در قرآن مجید تذکره حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه در سفر هجرت با اعزاز خاصی مذکور است و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بارها این خدمت او را با قدردانی یادآور می شدند. در صحیح بخاری آمده است که: «حَمَلَنِي إِلَى دَارِ الْهَجْرَةِ» یعنی «ابوبکر مرا سوار کرده، به مدینه آورد» و در سخنرانی ای که آنحضرت صلی الله علیه و آله پنج روز قبل از وفات ایراد فرموده بودند، اینگونه آمده است: «هرکسی هر نوع خدمت و احسانی به من کرده، من خدمت و نیکی او را به بهترین وجهی پاسخ گفته‌ام و به این طریق، دینی را که به عهده داشته‌ام ادا کرده‌ام، جز ابوبکر که تنها خداوند می تواند در قیامت، عوض خدمات و محبت‌هایی را که به من نموده، پاداش داده گفته، ادا نماید».

در میان صحابه کرام رضی الله عنهم جان‌نثاری و فداکاری ابوبکر صدیق رضی الله عنه بسیار مشهور بود، مردم احوال سفر را از ایشان می پرسیدند و اشتیاق داشتند که از زبان خود او بشنوند. حضرت عمر رضی الله عنه در عهد خلافت خود می فرمود: «اگر ابوبکر رضی الله عنه فقط ثواب و پاداش یک شب غار، یا قتال مرتدین را به من بدهند و تمام اعمال عمرم را در مقابل آن بگیرند، باز من سود خواهم برد».

یادآوری مهم

جماعت مهاجرین پیش از هجرت چه ستم‌هایی را که از جانب کفار مکه تحمل نکردند؟ ولی در میزان مقاومت آنان لحظه‌ای خدشه ایجاد نشد، و هیچ کافری نیست که از شنیدن این وقایع دردناک، متأثر و متألم نشود. و این نکته را درنیابد که وجود گرامی آنحضرت صلی الله علیه و آله چنان پربرکت بود که مردم، عاشقانه جان خود را در مقابل رسول گرامی قربان می کردند. و چون شخصی یک بار در حلقه بردگی وی قرار می گرفت، هرگز، یادی از آزادگی نمی کرد. کوه‌های ظلم و ستم بر آنان فرو می ریخت و مورد ظلم و ستم و آزار فوق العاده دشمنان قرار می گرفتند، به طوری که با خواندن شرح حال هریک از اصحاب کرام، موی بر بدن راست می شود، ولی با وجود این همه مظالم، ایستادگی می کردند و دین اسلام را رها نمودند.

بدین ترتیب یاران رسول گرامی ﷺ مدت سیزده سال در مقابل مظالم و ستمگری‌های مشرکان، مقاومت کردند، اما کسی از دین اسلام روی گردان شد، چنانکه شاعر می‌گوید:

اسیرش نخواهد رهایی ز بند شکارش نجوید خلاص از کمند
از داستان مظالم و ستم‌هایی که بر ابوبکر صدیق ﷺ گذشته است به عنوان مثنی نمونه
خروار ذکر کردیم، اکنون قسمتی از مظالم جمعی دیگر از مهاجرین که بیشتر آنان غلامان
آزاده‌شده به وسیله ابوبکر صدیق ﷺ هستند، بیان می‌شوند.

جمعی از مهاجرین ستم‌دیده توسط مشرکین:

حضرت بلال ﷺ

بر حضرت بلال ﷺ چنان ظلم و ستم می‌کردند که او را برهنه در آفتاب داغ تابستان بر روی ریگ‌های داغ می‌خواباندند و سنگی بزرگ که از تابش آفتاب مانند آتش گذاشته شده بود، بر سینه‌اش می‌گذاشتند، و به وی گفته می‌شد تا از اسلام برگردد و گرنه با اینگونه مشقات هلاک می‌شود.

حضرت بلال ﷺ در جواب، فریاد «احد» را سر می‌داد و ذره‌ای آه و ناله و فریاد سر نمی‌داد. گویا برای وی در این حال لذتی حاصل می‌گشت. اولین بار که از روی ریگ‌های داغ برخاست، تمام پوست بدن ایشان را تاول فرا گرفته بود. روز دوم با همین تاول‌ها روی ریگ‌های داغ به همان کیفیت قبلی خوابانده شد و بر سینه‌اش سنگ بزرگی گذاشته شد. تاول‌ها ترکیده و بر آن ریگ‌های داغ عاشقانه می‌غلتید. غیر از حضرت بلال چه کسی است که از این آزار و شکنجه‌ها لذت ببرد؟

علاوه بر آن، هر وقت وی را از روی ریگ‌های داغ بلند می‌کردند، ریسمان بر گلویش می‌افکندند و به بچه‌ها می‌سپردند که او را در شهر بگردانند، اما در تمام این مراحل، فریاد «احد، احد» (یعنی تنها یک معبود را پرستش می‌کنم) بر زبان مبارکش جاری بود.

حضرت خباب بن ارت

بزرگ‌ترین ظلمی که بر حضرت خباب رضی الله عنه اعمال می‌شد، این بود که زغال می‌افروختند و او را بر پشت روی این زغال‌های افروخته، می‌خواباندند و شخصی بر سینه مبارکش پا می‌گذاشت تا تکان نخورد. در نتیجه، تمام پشتش به شدت می‌سوخت و مجروح می‌شد، به طوری که پس از مدت‌ها، یک بار خاطره این جنایات و ظلم در محضر حضرت عمر فاروق رضی الله عنه بیان شد. حضرت خباب رضی الله عنه پشت خویش را برهنه کرده و به ایشان نشان داد، تمام پشت او بر اثر شکنجه‌ها سفید بود، گویا داغی سفید بر پشت داشت.

حضرت عمّار و پدرش یاسر رضی الله عنهما

این دو صحابی بزرگوار هم بر روی ریگ‌های گرم خوابانده شده، به وسیله مشرکان سنگدل چنان مورد ضرب و شتم قرار می‌گرفتند که بی‌هوش می‌شدند. به طوری که حضرت یاسر رضی الله عنه بر اثر آن همه ظلم و شکنجه‌ها جان به جان آفرین تسلیم کرد. مادر حضرت عمّار رضی الله عنه «سمیه» رضی الله عنها را چنان شکنجه می‌دادند که غیرت انسانی تا قیامت باید سوگوار باشد. دو پای او را به دو شتر بسته بودند. آن دو شتر را به دو جهت مخالف دوآیدند. سپس ابوجهل بر عورتش با نیزه زد و او را شهید کرد.

حضرت صهیب رومی

او را به اندازه‌ای کتک زدند که حواسش مختل گشت. وقتی که زمان هجرت او فرا رسید، کفار گفتند: همه اسباب و اموال خود را در مکه بگذار تا اجازه رفتن بدهیم. و ایشان پذیرفت.

حضرت ابوفکیه

به پاهای حضرت ابوفکیه رضی الله عنه ریسمان بسته و روی زمین کشانده و بر ریگ‌های داغ

خوابانده می‌شد. روزی «امیه» گلویش را گرفته خفه کرد، مردم گمان بردند که مرده است و یک بار بر سینه مبارکش آنقدر سنگ سنگین گذاشته شد که زبانش از دهان بیرون آمد.

حضرت زبیره رضی الله عنه

روزی ابوجهل حضرت زبیره رضی الله عنه را آنقدر زد که هردو چشمش شکافت. داستان وی بسیار غم‌انگیز است. مؤرخ مشهور و متعصب اروپا «ادوارد گابن» در تذکره صبر و استقامت مهاجرین چنین می‌نویسد:

«در این صورت آیا کسی یقین می‌کند که این اشخاص اینقدر اذیت و آزار بپذیرند و دوری از وطن را بپسندند و با تمام سرگرمی به آن پای‌بند باشند. و این همه، به خاطر چنین شخصی باشد که جامع همه عیب‌ها باشد؟ و این سلسله برای فریب و عیاری شدید باشد که آن خلاف تربیت او و مخالف با تعصبات زندگی ابتدایی‌شان باشد. این امر در یقین نمی‌گنجد و از حیطة امکان و باور به دور است. خوب است که مسیحیان این را هم به یاد داشته باشند که دعوت محمد صلی الله علیه و آله در میان پیروانش چنان نشئه دینی ایجاد کرد که در پیروان نخستین، حضرت عیسی صلی الله علیه و آله مثالش را نمی‌توان مشاهده کرد و آیین و مذهب آنحضرت صلی الله علیه و آله با چنان سرعتی انتشار یافت که نظیرش در آیین عیسی یافت نمی‌شود. چنانکه در کم‌تر از نیم قرن، اسلام بر حکومت‌های مقتدر و باشکوه جهان غلبه نمود. وقتی عیسی صلی الله علیه و آله را پایدار بردند، پیروان او مقتدای خود را در پنجه مرگ رها کرده و گریختند. فرضاً اگر از مراقبت او منع شده بودند، می‌بایست برای تشفی و تسلی او می‌ماندند و با صبر، دشمنان خود را تهدید و مأیوس می‌کردند. ولی پیروان محمد صلی الله علیه و آله در کنار پیامبر مظلوم خود قرار گرفته، برای نجات ایشان جان‌های خود را به خطر انداخته و او را بر دشمنانش پیروز گرداندند.»

ملاحظه نمایید، این مورخ مسیحی با وجود تعصبی که نسبت به دین اسلام داشت، با بررسی و مطالعه استقامت بی‌نظیر صحابه، به صداقت آنحضرت صلی الله علیه و آله اعتراف می‌کند. وجود

فریب، عیاری و هرگونه عیب را در ذات پاک آنحضرت صلی الله علیه و آله خارج از حیطة امکان می‌داند. به همین نحو مورخین دیگر اروپا نیز، ایثارگری‌های صحابه کرام را ترسیم نمودند^(۱). در حقیقت، تحمّل این همه مظالم و مصائب برای گروهی اهل دانش و درستکار در پیروی از شخصی که از ایام طفولیت در میانشان بوده و شاهد تمام لحظات و مراحل زندگی او بوده‌اند، برای اثبات صداقات آن شخص بهترین دلیل است. از اینجا است که خداوند متعال مصائب مهاجرین را در قرآن بیان کرده‌اند. در جایی می‌فرماید: ﴿وَأُوذُوا فِي سَبِيلِ﴾ [آل عمران: ۱۹۵] «و از خانه‌هایشان رانده شدند، و در راه من آزار دیدند». و در جایی دیگر فرموده: ﴿أَذِنَ لِلَّذِينَ يُقْتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ﴾ [آل‌ذین] أَخْرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ ﴿ [الحج: ۳۹-۴۰]. «به کسانی که جنگ بر آنها تحمیل شده اذن [جهاد] داده شده است، چرا که مورد ظلم قرار گرفته‌اند، و البته خدا بر نصرت آنها تواناست. کسانی که به ناحق از خانه‌هایشان بیرون رانده شدند».

وقایع بعد از هجرت

بعد از هجرت، آن مصائب طاقت‌فرسا که هر لحظه و هر زمان در مکه پیش می‌آمد، پایان یافته بود. اما در مدینه منوره نوع دیگری از خدمات به مسلمانان محوّل گردیده، امتحان جانبازی و جان‌نثاری به نحوی دیگر از آنان گرفته شد. به مسلمانان اجازه جهاد رسید و سلسله غزوات برپا شد. برای رسول خدا صلی الله علیه و آله نوزده غزوه رخ داد که نخستین آن، بدر و آخرین آن، تبوک بود. در تمام این غزوات، حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه هم رکاب و همراه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودند. و خدمات شایسته‌ای انجام دادند. از آنجمله چند نمونه به عنوان مثال در زیر آورده می‌شود.

۱- ملاحظه شود: آیات بینات، قسمت فدک.

غزوه بدر

غزوه بدر که در ماه رمضان سال دوم هجری به وقوع پیوست، نخستین پیروزی اسلام است. در این غزوه، برای رسول خدا ﷺ حمله‌ای ساختند. یعنی خیمه و سایبانی بنا کردند. حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه در زیر این خیمه همراه ایشان بوده و حق پاسداری را کاملاً ادا نمودند. در شب، شمشیر به کف، در چهار جهت خیمه نگهبانی می‌داد. در پایان آن شبی که صبح فردایش جنگ آغاز شد، آنحضرت صلی الله علیه و آله با نهایت بی‌قراری شروع به دعاخواندن نمود که:

بار خدایا! و عده خود را ایفا کن. اگر بندگان فرمان‌بردار تو اینجا شکست خوردند، پس در روی زمین عبادت ادا نمی‌گردد. حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه تاب دیدن این بی‌قراری را نیاورد. سرانجام، وارد خیمه شده، کناره چادر آنحضرت را گرفته عرض کردند: «كَفَّتْكَ مُنَاشِدَتِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ» یعنی ای رسول خدا! اینقدر دعا از شما کافی است.

با گفتن ایشان، آنحضرت صلی الله علیه و آله سر مبارک را بلند فرمود. جبرئیل امین با وحی الهی فرا رسید: ﴿سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ﴾ [القمر: ۴۵] «یعنی به زودی کفار شکست خورده می‌گریزند». حضرت شاه ولی الله محدث دهلوی می‌نویسند: «فراست ایمانی ابوبکر صدیق رضی الله عنه را ملاحظه فرمایید که جبرئیل حامل وحی الهی به سوی آنحضرت صلی الله علیه و آله می‌شتابد، این امر در قلب مبارک منعکس شده می‌گویند: اینقدر دعا کافی است و گفته او صادق آمد».

در این غزوه، جناح راست لشکر تحت فرمان حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه قرار گرفته بود. فرزند ایشان عبدالرحمن که تا آن زمان مشرف به اسلام نشده، و همراه کفار به این جنگ آمده بود جلو آمد، ابوبکر شمشیر کشیده برای کشتن پاره جگر خود جلو رفت، اما

او از ضربه شمشیر نجات یافت^(۱).

ابوبکر صدیق رضی الله عنه نسبت به قتل اسیران بدر نظر مخالف داشت و پیشنهاد نمود که از آنان فدیة گرفته، آزاد شوند. آنحضرت صلی الله علیه و آله به رأی او عمل فرمود و او را به عیسی الصلی علیہ و آله و سلم تشبیه نمود، ولی در نهایت، رأی و نظر عمر فاروق رضی الله عنه در این باره مورد پسند بارگاه الهی قرار گرفت.

غزوه احد

غزوه احد، در ماه شوال سال سوم هجری به وقوع پیوست، وقتی مسلمانان در این غزوه شکست خوردند، کفار به مرکز سپاه اسلام حمله کردند که بر اثر آن میان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان جدایی واقع گردید. در این هنگام کفار شایع کردند که آنحضرت صلی الله علیه و آله شهید شدند!

هر مسلمان در هر جا که بود وحشت زده شد و به غیر از طلحه و سعد رضی الله عنهما کسی نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله حضور نداشت. پس از مدت کوتاهی که صحابه رضی الله عنهم دوباره نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله رسیدند، در آن جمع پیش از همه ابوبکر صدیق رضی الله عنه حضور یافت. وقتی که آنحضرت صلی الله علیه و آله بعد از پایان جنگ، بالای کوه رفت، ابوبکر صدیق رضی الله عنه با آنحضرت همراه بود. وقتی خبر حمله کفار بار دوم به سمع آنحضرت صلی الله علیه و آله رسید، فرمان آماده باش صادر نمود. صحابه کرام با وجودی که بیش از حد مجروح و خسته بودند، ولی به مجرد صدور فرمان، هفتاد تن از آنان آمادگی خویش را اعلام داشتند و این آمادگی به نحوی مورد رضای الله تعالی قرار گرفت که از آن در قرآن مجید اینگونه یاد فرموده اند: ﴿الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ﴾ [آل عمران: ۱۷۲].

۱- الاستیعاب ابن عبدالبر - واقعه دیگری که در این غزوه پیش آمد، این است که حضرت حذیفه در مقابل پدرش عتبه جلو رفت. حقا که تمام اعمال این بزرگواران مصداق ﴿أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ﴾ بوده است.

غزوه خندق و خیبر

در غزوه خندق پاسداری ناحیه‌ای به عهده ابوبکر صدیق رضی الله عنه بود و از آن جانب کسی نتوانست نفوذ کند. در غزوه خیبر روزی ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرمانده لشکر تعیین و برای فتح قسمتی از قلعه اعزام گشت. اگرچه در آن روز فتح نصیب نشد، اما تا حدی ساز و برگ یهودی‌ها شکسته شد و سرانجام، فتح نهایی به دست حضرت علی رضی الله عنه انجام یافت.

وقایع متفرقه

در سریه بنی فزاره، آنحضرت صلی الله علیه و آله ابوبکر صدیق رضی الله عنه را فرمانده سپاه اسلام تعیین نمودند. فتح بزرگی حاصل شد و تعداد بسیاری از افراد دشمن اسیر گشتند. در فتح مکه پدر خویش را مشرف به اسلام کرده، به محضر بابرکت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آوردند. آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود: این سالخورده را چرا اذیت کردی، من خودم می‌آمدم.

تذکر:

در میان صحابه غیر از ابوبکر صدیق رضی الله عنه کسی نیست که تا چهار نسل صحابی باشد، پدر، خودش، فرزند و نوه.

در سال نهم هجری، آنحضرت صلی الله علیه و آله ایشان را سرپرست و امیر حج مقرر کردند و نیز ابلاغ سوره براء^(۱) را به ایشان تفویض نمودند. اما پس از اطلاع از رسم عرب که اعلان‌های مهم را باید خود شخص یا نزدیک‌ترین خویشاوند او به مردم ابلاغ کند، و گرنه قابل اعتماد نیست، آنحضرت صلی الله علیه و آله حضرت علی رضی الله عنه را مأمور ابلاغ سوره براءت و تحت سرپرستی ابوبکر مقرر فرموده و اعزام داشتند. چنانکه خطبه حج را (که کار مخصوص حج بود) حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه قرائت نمودند. کنترل سپاهیان غزوه تبوک

۱- در سوره براءت یا توبه به کفار اطلاع داده شد که معاهده صلح که در میان شما و مسلمانان و در حدیبیه واقع شده بود پایان یافت، لذا اکنون شما در ذمه خدا و رسول او نیستید.

و امامت آنان را به ابوبکر صدیق رضی الله عنه سپرد. در همین غزوه، ابوبکر تمام اموال و دارایی خویش را برای آمادگی ساز و برگ جهاد حاضر کرده بود. باری در روز جمعه قافله تجار درست زمانی از کشور شام رسید که آنحضرت صلی الله علیه و آله خطبه می خواندند و چون احتیاج شدیدی به مواد خوراکی بود، مردم به مجرد شنیدن خبر آمدن کاروان، مسجد را ترک کرده و رفتند. در وصف آنان این آیه عتاب نازل گشت: ﴿وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انفَضُّوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا﴾ [الجمعة: ۱۱]^(۱).

اما ابوبکر صدیق رضی الله عنه از جمله آن دوازده نفری بودند که مسجد را ترک نکردند. آنحضرت صلی الله علیه و آله هنگام مرض وفات، نسبت به ابوبکر صدیق رضی الله عنه لطف و عنایت خاصی ابراز نمودند و پنج روز پیش از رحلت، سخرانی ایراد فرموده و در آن فضایل حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه را توضیح داده، دستور صریحی صادر فرمودند که دروازه های متفرق مسجد مسدود گردند، مگر دروازه ابوبکر و بازهم او را به جای خود امام جماعت نماز^(۲) معین فرمودند که این خود اشاره صریحی نسبت به خلافت و جانشینی وی بود.

۱- ترجمه: «وقتی که این مردم تجارت یا اسباب بازیچه می بینند شما را در حال قیام گذاشته به طرف آن می روند». اگرچه این قبیل عتابها دستاویزی برای معاندان صحابه تلقی نمی شود، اما فضیلت کسانی که عتاب بر آنها نازل نشده ظاهر می شود.

۲- تعیین حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه برای امانت نماز در آخر وقت زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله را، راویان بسیاری روایت کرده اند و این روایت را محدثین، متواتر گفته اند، اگرچه تواتر لفظی نیست، اما یقیناً تواتر معنوی است، علاوه بر آخرین وقت حیات، هرگاه آنحضرت صلی الله علیه و آله نمی توانستند وظیفه امامت را انجام دهند، به حضرت ابوبکر صدیق دستور امامت می دادند.

وقتی که آنحضرت صلی الله علیه و آله برای انعقاد پیمان صلح به قبیله بنی عمرو بن عوف تشریف بردند، به حضرت بلال گفتند: هرگاه وقت نماز آید، ابوبکر را امام مقرر کنید. در غروه تبوک به هنگام حضور و غیاب سپاه هم اینطور شد. شاید مصلحت این بود که اگر آنحضرت صلی الله علیه و آله، ابوبکر صدیق را خلیفه مقرر می کردند، مردم می فهمیدند که تقریر خلافت به عهده امت نیست وظیفه رسول است و بر اثر این اعتقاد، رخنه اندیشه های فاسدی در اسلام واقع می گشت.

نیز در این بیماری به قصد نوشتن خلافت نامه ابوبکر، کاغذ و غیره طلبیدند. اما بعداً بنابر مصلحتی ترک نمودند که به غیر از ابوبکر صدیق رضی الله عنه، مشیت الهی برای دیگری نخواهد بود و مسلمانان نیز راضی نخواهند گشت (صحیحین).

در حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله صحابه کرام رضی الله عنهم برای حضرت ابوبکر رضی الله عنه احترام قایل می شدند و اگر از کسی کاری خلاف احترام به صدیق سر می زد، بر آنحضرت صلی الله علیه و آله سخت می گذشت و متخلف را از این کار باز می داشت. حتی یک بار حضرت عمر رضی الله عنه برخلاف میل ابوبکر صدیق رضی الله عنه سخنی گفتند، آنحضرت صلی الله علیه و آله بسیار ناراحت شدند. (صحیح بخاری)، روزی آنحضرت صلی الله علیه و آله یک صحابی غیر بدری را دیدند که در جلو ابوبکر رضی الله عنه راه می رفت، فرمود: «تمشي بين يدي من هو خير منك». یعنی در جلوی کسی راه می روی که از تو برتر است، (استیعاب ابن عبدالبر).

خلافت حضرت ابوبکر صدیق

بعد از رحلت جانگداز رسول اکرم صلی الله علیه و آله، انصار در سقیفه بنی ساعده اجتماع کردند، تا شخصی را به خلافت برگزینند و می خواستند که یک خلیفه از انصار و یکی از مهاجرین انتخاب کنند، اما تعیین و انتخاب دو خلیفه باعث تشتت و افتراق بود و این از نظر کسی پوشیده نیست. لذا حضرات شیخین به غرض تدارک این افتراق و تشتت، انتظام خلافت

از طریق وحی الهی به آنحضرت صلی الله علیه و آله اطلاع داده شده بود که اولین خلافت برای ابوبکر مقرر شده است، آنچه در بعضی روایات وارد است که یکی از اصحاب از آنحضرت صلی الله علیه و آله پرسیدند که بعد از شما چه کسی جانشین شما باشد، آنحضرت صلی الله علیه و آله بعد از اسم شیخین نام حضرت علی را برد، و فرمود: «لَا أَرَاكُمْ فَاعِلِينَ» یعنی من گمان نمی کنم که شما خلافت اولی را به علی بدهید. اولاً این روایت مجروح است، زیرا یک راوی آن عبدالرحمن بن مینا غیر قابل وثوق است و اگر حدیث صحیح تصور شود، مطلب این است که خلافت اولیه در تقرر و علم الهی برای ابوبکر رضی الله عنه است شما نمی توانید حضرت علی رضی الله عنه را خلیفه مقرر کنید.

را بر دفن جنازه آنحضرت صلی الله علیه و آله مقدم داشتند و این هم باید انجام می‌گرفت^(۱). چنانکه بعد از ایشان چند مهاجر دیگر در آنجا حضور یافته انصار را فهمانیدند، بالاخره، همه بر ابوبکر صدیق رضی الله عنه اتفاق کردند و کسانی که آنجا حضور داشتند بر دست او بیعت کردند، ابتدا بیعت به وسیله یکی از انصار انجام گرفت. (تاریخ الخلفاء) باز روز دوم، بیعت عمومی واقع شد و تمام مهاجرین و انصار او را به عنوان خلیفه رسول الله پذیرفتند و بعد از چند روز اوصاف خلیفه موعود مشخص گشت. آیه استخلاف و آیه تمکین در او هویدا گشته به مشاهده هم رسید که خلیفه موعود ایشان‌اند و خداوند وعده خود را در حقشان ایفا فرمودند. نسبت به حضرت علی رضی الله عنه در بعضی روایات آمده که ایشان بدون

۱- زیرا در درنگ کردن تکفین و تجهیز، مثل سایر اموات، احتمال خرابی در جسم مقدس (نعوذ بالله) وجود نداشت، البته در انتظام خلافت اشکال ایجاد می‌شد و خلیفه‌ای انتخاب می‌شد که قابلیت سیاسی و قوت روحانی مناسب را نداشت و اصلاح آن امکان‌پذیر هم نبود و بقای اسلام با پیش آمدن فتنه ارتداد به ظاهر ناممکن بود و نیز انجام یافتن تجهیز و تکفین آنحضرت صلی الله علیه و آله بدون سرپرستی خلیفه باعث مشکلات زیادی می‌شد. مثلاً در چگونگی نماز جنازه اختلاف شد. بعضی می‌خواستند جنازه را بیرون از حجره آورده بر او نماز بخوانند و ظاهر است که بر اثر این امر چه قباحتی پدیدار می‌گشت. یکی می‌خواست که آنحضرت صلی الله علیه و آله را ببیند، کسی گریه می‌کرد و شخصی بی‌هوش می‌شد. زنان و بچه‌ها ازدحام می‌کردند. باز در مقام دفن اختلاف می‌شد که به مکه برده دفن نمایند که زادگاه آنحضرت است یا به ملک شام که مدفن خلیل صلی الله علیه و آله است برده شود، یا در جنت البقیع که قبرستان عموم مسلمانان است. اگر خلیفه مقرر نمی‌شد، حل این اختلاف را چه کسی انجام می‌داد.

وقتی که ابوبکر صدیق به عنوان خلیفه تعیین گشت، داوری کردند که نماز جنازه در داخل خانه باشد و ده نفر داخل شده نماز بخوانند و بیرون شوند و برای نماز جنازه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله کسی نمی‌تواند امام باشد. زیرا ایشان خود امام‌اند و برای مقام دفن پیامبر اکرم حدیث خواندند که در هر جایی که روحشان قبض شود همانجا قبر ایشان قرار گیرد. و در نتیجه تمام اختلافات به آسانی مرتفع گشتند.

درنگ در بدو امر بیعت کرده‌اند^(۱). و از یک روایت صحیح بخاری معلوم می‌شود که بعد از شش ماه، بیعت فرموده‌اند، امکان دارد که بار دوم بیعت فرموده باشند، زیرا بیعت اول در مجمع عمومی واقع نشده است، لذا جهت رفع شبهه و اشتباه مردم بعد از شش ماه در مجمع عمومی بیعت کردند^(۲).

از قول خود حضرت علی علیه السلام چنین معلوم می‌شود که ایشان نسبت به حقانیت خلافت ابوبکر صدیق یک لحظه تردید نداشتند. چنانکه علامه حافظ ابن عبدالبر در استیعاب از حضرت علی علیه السلام چنین روایت می‌کند:

«عن قیس بن عباد قال: قال لي علي بن أبي طالب: إن رسول الله صلى الله عليه وسلم مرض ليالي وأياما ينادي بالصلوة فيقول: مروا أبا بكر يصلي بالناس، فلما قبض رسول الله صلى الله عليه وسلم نظرت فإذا الصلوة عَلم الإسلام وقوام الدين فرضينا لدنيانا من رضي رسول الله صلى الله عليه وسلم لديننا، فبايعنا أبا بكر رضي الله عنه».

ترجمه: از قیس بن عباد رضی الله عنه روایت شده است که حضرت علی رضی الله عنه فرمودند که آنحضرت صلی الله علیه و آله چند شبانه روز مریض بودند و برای نماز اذان گفته می‌شد، آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که ابوبکر صدیق را بگویند تا با مردم نماز بخواند. باز وقتی که آنحضرت صلی الله علیه و آله وفات یافتند من اندیشیدم که نماز شعار و پرچم اسلام و رکن دین است، لذا ما برای پیشوایی دنیای خود، کسی را انتخاب کردیم که آنحضرت صلی الله علیه و آله او را برای پیشوایی دین ما انتخاب کرده بودند، پس ما بر دست ابوبکر بیعت کردیم.

۱- در صفحه ۳۷۶ جلد هفتم فتح الباری، اینگونه آمده است: «وقد صحح ابن حبان وغيره من حديث أبي سعيد الخدري ان عليا بايع في أول الأمر» یعنی ابن حبان و محدثین دیگر این حدیث ابو سعید را که حضرت علی در بدو امر بیعت کرده است، صحیح قرار داده‌اند.

۲- چنانچه در صفحه ۳۷۹ جلد هفتم فتح الباری این قول را ذکر کرده پسندیده‌اند.

خدمات ارزنده خلافت صدیقی

اگرچه روزگار خلافت آن جناب خیلی کوتاه بود و در این زمان حساس، اگر به جای ایشان فرشته‌ای قرار می‌گرفت، کاری نمی‌توانست انجام دهد. باز هم کارهایی انجام داد که در روزگار امن و در اوضاع و احوال عادی هم از آن بالاتر امکان ندارد، چنانکه آن امور در ذیل درج می‌شوند:

قبل از همه و مهمترین کار، تدفین و خواندن نماز جنازه بر آنحضرت صلی الله علیه و آله بود که حضرت ابوبکر رضی الله عنه آن را به بهترین نحوی انجام دادند^(۱). این حادثه غم‌انگیز و بزرگ یعنی وفات آنحضرت صلی الله علیه و آله بر صحابه کرام طوری اثر گذاشت که حواس آنان را مختل کرده بود. بعضی وفاتشان را انکار کردند و بر دهان‌های بعضی مهر سکوت، زده شده بود و برخی دیگر بی‌تاب بودند. چنانکه در روایات مذکور است. حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه در حجره مقدس تشریف برد و چادر را از چهره انور بلند کرده بر جبین مبارک بوسه داد و از سوز جگر و داغ جدایی، این کلمات بر زبان مبارک جاری گشت: «وانبیاه! واخلیلاه! واصفیاه!» این را گفته خارج شد و چنان خطبه‌ای ایراد فرمودند که هر جمله آن برای مسلمانان اندرزی بزرگ بود. و با تلاوت آیات قرآنی اعلام کرد که خبر وفات حضرت محمد صلی الله علیه و آله در قرآن مجید وجود دارد، و نیز فرمود: «ای مردمی که محمد صلی الله علیه و آله را عبادت می‌کردید بدانید که ایشان رحلت فرموده‌اند، اما اشخاصی که خداوند را معبود می‌دانند مطمئن باشند که خدا زنده است و هرگز نخواهد مرد».

این خطبه همگی را به هوش آورد، گویا از خواب بیدار ساخت. تعهدی که بر عهده آنحضرت صلی الله علیه و آله از کسی مانده و یا به کسی وعده‌ای داده بود، جهت ایفا و ادای آن اهتمام زیادی فرمود.

وقتی که اموال غنیمت از بحرین آورده شد (این اولین مالی بود که در دوران خلافت

۱- بیان مفصل آن در حاشیه صفحات گذشته موجود است.

ابوبکر صدیق رضی الله عنه وارد شد). پس آن جناب اعلام فرمود که هرکسی بر عهده آنحضرت رضی الله عنه قرض دارد یا آنحضرت رضی الله عنه برایش وعده‌ای داده است، پیش ما بیاید، چنانکه جابر رضی الله عنه حاضر شد و یک وعده را اعلام داشت. حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه آن را ایفا نمود و هزار و پانصد درهم به او داد. ایشان اهتمام خاصی به این امر می‌ورزید که سلوک و رفتار آنحضرت رضی الله عنه با کسی چگونه بود. چنانکه گاهی اوقات آنحضرت رضی الله عنه نزد ام ایمن تشریف می‌بردند، لذا ابوبکر صدیق رضی الله عنه نیز گاهی نزد او می‌رفت. با اهل بیت و عزیزان و خویشاوندان آنحضرت محبت روا می‌داشت و از آنان دلجویی می‌کرد و آنان را مورد اکرام و احترام قرار می‌داد. احترام و اکرم در حق حضرت حسن، حسین و فاطمه رضی الله عنهن و امهات المؤمنین احتیاج به گفتن نیست بلکه در حق دختر خویش حضرت عایشه رضی الله عنها و ادب و احترام را مراعات نموده او را «مادر من» به لقب «أم المؤمنین» یاد می‌فرمود^(۱).

وقتی که حضرت فاطمة الزهراء رضی الله عنها میراث خویش را در خواست نمود. حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه برایش این حدیث را قرائت فرمود که: در اموال انبیاء صلی الله علیهم و آلهم و سلم قانون ارث جاری نمی‌شود^(۲). و اظهار داشت که نزد من هر قدر مال باشد، به شما می‌دهم تا از آن در تصرف خود درآورید. در اینجا بود که تقدس منصب نبوت از مسئله میراث ظاهر گشت. و این خدمت بزرگی برای دین اسلام بود که خداوند به وسیله ابوبکر صدیق رضی الله عنه انجام داد.

۱- جلد ۳ طبقات ابن سعد

۲- اگر در مال انبیاء میراث جاری گشته، وارثان رسول صلی الله علیه و آله میراث برمی‌داشتند و مخالفین اسلام می‌گفتند که دعوی نبوت برای این بود که برای وارثان‌شان مال جمع کنند. این مسأله که پیامبران مالی را به ارث نمی‌گذارند در کتب شیعه نیز مذکور است چنانکه در اصول کافی که یکی از چهار کتاب معتبر شیعه است چنین مرقوم است: «إن العلماء ورثة الأنبياء وذاك أن الأنبياء لم يورثوا درهما ولا ديناراً وإنما أورثوا أحاديث من أحاديثهم» (أصول کافی کتاب العلم ص ۱۷)

یعنی: علما وارثان پیامبرانند و پیامبران درهم و دیناری (یعنی هیچگونه مالی) برای وارثان خود به ارث نگذاشته‌اند آنچه از پیامبران به طور ارث باقی مانده حدیث و سنت آنان است.

اعتقاد داشتن به رنجش خاطر حضرت فاطمة الزهراء رضی الله عنها در مورد دست‌نیافتن به میراث، کاملاً بی‌اساس است. چنانکه این جانب در رسایل متعدد با تحقیق، این موضوع را روشن و منتشر ساخته‌ام. به هر حال، هرگاه پرونده‌ای را جهت دادرسی نزد ابوبکر صدیق رضی الله عنه می‌آوردند، قبل از هرچیز به قرآن مجید مراجعه می‌نمودند و اگر حل آن در قرآن یافت نمی‌شد و حدیثی به خاطر داشتند، طبق آن حل می‌کردند و یا از صحابه کرام رضی الله عنهم استفسار می‌کردند و می‌گفتند: اگر کسی نسبت به این موضوع احادیثی به یاد دارد بیان نماید.

پس اگر به حدیثی دست می‌یافت بسیار مسرور می‌شدند و الا علما و صحابه را جمع کرده، به اتفاق آرا مشکل را حل می‌نمودند. چنانکه وقتی پرونده میراث جدّه پیش آمد و ذکر آن در قرآن آشکار نبود و حدیثی هم در یادشان نبود از صحابه دریافت کردند.

حضرت مغیره گفت: رسول اکرم صلی الله علیه و آله به جدّه یک ششم مال را داده است. حضرت ابوبکر پرسید که آیا کسی دیگر هم این حدیث را می‌داند؟ محمد بن سلمه گفت: بلی! من هم یاد دارم. در این هنگام صدیق اکبر بسیار خوشحال شده این موضوع را منطبق با حدیث رسول گرامی صلی الله علیه و آله حل و فصل نمود. همچنین مسئله میراث جدّه پیش آمد و حدیثی نزد کسی یافت نشد و بر یک امر هم اتفاق نکردند، پس آن جناب آن را در حکم پدر داخل کرد. وقتی که این مسئله به محضر حضرت علی تقدیم گردید، فرمود: آن کس که در حق او رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: اگر من غیر از خدا کسی را خلیل می‌گرفتم البته حضرت ابوبکر را خلیل می‌گرفتم او جدّه را در حکم پدر قرار داده است. خلاصه این که حضرت ابوبکر در هر معامله کاملاً از رسول خدا صلی الله علیه و آله پیروی می‌کرد. ایشان مجتهدین امت را نسبت به فیصله مسائل شرعیه طریقی نشان دادند که همه بر آن عامل‌اند.

در عهد مبارک حضرت ابوبکر مسلمانان در فروع فقهی هم با یکدیگر اختلاف رأی نداشتند، هر جا که اختلافی به سمع مبارک ایشان می‌رسید فوراً آن را برطرف می‌ساخت و بر قضاوت ایشان همه سر تسلیم را خم می‌کردند. میان صحابه تا آخرین

وقت، اختلاف در عقاید آشکار نشد و این بزرگ‌ترین رحمت خداوندی بود.

آماده‌ساختن لشکر سامه و سرکوبی مرتدین

به محض شنیدن خبر رحلت آنحضرت ﷺ بعضی از قبایل عرب مرتد شدند، هرج و مرج‌های گوناگونی پدیدار گشت و بعضی از مدعیان نبوت قیام کردند، از آن جمله یکی، مسیلمه کذاب بود که در آخرین روزهای حیات آنحضرت ﷺ قیام کرد و نامه‌ای هم برای آن جناب ﷺ ارسال نمود و دیگری اسود عنسی بود. و زنی به نام سجاح هم بود. حضرت ابوبکر برای قلع و قمع و سرکوبی همه این مرتدین و مدعیان نبوت کاذبه دستور اکید صادر فرمود. این نکته هم قابل ذکر است که آنحضرت در آخرین وصیت خود دستور داده بود که لشکر سامه به طرف کشور شام رهسپار گردد. چنانکه حضرت ابوبکر علی‌رغم مخالفت صحابه کرام این لشکر را به رهبری سامه، به سوی شام گسیل داشت با وجودی که تمام صحابه نسبت به این موضوع با رأی حضرت ابوبکر مخالف بودند و می‌گفتند در این وقت پر آشوب که از هر ناحیه شعله سرکشی از قبایل متعدد برخاسته است پیشقدم شدن در جنگ مناسب نیست.

در میان اصحاب رضوان الله علیهم اجمعین حامیان جنگ از همه بیشتر حضرت عمر و حضرت علی بودند. اما این هردو از حساس بودن احوال متأثر شده و برای نبرد مصلحت ندیدند. و حضرت عمر عرض نمود که ای خلیفه رسول خدا زمان درشتی نیست، به نرمی باید پیش رفت. حضرت ابوبکر به خشم آمد و فرمود: «أجبار فی الجاهلیة و خوار فی الإسلام» یعنی ای عمر! شما در زمان جاهلیت درشت و سخت بودید و اکنون که در اسلام آمده‌اید نرم شده‌اید! بشنو: «تم الدین وانقطع الوحي أینقص وأنا حی» یعنی دین کامل گشته، وحی منقطع شده است، آیا در حیات من دین ناقص گردد. الله اکبر! حضرت ابوبکر بر دین اسلام چقدر استوار بودند. معلوم می‌گردد که یگانه وارث آیین پاک ایشانند. حضرت عمر می‌فرماید که وقتی این سخنان حضرت ابوبکر را شنیدم

فهمیدم که خداوند سینه‌اش را منشرح ساخته است. با حضرت علی همین گفتگو پیش آمد، اما ایشان به ملامت و مخالفت کسی پروا نداشته، دستور دادند که شتر مرا بیاورید. زیرا شخصاً به جنگ مرتدین خواهم رفت و فرمودند که لشکر اسامه هم روانه گردد و به خدا سوگند اگر کرکس‌ها و کلاغ‌ها گوشت بدنم را بخورند نسبت به سپاهی که آنحضرت صلی الله علیه و آله به رهبری «اسامه» دستور داده، جلوگیری به عمل نخواهم آورد! چنانکه فوراً لشکر روانه شد و ایشان بر شتر نشستند. از همه اول حضرت علی جلو آمده مهار شتر ایشان را گرفت و گفت: مقصود ما عدول از حکم شما نبود، و آنچه ما عرض کردیم به طور مشورت بود و گرنه بر حکمی که شما صادر فرمایید، اطاعت خواهد شد. (تاریخ الخلفاء و غیره...).

لذا برای قتال مرتدین افواج هم روانه شدند و هر سپاهی که به سمتی می‌رفت، فتح و ظفر نیز قرین و اقبال هم‌رکاب بود و در چند روز از همه جوانب اخبار فتح و کامیابی رسید. طاعون مُهلکی که می‌خواست در اسلام شیوع یابد نابود گردید. در ظرف یک سال مدعیان نبوت به جهنم واصل شدند، و مرتدین سرکوب گردیدند و لشکر اسامه هم فوج دلبر دشمن را زیر و رو کرده، با موفقیت هرچه تمام‌تر برگشت.

نتیجه آن که چشم‌های همه باز شده که این همان معرکه‌ای بود که پیشگویی آن در آیه قتال مرتدین از بالای هفت آسمان نازل شده بود و در آیه مذکور حضرت ابوبکر و افواج او را به لفظ محبوبانه یاد فرمودند. یعنی این گروه، محبوب و محبّ خدا است و این رمز هم در فهم هرکس آمد که در این جنگ‌ها چرا با حضرت ابوبکر اختلاف واقع شد و ایشان از دوست‌های صمیمی خود چرا ملامت و سرزنش شنیدند. به این خاطر که در آیه مذکور بارزترین ویژگی این گروه «لَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ» قرار یافته بود یعنی از سرزنش ملامت‌گران باک ندارند و هر یکی از اصحاب بر این کارنامه حضرت ابوبکر تعریف و توصیف روا داشتند. حضرت ابوهریره می‌فرماید: «قام في الردة مقام الأنبياء» و حضرت ابن مسعود فرمودند: «كرهناه في الابتداء وحمدناه في الانتهاء» یعنی در مرحله

نخست، ما روش او را ناپسند تلقی نمودیم اما در پایان همه از او قدردانی کردیم.

کرامت

قبیله بنی بکر با منذر بن سارا از در صلح و آشتی درآمده قصد تاخت و تاراج مسلمانان بحرین و قبیله عبدالقیس کردند. حضرت ابوبکر به سرکردگی علاء حضرمی سپاهی گسیل داشت که در میان راه دچار کمبود آب شدند و از تشنگی حالت سپاه مسلمین دگرگون شد. حضرت علاء حضرمی دست دعا به درگاه ایزد منان دراز نمود که فوراً مؤثر واقع شد. اسب طبق عادت، سُم‌های خود را بر زمین کوفت و در زیر نعل او چشمه زلالی نمودار شد که به نام «ماء الفرس» مشهور گشت. و از آن جمله یکی این که علاء حضرمی بعد از فراغت فتح بحرین به سمت دارین روانه شدند و در آنجا اجتماع بزرگی از دشمن مستقر بود. در وسط راه دریایی حایل گشت که جهت عبور از آن احتیاج به کشتی بود، اما نزد مساکین مسلمانان کشتی از کجا میسر بود لذا به دستور علاء حضرمی همه قشون، اسب‌هایشان را به دریا راندند و بعضی قاطر و شترهایشان را به دریا زدند و کلمات دعا بر زبانشان جاری بود که در نتیجه از دریا عبور نمودند در حالی که کشتی‌ها این مسافت را در شبانه‌روزی طی می‌کردند! با دیدن کرامت‌ها کفار مات و مبهوت گشتند تا جایی که راهب بزرگ عیسوی نیز مسلمان شد.

فتوح شام و عراق

قرآن مجید پیش از این اعلام کرده بود که محمد ﷺ بدین جهت مبعوث گشته که آیین حق را بر همه مذاهب عالم غالب گرداند. ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظَاهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾ [التوبة: ۳۳] در آن زمان دو دولت مقتدر از کفار در جهان وجود داشت یکی ایران که در آن آتش پرستی رایج بود و دیگری روم که پیرو دین مسیح بودند. شاه ایران، کسری (خسرو پرویز) و شاه روم، قیصر نامیده می‌شد. عراق تحت تسلط ایران

و شام تحت تسلط روم قرار گرفته بود.

مصادق آیه مذکور را که دو حکومت باید در مقابل سطوت دین الهی سرنگون می شدند، می بایست از معجزات آنحضرت صلی الله علیه و آله و لوازم بعثت او دانست^(۱). در احادیث بسیاری پیشگویی های آشکاری در این خصوص وجود دارد، به عنوان مثال: «والذی نفسی بیده لتفتح کنوز کسری و قیصر ثم لتنفقنها فی سبیل الله» لازم بود این پیشگویی ها توسط حضرت ابوبکر به عنوان خلیفه راشد و نایب رسول الله صلی الله علیه و آله به پایه تکمیل برسند و ایشان در مدت کوتاه خلافت خویش علاوه بر انجام امور دیگر در اقصای نقاط سرزمین هایی که در قلمرو حکومت اسلامی بود، فتح این سلطنت را نیز بنیان گذاری کرد و کاخ بلندی که حضرت فاروق بر این بنیاد ساخت، در حقیقت تکمیل کار صدیق بود. بعد از سرکوب فتنه ارتداد جناب ایشان، قشون مسلمین را به طرف عراق سوق دادند و برای نصرت آنان اوّل مثناء بن حارثه و خالد بن ولید را اعزام داشتند، در سرزمین عراق چند جنگ با ایرانیان رخ داد و شهر حیره فتح شد. ساکنان آنجا امان خواسته، جزیه را قبول کردند.

سپاه اسلام هنوز در سرزمین عراق به کار زار مشغول بود که داعیه جهاد شام و روم در خاطر ابوبکر صدیق بروز کرد و صحابه را جمع نموده، خطبه بلیغی که مشتمل بر ترغیب جهاد بود، ایراد نمود. و فرمان داد که برای جهاد با مشرکین آماده شوند و سپاه اسلام را به چهار گروه تقسیم کرد. سرپرستی گروهی را به عهده عمرو بن عاص سپرده، از راه «أبله» به سوی فلسطینی روانه ساخت و بر گروه دیگر امین الامة حضرت ابو عبیده بن الجراح را به عنوان امیر تعیین و به سمت حمص حرکت داد. فرماندهی گروهی دیگر را به یزید بن ابوسفیان سپرده به طرف دمشق گسیل داشت و بر چهارمین گروه شرحبیل بن حسنه را امیر قرار داده به جانب اردن فرستاد و فرمود: هرگاه همه شما یک جا جمع شوید فرمانده کل سپاه حضرت ابو عبیده و به حضرت خالد بن ولید دستور داد تا ریاست

۱- شیخ ولی الله دهلوی در إزالة الخفاء در این باره به طور مبسوط توضیح داده اند.

قشون عراق را به مثنی بن حارثه واگذار نموده، عازم شام گردد و در آنجا ریاست قشون شام را به عهده گیرند. هرقل شاه روم نیز تمام نیروهای خود را در مقابل مسلمانان جمع کرد و در ماه جمادی الآخری سال سیزدهم هجری معرکه خونین برپا گردید که به جنگ «یرموک» شهرت یافت.

در این نبرد، مسلمانان به چنان پیروزی بزرگی نایل گشتند که فکر و حواس رومیان را مختل ساخت، قبل از جنگ، صحابه کرام با علمای نصارا از در بحث و مناظره وارد شده به نحو احسن برهان خداوندی را برای آنان ثابت کردند. و بشارت این فتح زمانی به حضرت ابوبکر صدیق رسید که ایشان روزهای پایانی زندگی را می گذراندند.

کرامت

شاه روم بعد از شکست در نبرد یرموک از پایتخت خویش «حمص» فرار کرد. مسلمانان، حمص را محاصره کردند. دشمن باهم مشورت کردند که ما درون قلعه محکمی قرار داریم و نیازی به جنگ و مقابله نمی بینیم، اگر این روش را پیشه کنیم مسلمانان سرانجام به تنگ آمده، خواهند گریخت و چون فصل سرما بود آنان تصور می کردند که مردم عرب تاب تحمل سرما را ندارند نه لباس و پوشش مناسبی دارند و نه از امکانات دیگر برخوردارند و حال آنکه فصل سرما در حال اتمام بود و مسلمانان به محاصره خود ادامه می دادند.

با فضل الهی هیچیک از آنان از سرما آسیبی ندید. روزی مسلمانان طبق مشورت قبلی تصمیم گرفتند یکباره به قلعه غیر قابل تسخیر، حمله کنند و چنانکه همگی با صدای الله اکبر را سر دادند آن قلعه طوری به قدرت الهی شروع به لرزیدن کرد که دیوارهایش فرو ریخت و با تکبیر دوّم لرزش شدیدتری ایجاد شد به طوری که مردم «حمص» تسلیم شدند و درخواست معاهده صلح کردند. به موجب آن مقرر شد که هر نفر سالیانه یک سکه طلا و یک جریب گندم به عنوان جزیه پرداخت کند. لازم به ذکر است که این

روشی بود که در زمان شیخین اجرا می‌شد. بنابراین، اگر در فتوحات معجزه‌آسای زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و صحابه کرام تأمل و تعمق شود، عقل متحیر می‌گردد چرا که همه این فتوحات با نیروی ایمان و تأثیرات الهی و امداد انجام می‌پذیرفت. چنانکه شاعر می‌گوید: اینقدر مستی و بی‌هوشی نه حد باده بود باحریفان آنچه کرد آن نرگس مستانه کرد خلاصه شهرهای یرموک^(۱)، دمشق و بعضی از شهرهای شام در عهد خلافت ابوبکر صدیق فتح شدند و سلسله فتوحات اسلامی به سرعت جریان داشت. قشون عراق در سرزمین ایران و قشون شام در دیار روم مناظر دلربای ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾ را به جهان نشان می‌دادند که پیاپی از دربار خداوندی برای حضرت ابوبکر صدیق این ندا رسید.

﴿يَأْتِيهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ﴿٢٧﴾ أَرْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً ﴿٢٨﴾ فَأَدْخُلِي فِي عِبْدِي ﴿٢٩﴾
وَأَدْخُلِي جَنَّتِي ﴿٣٠﴾﴾ [الفجر: ۲۷-۳۰]^(۲).

بالاخره ایشان عنان خلافت را به دست امانتدار بزرگ حضرت عمر فاروق اعظم سپرده رهسپار جنت شدند. (یادش گرامی باد)

۱- فتح یرموک و دمشق را برخی از مورخان در عهد فاروق نوشته‌اند، اما شیخ ولی الله محدث دهلوی آن‌ها را در ردیف و قایع صدیقی شمرده است و حق همین است و امکان دارد که بعد از فتح، مردم سر به طغیان برداشته‌اند و حضرت فاروق دوباره آن‌ها را فتح نموده است. شیخ ولی الله می‌فرماید: به طوری کلی فتح دمشق و یرموک به دست توانمند خالد بن ولید صورت گرفته است و شکست متوجه قیصر شده است. لذا فراست صدیق اکبر در سپردن منصب فرماندهی کل به خالد بن ولید شایان ذکر است. مؤرخان دیگر فتح دمشق و یرموک را در زمان فاروق اعظم قرار داده‌اند غرض این است که این فتوحات بار بار واقع شده است. والله اعلم

۲- آیه قرآنی است و ترجمه‌اش این است: ای نفس ایماندار و آرام! برو نزد پروردگار خود در آنجایی که تو از او راضی و او از تو راضی است، باز داخل شو در میان بندگانش و داخل شو در بهشت من. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به ابوبکر صدیق فرمود که فرشته‌ها به هنگام مرگ، به تو اینطور خواهند گفت.

امرار معاش حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه

حضرت ابوبکر صدیق پیش از اسلام دارای مال و ثروت بی‌شماری بود و در ردیف تجار بزرگ مکه قرار داشت و به تجارت پارچه مشغول بود. اموال خود را طبق رضای الهی و میل رسول اکرم صلی الله علیه و آله در راه حق صرف می‌کرد به طوری که گاهی برای پوشیدن لباس چیزی نمی‌یافت. یک چادر می‌پوشید که به جای دکمه در آن از خار استفاده می‌کرد. بعد از هجرت، سلسله تجارت وی ادامه یافت و درآمد آن برای گذر معاش وی کفایت می‌کرد. بعد از خلافت این سلسله تا چند روزی باقی ماند، اما حضرت ابو عبیده نگذاشتند که ادامه یابد زیرا به سبب آن، در مهمات امر خلافت خلل واقع می‌شد که در نتیجه با مشورت مسلمانان، قوت لایموتی برای ایشان از بیت المال به میزان دو هزار و پانصد درهم مقرر گردید.

روزی همسرشان از وی درخواست حلوا کرد، وی فرمود: از بیت المال نمی‌توانم بیشتر بگیرم لذا از آنچه مقرر شده است مقداری از غذای روزانه‌تان کم کنید تا بعد از چند روزی به درست کردن حلوا نایل شوید. چنانکه عیالشان بعد از چند روزی حلوا درست کرده به وی تقدیم داشت. پرسیدند روزی چه مقدار از خوراک کم کرده‌ای؟ عیالشان مقداری از غذای روزانه کم کرده بود عرض کرد. آنگاه حضرت ابوبکر صدیق فوراً دستور داد مقدار را از جیره روزانه‌اش کم کنند و فرمود: بدون حلوا زندگی می‌گذرد.

در بیماری وفات خویش به حضرت عایشه فرمود: یک شتر شیرده، یک ظرف، یک چادر و یک کنیز که از بیت المال به من داده شده است به بیت المال برگردانید. زمانی که حضرت عایشه این اشیاء را نزد حضرت عمر برگردانید. حضرت عمر فرمود: «ابوبکر خدا بر تو رحم کند که برای جانشین خود شیوه بسیار مشکلی به جا گذاشتی». و به هنگام وفات فرمود: حضرت عمر با ادامه تجارت من موافقت نکرده، برایم از بیت المال

جیره‌ای مقرر کرده و تاکنون از بیت المال شش هزار درهم صرف من شده است، لذا فلان باغ مرا فروخته، این مبلغ را به بیت المال برگردانید. اما حضرت عمر به وارثین دستور داد: اکنون من ولی امر مسلمین هستم و این مبلغ را به شما بخشیدم^(۱). نسبت به کفن خویش وصیت نمود که همین لباس که به تن دارم، کفن من است، به قسمتی از آن رنگ زعفران رسیده است آن را بشوید.

آری او از جهان کاملاً پاکدامن رفت و در عهد خلافت خویش هیچگونه پست و مقامی به هیچیک از اقوام و بستگان خود نداد و فرمانروایی جایی را به آنان واگذار نکرد و برای خلافت، کسی را بعد از خود از بستگان نامزد ننمود.

بعد از وفات وقتی که از بیت المال بازدید به عمل آمد، کاملاً خالی بود. کیسه‌ها تکائیده شدند. فقط از یک کیسه درمنی بیرون آمد که به طور اتفاقی مانده بود. امنیت و اتحاد تا جایی برقرار بود که حضرت عمر قاضی مدینه می‌فرمودند: ماهی گذشت و حتی دو پرونده جهت دادخواهی نزد من نمی‌آمد^(۲).

آیات و احادیثی چند در فضایل حضرت ابوبکر صدیق

در قرآن مجید برخی آیات وجود دارند که عموماً در مقام مدح مهاجرین و انصار نازل شده‌اند و یقیناً شامل صدیق اکبر نیز می‌شوند. و بعضی دیگر آیاتی هستند که مشتمل بر خلاف خلفای راشدین و ذکر خلافت ایشان‌اند. اولین مصداق این آیات نیز حضرت ابوبکر صدیق است که تفسیر این دو نوع آیات را در رساله مستقل فراهم آورده، تألیف کرده‌ام که با خواندن آن، ایمان خوانندگان تازه خواهد شد. و بعضی از آن‌ها آیاتی است که مخصوصاً در حق صدیق اکبر و فضایل وی نازل شده است و در اینجا به ذکر چند آیه بسنده خواهد شد.

۱- طبقات ابن سعد، چاپ آلمان / ۳.

۲- طبقات ابن سعد / ۳.

آیات

* آیه غار که در آن وقت رفاقت ابوبکر صدیق در سفر هجرت و فضیلت بی نظیر آن مذکور است و تفسیر این آیه در رساله مستقلی به نام «تفسیر مدح مهاجرین» آمده است.

* آیه قتال مرتدین که در آن خداوند حضرت ابوبکر صدیق و فرمانبرداران او را محبوب و محب خود خوانده است و فرموده است که ایشان با مسلمانان نرم خو و با کفار سخت‌اند و در راه خدا جهاد می‌کنند و از ملامت ملامتگران باکی ندارند و تفسیر این آیه هم در رساله مستقلی بنام «آیه قتال مرتدین» آمده است.

* ﴿وَسَيَجَنَّبُهَا الْأَتَقَى ﴿١٧﴾ الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى ﴿١٨﴾﴾ [اللیل: ۱۷-۱۸] ترجمه: و نجات داده می‌شود از آتش دوزخ، بزرگ‌ترین پرهیزگار، آنکه مال خود را خرج کرده پاکیزگی حاصل می‌کند. مفسرین اتفاق نظر دارند که این آیه در شأن حضرت ابوبکر صدیق نازل شده است، زمانی که تمام اموال خود را در راه خدا صرف کرده، پیاپی هفت نفر را که به علت مسلمان شدن مورد اذیت و آزار کفار واقع شده بودند، خریده و آزاد فرمودند.

خداوند متعال در این آیه حضرت ابوبکر صدیق را «اتقی» یعنی بزرگ‌ترین متقی معرفی کرده و در آیه دیگر فرموده است: ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَلُّكُمْ﴾ [الحجرات: ۱۳] یعنی گرامی‌ترین شما در نزد خدا پرهیزگاترین شماست. از تطبیق این دو آیه چنین برمی‌آید که حضرت ابوبکر صدیق از تمام صحابه بزرگ‌تر و گرامی‌تر است.

* ﴿وَلَا يَأْتِلِ أُولُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولِي الْقُرْبَى﴾ [النور: ۲۲].

ترجمه: کسانی که از شما دارای وسعت و فضل هستند از دادن به نزدیکان و خویشاوندان انکار نکنند. این آیه هم به اتفاق مفسرین درباره حضرت ابوبکر صدیق نازل شده است زمانی که به عایشه صدیقه تهمت زده شد و برای تبرئه‌اش آیاتی نازل گشت، حضرت ابوبکر صدیق از اتفاق بر «مسطح» که در تهمت شرکت کرده و از خویشاوندان وی بود امتناع ورزید در حالی که قبلاً با وی رفتاری نیکو داشت، اما پس از نزول آیه بالا حضرت ابوبکر صدیق روال قبلی را ادامه داد و عطیه «مسطح» را جاری ساخت.

لذا در این آیه خداوند او را دارای فضل و بزرگی اعلام داشتند.

احادیث

احادیث صحیح بسیاری هم در بیان فضیلت ایشان وارد شده که برخی از آن در ذیل بیان می‌شود:

* «عن أبي سعيد الخدري عن النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: إِنَّ مِنْ أَمَنِّ النَّاسِ عَلَيَّ فِي صُحْبَتِهِ وَمَالِهِ أَبَا بَكْرٍ، وَلَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا خَلِيلًا غَيْرَ رَبِّي لَاتَّخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ خَلِيلًا وَلَكِنْ أُحُوَّةَ الْإِسْلَامِ وَمَوَدَّةً. لَا يَبْقَيْنَ فِي الْمَسْجِدِ خَوْخَةٌ إِلَّا خَوْخَةٌ أَبِي بَكْرٍ». (صحيحين).

ترجمه: از حضرت ابوسعید خدری روایت شده که آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «همانا مطمئن‌ترین فرد برای من در رفاقت و همراهی و مالش، ابوبکر است. و اگر من غیر از پروردگارم کسی را به عنوان خلیل و دوست صمیمی خود برمی‌گزیدم، قطعاً ابوبکر را برمی‌گزیدم؛ اما اینک او برادر و دوست دینی من است. همه درهای مسجد (مسجد النبی) بسته شود بجز در ابوبکر».



امیرالمؤمنین حضرت عمر فاروق اعظم رضی الله عنه

نام آنحضرت عمر، لقب فاروق و کنیه اش ابو حفص است. نسب وی و نسب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در نیای نهم به کعب می‌رسد^(۱).

«کعب» دو پسر داشت، یکی به نام «مره» که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از نسل وی و دیگری «عدی» که حضرت عمر رضی الله عنه از نسل وی می‌باشند. در سال سیزدهم بعد از عام الفیل متولد شد. سن ایشان نیز ۶۳ سال بود. در سال ششم بعثت در سن ۲۷ سالگی مشرف به اسلام گردید. پیش از او ۴۰ مرد و ۱۱ زن مشرف به اسلام شده بودند. رنگش سفید مایل به سرخی، اما بر اثر قحطسالی و تناول غذاهای نامناسب، آثار سیاهی بر چهره انورش پدیدار گشته بود. چهره‌ای کم‌گوشت و صورتی لاغر داشت. قد مبارکش بلند بود به طوری که هرگاه در میان مردم می‌ایستاد از همه بلندتر به نظر می‌رسید. به طوری که گویا بر مرکبی سوار است. بسیار شجاع، دلیر و نیرومند بود. همان شکوه و هیبتی که پیش از اسلام داشت، پس از اسلام نیز از آن برخوردار بود. دین اسلام با مسلمان شدن او بسیار تقویت شد. در زمان آنحضرت صلی الله علیه و آله به عنوان وزیر ایشان، تعیین و حضرت ابوبکر رضی الله عنه در زمان خلافت خود با حفظ این منصب، عهده قضا را نیز به او تفویض نمود. و سرانجام، به جانشینی ابوبکر رضی الله عنه برگزیده شد.

خدماتی که در زمان خلافت خویش برای اسلام انجام داد و توسعه و فتوحات ارزشمندی که نصیب اسلام گشت، در طول تاریخ نمی‌توان چنان نمونه‌ای یافت.

ده سال و شش ماه و پنج روز، منبر خلافت را زینت بخشید و سرانجام، هنگام نماز فجر، به دست ابولؤلؤ، برده مجوسی ایرانی، در محراب مسجد النبی ضربت خورد و در یکم ماه محرم سال ۲۴ هـ جام شهادت را نوشید و دار فانی را وداع گفت. در روضه اطهر و در کنار مقبره حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه مدفون گردید و اقبال مسلمین همراه با رحلت ایشان از دنیا رخت بر بست. ازدواج‌های متعددی کرده بود، اما هنگام خلافت فقط

۱- لقب و کنیت وی، هردو عطیه پیامبر اکرم می‌باشند (طبقات ابن سعد/۳).

یک همسر داشت که نسبت به او بسیار مهر می‌ورزید. ولی از بیم این که مبادا نسبت به موضوعی در پرونده‌ای سفارش کند و وی را از مسیر عدالت فاروقی بلغزند او را طلاق داد.

سپس در سال هفدهم هـ با حضرت ام‌کلثوم، دختر حضرت علی علیه السلام که از بطن فاطمه زهرا متولد گشته بود، ازدواج نمود و برخلاف روش معمول، چهل هزار درهم مهریه او را تعیین نمود. فرزندان ایشان عبارتند از: ام‌المؤمنین حضرت حفصه رضی الله عنها همسر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، عبدالله، عبیدالله، عاصم، ابو شحمه یعنی عبدالرحمن مجیر.

احوال ایشان قبل از اسلام

حضرت عمر رضی الله عنه از شخصیت‌های معروف و برجسته قریش به شمار می‌رفت، در دوران جاهلیت، وظیفه سفارت را به عهده داشت. هرگاه قریش در جنگ یا در مواقع دیگر احتیاج به سفیری پیدا می‌کردند او را تعیین و اعزام می‌داشتند. ابوجهل سردار مکه دایی ایشان بود.

احوال ایشان بعد از اسلام، پیش از هجرت

۱- اسلام آوردن ایشان هم یکی از معجزات رسول اکرم صلی الله علیه و آله بود، زیرا که چند روز قبل، آنحضرت صلی الله علیه و آله چنین دعا نموده بود: «بار الها! دین اسلام را با مسلمان شدن عمر تقویت کن». دعای آنحضرت صلی الله علیه و آله پذیرفته شد، مشیت الهی او را هدایت نمود و به دربار رسالت رساند. در ازالة الخفاء جملات زیبایی در این باره نگاشته شده: «تدبیر غیبی خواه ناخواه او را به اسلام آورد. (چنانکه شاعر گفته است):

گر نیاید به خوشی، موی کشانش آرید

(فاروق) مراد بود نه مرید، مُخْلِص بود نه مخلص، و «شَتَّانَ بَيْنَ الْمَرْتَبَتَيْنِ» در این راه نیامد تا آنکه از در و دیوار، ندایش نکردند و بر خوان نعمت نرسید تا آنکه مکرر به هر زبانش نخواندند».

واقعه اسلام آوردنش مختصراً از این قرار است: روزی به تحریک و ترغیب ابوجهل به قصد شهادت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله روانه شد، در راه با یکی از اصحاب برخورد نمود، آن صحابی از دیگر وضعیت ظاهری او مشکوک شده، از او پرسید؟ عمر کجا می‌روی؟ او در جواب به صراحت اعلام نمود: برای قتل پیامبرتان می‌روم. صحابی گفت: پس چه خوب است که قبل از اجرای این تصمیم، خبری از خانه خودت بگیری، چون خواهرت فاطمه و شوهرش سعید بن زید رضی الله عنهما مسلمان شده‌اند. وقتی این خبر به او رسید بی‌درنگ به خانه خواهرش رفته، داماد خود را یافت و او را مورد ضرب و شتم بسیار قرار داد تا این که خون از سرش روان شد و او را به زمین انداخته گلویش را فشرد تا هلاکش کند.

خواهر، این ماجرا را دیده، جلو آمد و گفت: ای برادر! ما مسلمان شده‌ایم هرچه دلت می‌خواهد، بکن. با شنیدن این سخن، اثر خاصی بر دلش نشست و داماد را رها کرده از خواهر پرسید: شما چرا مسلمان شده‌اید؟ ایشان چگونگی کامل اسلام آوردن خود را بیان کردند و ذکری از قرآن به میان آمد. حضرت فاروق رضی الله عنه تقاضای استماع قرآن نمود. خواهرش برگری آورد که در آن چند آیه از قرآن نوشته شده بود و حضرت فاروق خواست که خود، آن را در دست گرفته بخواند. اما خواهرش فوراً گفت: ای برادر! مردم ناپاک نمی‌توانند بر این کتاب دست بزنند. سپس قرآن برای او خوانده شد. این چند آیه از ابتدای سوره «طه» بودند. از شنیدن این آیات انقلاب بزرگی در درون ایشان پدید آمد. سری که سواد کفر داشت اکنون پر از سواد اسلام است! همان زمان در محضر آنحضرت صلی الله علیه و آله حاضر شده، مشرف به اسلام گردید.

۲- وقتی که جهت اظهار اسلام به خدمت رسول الله صلی الله علیه و آله رسید، آنحضرت صلی الله علیه و آله چند قدم از جای خود به پیش رفته و او را در آغوش گرفت و سه بار دست مبارک را بر سینه‌اش مالیده، دعا نمودند که «خداوندا! کینه و عداوت را از سینه او بیرون انداخته و آن را از ایمان پر کن». سپس جبرئیل برای تبریک گفتن به زمین آمده،

گفتند: ای رسول خدا! اهل آسمان خبر خوش اسلام آوردن عمر رضی الله عنه را به یکدیگر تبریک گفتند.

۳- در آن وقت حساس و پرخطر، اسلام آوردن خود را اعلام نموده و اشعاری چند در جلوی کفار خواندند. کفار او را محاصره کرده ولی او به تنهایی با آنان درگیر شد و آن‌ها را مجروح ساخت و نزدیک بود که او را به شهادت برسانند در این هنگام «عاص بن وائل» آمده و او را از جنگ کفار رهانید.

۴- به مجرد اسلام آوردن ایشان، پیامبر صلی الله علیه و آله به طور علنی در کعبه نماز خواندند و شوکت و قوت اسلام روز به روز رو به فزونی نهاد. حضرت عبدالله بن مسعود رضی الله عنه فرموده‌اند: مسلمان شدن عمر رضی الله عنه فتح اسلام، هجرت ایشان نصرت الهی، و خلافت ایشان رحمت خداوندی بود.

۵- حضرت عمر قبل از مهاجرت پیامبر صلی الله علیه و آله با شکوه خاصی به مدینه هجرت نمودند. هنگام رهسپار شدن از مکه، کعبه را طواف نموده، مجمع کفار را مورد خطاب قرار داد: من اکنون قصد هجرت دارم، فردا نگویند که عمر پنهانی گریخت. کسی که می‌خواهد زنش بیوه و بچه‌هایش یتیم شوند با آمدن در این رودخانه جلوی مرا بگیرد. اما کسی جرأت نکرد او را جواب گوید.

احوال ایشان بعد از هجرت

بعد از هجرت، بزرگ‌ترین خدمت ایشان به اسلام، جهادها و غزوات بود و به جز حضرت فاروق رضی الله عنه چه کسی می‌توانست در آن‌ها سبقت بگیرد؟ در تمام غزوات آنحضرت صلی الله علیه و آله شرکت نموده، خدمات ارزنده‌ای انجام دادند. به طور مثال به نمونه‌های ذیل توجه شود:

غزوه بدر

بزرگ‌ترین کاری که در این غزوه انجام داد این بود که در میدان کار زار، دایی خویش

«عاصم بن هشام» را به دست خود نابود ساخت. مردم قصد قتل حضرت عباس عموی آنحضرت رضی الله عنه که در این نبرد، با کفار همراه بود و نهایتاً در جمع اسرای بدر گرفتار شده بود را داشتند، اما حضرت عمر رضی الله عنه این عمل را خلاف مزاج مقدس آنحضرت رضی الله عنه دانسته، از ایشان کاملاً حمایت کردند.

غیر از عباس نسبت به بقیه اسرای بدر، حضرت فاروق رأی به کشتن دادند و فرمودند: هر مسلمانی باید خویشاوندش را به دست خود از بین ببرد. سرانجام اگر چه رأی ایشان به مرحله اجرا درنیامد، ولی آن چنان مورد رضایت الهی قرار گرفت که آیات قرآن در تایید آن نازل گشت.

غزوه احد

در این غزوه با وجود پراکندگی (که به علت شایع شدن شهادت آنحضرت رضی الله عنه و دخول لشکر کفار) در میان سپاه مسلمانان رخ داده بود، حضرت فاروق رضی الله عنه از محل پیکار قدمی به عقب برنداشت. وقتی که آن پیامبر صلی الله علیه و آله بر کوه احد تشریف بردند، ایشان برای جان نثاری همراه بودند و به گفته‌های ابوسفیان جوابی دندان شکن می داد.

غزوه خندق

در این غزوه، حفظ ناحیه‌ای به ایشان تفویض شده بود چنانکه بعداً به رسم یادگار در آنجا مسجدی به نام او ساخته شد.

غزوه بنی مصطلق

در این غزوه، فرماندهی سپاه به عهده وی گذاشته شده بود و ایشان جاسوسی از کفار را دستگیر کرده تمام احوال مخفی دشمن را دریافت نمودند و سپس او را به قتل رساندند. در اثر این حادثه، رعب و وحشتی بزرگ بر کفار چیره شد. در این غزوه، این وظیفه نیز به او تفویض شده بود که هنگام جنگ اعلام نمایند: کسی که کلمه اسلام را بر

زبان جاری سازد درامان خواهد بود.

غزوة حدیبیه

در این غزوه، غیرت ربّانی و حمیت دینی به اندازه‌ای بر فاروق اعظم رضی الله عنه غلبه یافت که بر صلح تحمیلی به هیچ وجه راضی نبودند و در این جوش و خروش با آنحضرت صلی الله علیه و آله تماس گرفته، عرض کردند:

«آیا شما پیامبر برحق نیستید؟ و آیا ما برحق و دشمن ما باطل نیست؟ آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: بله. او گفت: پس چرا مغلوب شده، صلح کنیم؟! ولی در نهایت از این کلام خود پشیمان شده می‌فرمودند: من بسیار روزه گرفته، نماز خوانده‌ام، صدقات داده‌ام، غلام آزاد کرده‌ام تا کفّاره این جسارت قرار را ادا نمایم^(۱). هنگام برگشت از غزوة حدیبیه، وقتی سوره «فتح» نازل شد (که در واقع مرهمی برای دل‌های مجروح مسلمین بود) آنحضرت صلی الله علیه و آله پیش از همه آن را بر فاروق رضی الله عنه قرائت نمودند، زیرا بزرگ‌ترین بشارت و فضیلت در این سوره برای ایشان است^(۲).

غزوة خیبر

در این غزوه، فرماندهی جناح راست لشکر به عهده ایشان بود و در این نبرد هر شب یکی از اصحاب کرام وظیفه نگهبانی را انجام می‌داد. در آن شب که نوبت به ایشان رسید، یک یهودی را اسیر کره، نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله آورده و با جستجو از او، همه احوال خیبر آشکار شد و کسب این اطلاعات، بزرگ‌ترین عامل فتح خیبر قرار گرفت. ایشان هم یک روز جهت فتح قلعه خیبر اعزام گردیدند، اگرچه فتح قلعه میسر نشد، اما شکی نیست که

۱- اصل الفاظ روایت از این قرار است: «ما زلت أصوم وأتصدق وأصلي وأعتق من الذي صنعت يومئذ مخافة

کلامي الذي تكلمت به حتى رجوت أن يكون خيراً» (إزالة الخفاء به حواله سیره ابن اسحاق)

۲- مراجعه شود به تفسیر آیه دعوات اعراب.

بسیاری از نیروهای یهود نابود شدند.

غزوة حنین

در این غزوه، یک پرچم از مهاجرین به ایشان سپرده شده بود که بیانگر اعطای امیری جماعت مهاجرین به ایشان بود. در نتیجه در تمام غزوات اقدامات شایسته‌ای انجام می‌داد و آنحضرت صلی الله علیه و آله در سال هفتم بعد از هجرت او را به عنوان فرماندهی یک گروه سی نفره تعیین نموده به سوی «هوازن» اعزام نمود.

متفرقات

۱- بعد از فتح مکه از پیامبر صلی الله علیه و آله برای انجام اعتکاف در کعبه یا ادای عمره اجازه خواستند و آنحضرت صلی الله علیه و آله ضمن اجازه‌دادن با جمله‌ای بس‌زیبا ایشان را مورد نوازش و اکرام قرار دادند که خود فاروق اعظم رضی الله عنه می‌فرماید: اگر در عوض این جمله تمام دنیا به من برسد خوشحال نخواهم شد. و آن جمله این بود: «یا أخی أشکرنا بشيء من دعائك ولا تنسنا»، یعنی ای برادرم! ما را هم در دعای خود شریک گردان و ما را از یاد مبر.

۲- از نفاق و منافقین به حدی نفرت داشتند که هرگاه از کسی عمل نفاق صادر می‌گردید، فوراً خشمگین شده و عرض می‌کرد: ای رسول خدا! اجازه دهید گردن او را بزنم.

روزی یک منافق و یک یهودی را دید که باهم به بحث و نزاع مشغول بودند. هردو برای قضاوت پیش ایشان حاضر شدند، یهودی گفت: قضاوت این موضوع را حضرت ابوالقاسم رضی الله عنه انجام داده‌اند، اما این شخص راضی نیست، لذا پیش شما آمده‌ایم. ایشان فرمود: لحظه‌ای درنگ کنید من قضاوت خواهم کرد، به خانه رفت و شمشیرش را آورد و گردن آن منافق را زد و فرمود: هرکه بر قضاوت آنحضرت صلی الله علیه و آله راضی نمی‌شود، قضاوت

من در حق او این است.

وقتی رئیس منافقین «عبدالله بن ابی» مرد، رسول اکرم ﷺ به خاطر تسلی فرزندش که فردی منخلص و متدین بود، خواستند بر او نماز جنازه بخوانند، حضرت فاروق راضی نبود. اگرچه پیامبر اکرم ﷺ به خاطری وعده بر او نماز جنازه خواندند، اما متعاقب آن، آیه زیر نازل شد:

﴿وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰ أَحَدٍ مِّنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَىٰ قَبْرِهِ﴾ [التوبة: ۸۴].

یعنی ای رسول خدا ﷺ اگر منافقی مُرد، بر او هرگز نماز جنازه نخوانید و بر سر قبرش هم حاضر نشوید.

۳- چه بسا وحی الهی در مقام تایید رأی ایشان نازل می‌شد. رأی ایشان درباره اسرای بدر، نماز جنازه منافقان، حجاب ازواج مطهرات، مصلی قرار دادن مقام ابراهیم، حرمت شراب و مواردی دیگر از این قبیل مورد تایید قرآن مجید قرار گرفته است. بعضی علما در این خصوص تصانیف مستقلی نگاشته‌اند و تمام آیاتی را که در موافقت رأی ایشان نازل شده است، جمع نموده‌اند.

۴- دختر ایشان حضرت حفصه رضی الله عنها یکی از امهات المؤمنین بود، یک بار آنحضرت ﷺ او را طلاق رجعی داد، اما حضرت فاروق رضی الله عنه آن را زشت ندانست و در نهایت به واسطه وحی به آنحضرت رضی الله عنه دستور رسید که به حفصه رجوع کند. در واقعه «ایلاء»^(۱) از دختر خود، هیچگونه طرفداری ننمود، بلکه به او صریحاً

۱- ایلاء عبارت است از اینکه شخصی قسم یاد کند که من نزد اهل خود نمی‌روم. انتهای مدت آن را شرع چهار ماه قرار داده است. تمام ازواج مطهرات متفق شده ذکر از فقر و فاقه و پریشانی‌های خود را در میان آوردند و از آنحضرت رضی الله عنه نان و نفقه خواستند. این امر بر آنحضرت رضی الله عنه ناگوار آمد که ذکر دنیا در خانه نبوت چطور است؟! لذا آنحضرت رضی الله عنه تا یک ماه ایلاء فرمودند و تا مدت مذکوره به خانه تشریف نبردند. در این واقعه آیه تطهیر نازل شده، فضیلت ازواج مطهرات را روشن ساخت. (رجوع شود به تفسیر رساله آیه تطهیر).

گفت که اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله از تو ناراضی شده و تو را اطلاق دهند من تو را در خانه خودم راه نخواهم داد.

۵- وقتی که دوران خلافت حضرت ابوبکر رضی الله عنه رسید، از او کمال اطاعت نشان داده مؤدبانه در خدمت ایشان بود و او را از خودش بسیار خوشنود می کرد.

۶- حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه در پایان عمرش با نوشتن نامه‌ای به خلافت ایشان توصیه نمود و فرمود: من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرموده است: آفتاب بر کسی بهتر از عمر طلوع نکرده است و فرمود: من به دربار خداوند عرض می کنم: خداوندا! بهترین مخلوقات تو را خلیفه کردم و بعداً برای استقامت او در امر خلافت دعا نمود و به او نصیحت‌های لازم را کرد که دستورالعمل زندگی او قرار گرفت. حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه پیش از نوشتن این نامه آرای عمومی را هم بررسی کرده بوده، استفسار از حضرت عثمان و حضرت عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنهما برای همین منظور بود. بعداً حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه آن نامه را به غلام خود داد و فرمود: آن را در مجمع عمومی قرائت کن. و خود ایشان بالای خانه رفته، به مجمع خطاب فرمود که ای مردم! من از نزدیکان و بستگان خود کسی را خلیفه نکرده‌ام، بلکه عمر بن خطاب را خلیفه کرده‌ام. آیا همه شما به این حکم رضایت دارید؟ همه گفتند: «سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا».

خلافت امیرالمؤمنین فاروق اعظم

خلافت ایشان نمونه‌ای عجیب از قدرت کامله و رحمت واسعه خداوندی بود. کمالاتی که تعلیم و تربیت رسول خدا صلی الله علیه و آله در ذات عالی صفات ایشان به ودیعت نهاده بود، در هنگام خلافت به منصفه ظهور رسید. همه وعده‌هایی که خداوند به رسول خود داده بود و پیشگویی‌هایی که در قرآن و احادیث نسبت به تمکین دین و ظهور هدایت و فتوحات آمده است، عالی‌ترین وجوه عملی آن‌ها در عهد خلافت ایشان به پایه تمکین

رسید. اگر بنا باشد عملیات و اقدامات دوران خلافت و کمالات ظاهری و باطنی ایشان بیان شود دفترهای زیادی پر خواهد شد.

اگر بر عدل، انصاف، نظم کشور و فتوحات ایشان نظر افکنده شود، عقل آدمی حیران می‌شود که ایشان کارهایی انجام داده‌اند که مشابه به آن‌ها قبلاً در جهان وجود نداشته است و اگر کمالات روحی و خدمات دینی آن جناب ملاحظه شود، عقل خیره می‌ماند که مثالی برای آن در اوراق تاریخ نمی‌توان یافت. در حقیقت هریک از عملکرد ایشان گواهی است برای تمام جهان که مرشد ایشان، سید کونین و امام الانبیاء و الرسول است. و آنچه که در این رساله آمده، نمونه کوچکی از چشم‌انداز زندگی سراسر افتخار ایشان است.

اخلاق و احوال حضرت عمر فاروق

۱- بعد از وفات حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه در سال سیزده هجری، به خلافت انتخاب شدند و در مدت نه چندان طولانی، فرمانروایی کوچک اسلامی را به جامعه بزرگ و قدرتمندی مبدل ساختند، همانطوری که به وسیله وحی، آنحضرت صلی الله علیه و آله قبلاً اطلاع یافته بود^(۱).

از نظر اخلاقی مزاج جلالی داشت و خیلی زود به خشم می‌آمد و کاملاً اخلاق حضرت موسی علیه السلام را داشتند. اما با این حال دارای دو صفت عجیب و غریب هم بودند: اول این که هیچ وقت به خاطر خود خشمگین نمی‌شد. دوم اینکه، اگر کسی هنگام

۱- در صحیح بخاری روایت است که روزی آنحضرت صلی الله علیه و آله خواب دید. (خواب انبیاء هم وحی الهی است) و خوابش را برای اصحاب بیان فرمود: من دیدم که از چاهی آب بیرون می‌کشم. پس از لحظاتی ابوبکر آمد و دلو را از دستم گرفت و یک یا دو دلو کشید آنگاه عمر آمد و دلو را گرفت به مجرد اینکه دلو در دست عمر قرار گرفت به یک دلو بزرگی تبدیل شد و هیچ شخص نیرومندی را ندیدم که مانند عمر با دلوی بزرگ آب از چاه بیرون کشند.

خشمگینی او نام خدا را می برد یا آیه ای از قرآن تلاوت می نمود، خشمش فرو می نشست، به طوری که گویی اصلاً خشمگین نشده است.

وقتی که ایشان به عنوان خلیفه انتخاب شدند، مردم از سختگیری ایشان تا حدی واهمه داشتند که از منزل بیرون آمدن و نشستن را ترک کردند، وقتی این وضع را مشاهده نمود، خطابه ای در این خصوص ایراد و در آن خطابه چنین فرمودند: ای مردم! سختی من هنگامی بود که شما از سایه نرم و پرلطف آنحضرت صلی الله علیه و آله و ابوبکر صدیق رضی الله عنه بهره می بردید، سختی من با نرمی آنان آمیخته می شد و حالتی معتدل پدید می آمد. اما اکنون که مسئولیت حکومت اسلامی به عهده من گذاشته شده است بر شما درستی نخواهم کرد و شدت من فقط در حق ظالمان و بدکاران خواهد بود. آنگاه چنین فرمود: ای مردم! اگر من برخلاف سنت نبوی و سیرت صدیقی به شما دستور بدهم چه خواهید کرد؟ مردم چیزی نگفتند: باز سخن خود را تکرار نمود، نوجوانی شمشیر برکشید و برخاست و گفت: «فَعَلْنَا هَكَذَا» یعنی با شمشیر سر از تن تو جدا می کنیم. ایشان با شنیدن این جواب خیلی شادمان شدند.

۲- به محض قبول خلافت، دستور عمومی صادر نمود مبنی بر این که هرگاه کسی بر سخنانم اعتراض دارد مرا به اشتباهم واقف سازد. و از طرف او اعلام عمومی شد که «أَحَبُّ النَّاسِ إِلَيَّ مَنْ رَفَعَ إِلَيَّ عَيْبِي» یعنی بیشتر از همه کسی را دوست دارم که مرا بر عیب هایم آگاه سازد. بعد از این اعلام از طبقات پایین مردم افرادی لب به خرده گیری و اعتراض گشودند، اگرچه اغلب خرده گیری ها به ناحق بود، ولی ایشان با سعه صدر برخورد می کردند و از انتقاد، اظهار نارضایتی نمی نمودند و با دقت تمام به سخنان مردم گوش می دادند.

۳- صفت تواضع به قدری در او وجود داشت که عقل بشر از تصور آن عاجز می باشد، با وجودی که شاه عرب و عجم بلکه حاکم و فرمانروای شاهان نیز محسوب می شد، فروتنی و تواضع او به حدی بود که به خود اجازه نمی داد به

هنگام ایراد سخنرانی از پله‌ای که صدیق اکبر رضی الله عنه در آن قرار می‌گرفت، پا را فراتر بگذارد. با وجودی که مردم می‌گفتند: بالاتر بنشین، می‌فرمود: اگر آنجایی که پای ابوبکر رضی الله عنه قرار گرفته است به من برسد، مرا کافی خواهد بود. در بدو امر، مردم خواستند که او را به لقب «خلیفه رسول الله» یاد کنند، اما خودش فرمود: من سزاوار آن نیستم. و در نهایت برای نخستین بار به او لقب «امیر المؤمنین» دادند. هنگامی که از کمالات علمی و فضایل دینی نیاکان صحبت می‌شد، خود را در ردیف هیچکدام قرار نمی‌داد و دیگران را سزاوارتر از خود می‌دانست. حال آنکه مطابق ارشادات نبوی، خود او از دیگران اعلم و برتر بود.

روزی در خطابه‌ای فرمود: اگر کسی در مسائل مربوط به قرآن سؤالی دارد با «ابی بن کعب» تماس بگیرد و اگر درباره‌ی خلال و حرام ستفسار می‌کند از «معاذ بن جبل» دریافت کند و اگر از مسائل میراث سؤال می‌کند نزد «زید بن ثابت» برود و اگر احتیاج به مال دارد پیش من بیاید و عبارت «لولا فلان لهلك عمر» را نسبت به چندین نفر فرمودند، یعنی اگر فلانی نمی‌بود، عمر هلاک می‌شد. روزی برای زنی که از زنا حامله شده بود، حکم سنگسار را صادر کرد، حضرت معاذ رضی الله عنه فرمود: ای امیر المؤمنین! زن محکومه حامله است و سنگسار شدن وی مستلزم هلاکت بچه‌اش خواهد بود. ایشان به محض شنیدن این سخن، حکم سنگسار را لغو کرد و فرمود: «لولا معاذ لهلك عمر»، یعنی اگر معاذ وجود نمی‌داشت، عمر هلاک می‌شد. باری دیگر زنی را محکوم به سنگسار کرد، حضرت علی رضی الله عنه فرمود: آیا شما از رسول خدا صلی الله علیه و آله نشنیده‌اید که سه نوع از مردم احکام شرعی بر آنها اجرا نمی‌شود: ۱- دیوانه. ۲- نابالغ. ۳- و شخصی که در خواب است. فرمود: بلی! مگر چه شده است؟ حضرت علی رضی الله عنه گفت: زنی که شما حکم سنگسارش را صادر کرده‌اید، دیوانه است. حضرت عمر رضی الله عنه بلافصله حکم را لغو نموده و فرمود: «لولا علی

لهلك عمر»، یعنی اگر علی نبود، عمر هلاک می‌شد^(۱).

روزی در خطبه خود فرمود: ای مردم! مهریه زنان را زیاد تعیین نکنید و اگر کسی بیشتر از مهریه ازواج مطهرات و دختران پیامبر صلی الله علیه و آله مهریه تعیین کند آن را ضبط کرده در بیت المال منظور خواهم کرد. پیرزنی بلند شده گفت: شما حق ندارید چنین کنید. زیرا خداوند می‌فرماید:

﴿وَأَتَيْنُمُ إِحْدَهُنَّ قِنطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا﴾ [النساء: ۲۰]^(۲).

این را شنیده از منبر فرود آمد و فرمود: «کل الناس أعلم من عمر حتی العجائز» یعنی همه مردم حتی پیرزنان از عمر داناترند.

۱- باید توجه داشت که این از شهامت و شجاعت ایمانی یک قاضی است که اگر اشتباه حکمی، برای معلوم شد از رأی و نظر خود رجوع کند. و این حقانیت و عدالت‌خواهی حضرت عمر فاروق را ثابت می‌کند که به محض اینکه حدیث پیامبر یادآوری شد و برایش معلوم گردید که آن زن دیوانه است، حکم خود را لغو نمود.

و این گفته ایشان که «لولا علی لهلك عمر» نیز دلیل بزرگی بر تواضع و عزت نفسی ایشان است زیرا اگر علی در آنجا حضور نمی‌داشت و حکم سنگسار اجرا می‌شد، به لحاظ شرعی هیچ گناهی متوجه امیرالمؤمنین نمی‌شد، چون برایش معلوم نبود که آن زن دیوانه است و گناه در صورتی است که با آگاهی از دیوانگی زن، حکم سنگسار صادر می‌شد. پس نویسندگانی که با آب و تاب این جمله را ذکر می‌کنند و روی آن مانور می‌دهند، فقط به ظاهر جمله توجه کرده و از اصل موضوع یا آگاهی ندارند و یا تجاهل می‌کنند.

۲- ترجمه: ای شوهران! اگر شما زن خود را مال زیاد می‌دادید، باز آن را نگیرید. جواب آن پیر زن آسان بود زیرا او شوهر را بر امیرالمؤمنین قیاس کرد، حال آنکه این قیاس درست نبود، زیرا امیرالمؤمنین سیاستاً اختیاراتی دارد که شوهر ندارد. و با توجه به اینکه از ویژگی‌های اخلاقی امیرالمؤمنین این بود که «کان وقافا عند کتاب الله» هرگاه آیه‌ای از قرآن تلاوت می‌شد در مقابل آن قرار نمی‌گرفت بلکه از نظر و تصمیم خویش باز می‌ایستاد، لذا بلادرنگ از منبر پایین آمد و تصمیم خود را اجرا نمود.

۴- حالت زهد و ترک دنیا در وی به حدی بود که حقوق خود را از بیت المال کمتر از همه در نظر گرفته بود به طوری که به هیچ وجه ضروریات زندگی ایشان را کفایت نمی‌کرد و تا حدی سلسله تجارت هم قرار بود، اما شخصاً به آن رسیدگی نمی‌کرد، لذا درآمد آن هم بسیار ناچیز بود، گاهی اوقات کار به وام‌گرفتن از بیت المال می‌انجامید.

مصارف این حقوق بیشتر میهمانان به اصطلاح دولتی بودند. اما ایشان از بیت المال چیزی بر نمی‌داشت و می‌فرمود: «برایم این اندازه مقرر است که به طور متوسط خرج من و خانواده‌ام را کفایت کند». روزانه دو درهم از بیت المال سهمیه داشت و هر سال دو دست لباس، یک دست برای تابستان و دیگری برای زمستان و نیز مرکبی برای رفتن به حج و عمره برایش تعیین شده بود^(۱).

وضع خوراکش چنان بود که نیازمندترین شخص در آن زمان به خوردن خوراک ایشان رغبت نمی‌کرد! حضرت ابو موسی اشعری رضی الله عنه می‌فرمایند که غذای عمده ایشان متشکل از سه نان بود که گاهی بر آن روغن زیتون مالیده بود و گاهی روغن گوسفند. و گاهی همراه نان خشک شیر تازه بود و گاهی گوشت خشک کوبیده جوش داده و به ندرت گوشت تازه می‌پخت^(۲).

روزی از عراق چند میهمان از آن جمله حضرت جریر بن عبدالله نزد ایشان آمدند ولی نتوانستند خوراک ایشان را بخورند. کیفیت لباس امیرالمؤمنین چنان بود که در تمام سال فقط دو دست لباس از بیت المال تحویل می‌گرفت. آن هم از پارچه کلفت و زبر و هرگاه پاره می‌شد، پیوند می‌زد و گاهی از پوست پیوند می‌زد. یک بار شمرده شد که در میان دو شانه پیراهن چهار پیوند و در ازار دوازده پیوند وجود داشت. حضرت زید ابن ثابت می‌فرماید: یک بار من در لباس ایشان هفده پیوند شمردم، زمانی که به طرف ملک

۱- طبقات ابن سعد.

۲- طبقات ابن سعد.

شام عازم شد، لباس پیوندزده بر قامت مقدس پوشیده بود. مسلمانان گفتند: امروز علمای یهود و نصارا برای ملاقات شما می آیند و تو را به دیده حقارت می نگرند و می دانی به ما چه می گویند؟ گفتند: فرمود: ما از بدگفتن کسی پروا نداریم. خداوند ما را به اسلام عزت بخشیده است نه لباس.

هنگام قیام در بیت المقدس، پیراهن مبارکش از جانب پشت پاره شده بود که آن را به کسی داد تا شسته و پیوند بزند، در صورتی که پیراهن نو از پارچه خوب دوختند و هردو را به خدمت ایشان تقدیم کردند، ولی ایشان بر پیراهن جدید دستی مالیده فرمود: زیاد نرم است، برگردانید و فرمود: همان پیراهن من خوب است که عرق در آن جذب می شود.

روزی برخلاف معمول، از منزل دیر تشریف آورده فرمود: لباسم کثیف بود شستم وقتی خشک شد پوشیدم و بیرون آمدم. (چون لباس دیگری نداشت که آن را بپوشد) روزی پنجاه نفر از صحابه کرام رضی الله عنهم که از مهاجرین بودند در مسجد نبوی گرد آمده بودند و یاد زهد حضرت عمر فاروق رضی الله عنه در میان آمد. آنگاه مشورت و مذاکره کردند که کسی که سلطنت کسری و قیصر در قبضه اوست و حکمش در شرق و غرب نافذ است و وفود عرب و عجم به محضرش می آیند و او را در این حال می بینند که به لباس او دوازده پیوند زده شده است، او را باید گفت که این لباس را عوض کند و لباس خوب بپوشد که از لباس خوب هم نوعی هیبت حاصل می شود و برای خوراک نیز نظم شایسته ای به کار برده شود و برای هر وعده، سفره کاملی پهن گردد و مهاجرین و انصاری که برای ملاقات می آیند در خوردن شرکت کنند.

اما کسی جرأت نکرد که این پیشنهاد را به محضر امیرالمؤمنین عرض نماید. بالاخره جملگی بر آن شدند که به حضرت علی رضی الله عنه که پدرزن اوست بگویند تا ایشان با وی در میان بگذارد به طوری که همه متفقاً نزد حضرت علی رضی الله عنه آمدند و تصمیمشان را ابراز داشتند. او فرمود: من چنین سخنی را به او نمی گویم. به امهات المؤمنین بگویند تا به وی

بگویند.

احنف بن قیس می گوید: سپس مردم به محضر عایشه صدیقه و حفصه رضی الله عنهما حاضر شدند هر دو باهم در جایی جمع شدند. حضرت عایشه رضی الله عنها گفت: خوب است من به او می گویم. حضرت حفصه رضی الله عنها فرمود: نمی پذیرد. اما با اصرار مردم، امتهات المؤمنین هر دو تشریف بردند و با برنامه ریزی مفصل و طرح مسایل مقدماتی به گفتگو با او پرداختند. آن جناب شنیده به گریه افتاد و تنگی معیشت آنحضرت صلی الله علیه و آله را یاد کرده آن ها را هم به گریه انداخت و فرمود بشنوید: من دو رفیق داشتم. آنان را در چه حالی دیده ام! اگر مسیری خلاف آن ها اختیار کنم دوستی ایشان نصیب من نخواهد شد.

بالاخره، فاروق اعظم رضی الله عنه در اراده خود همچنان مصمم و ثابت قدم باقی ماند و از مسیر سیره نبوی و ابوبکر صدیق، ذره ای منحرف نگشت. حضرت عبدالله ابن عمر رضی الله عنهما روزی اندکی روغن در گوشت ریخت و آن را پخت. حضرت عمر رضی الله عنه از خوردن آن امتناع ورزید و فرمود: من آنحضرت صلی الله علیه و آله را دیده ام که هرگاه دو نوع خوراک نزد ایشان آورده می شد، یکی را می خورد و دیگری را به مستمندان می بخشید. در طول خلافت خود هیچ وقت خیمه مستقلی نداشت. در هنگام سفر هرگاه به منزل، می رسید برای محافظ ماندن از آفتاب یا باران، چادر یا پوست بر درختی می انداخت و در زیر سایه آن استراحت می کرد. هرگاه مال غنیمت از جایی می آمد، چنان تقسیم می نمود که سهم خودش مساوی با سهم دیگران شود. روزی این واقعه روی داد: چند چادری را که در اموال غنیمت بود، همه را در میان مردم توزیع کرد. و به هر نفر یک چادر داد. بعد از آن در روز جمعه که برای خطبه تشریف آورد، از آن چادرها یکی را پوشیده و دیگری را ازار بسته بود. مردم اطلاع پیدا کرده بودند که آن جناب از انتقاد خوشحال می شود. لذا حضرت سلمان فارسی رضی الله عنه برخاست و گفت: ما خطبه شما را نمی شنویم زیرا به هریک از ما یک چادر داده اید و خود دو چادر برداشته اید. حضرت فاروق رضی الله عنه شنید و تبسمی کرد و فرمود: من ازار کهنه خود را شسته، برای خشک شدن انداختم و یک چادر از عبدالله گرفتم. حضرت سلمان رضی الله عنه

گفت: بلی، ما اکنون خطبه شما را می شنویم^(۱).

روزی چند چادر بین زنان مدینه تقسیم نمود. یک چادر بزرگ باقی ماند. شخصی گفت: یا امیرالمؤمنین این چادر را به نوه رسول خدا صلی الله علیه و آله (یعنی دختر علی، ام کلثوم، بدهید) که همسر شما می باشد. فرمودند: نه! امّ سلیط^(۲) مستحق تر است. باری دیگر چنین اتفاقی افتاد و مردم گفتند: این را به صفیه دختر ابی عبید، زن پسر (عبدالله ابن عمر) بدهید. باز همان پاسخ را داد. (فتح الباری)

حضرت ابو موسی اشعری رضی الله عنه روزی بیت المال را جارو می کرد که از میان خاکروبه ها یک درهم یافت. به یکی از نوه های حضرت فاروق رضی الله عنه که بسیار کوچک بود داد. آن جناب که درهم را در دست کودک دید گفت: از کجا یافتی؟ کودک گفت: ابو موسی به من داده است. فاروق اعظم رضی الله عنه برآشفتم و درهم را از دست کودک گرفته به بیت المال برگردانید و فرمود: ای ابو موسی! خانه ای را ذلیل تر از خانه ما نیافتی؟ نظیر همین واقعه برای دختر پسرش پیش آمد که او در دهان گذاشته بود و می دوید و گریه می کرد. اما آن جناب انگشت در دهانش گذاشت و درهم را بیرون آورد.

روزی از بحرین قدری مشک و مواد خوشبو آوردند، آن جناب فرمود: اگر زنی این ها را وزن می کرد، من تقسیم می کردم. همسر ایشان عاتکه اظهار داشت: من وزن می کنم. فرمود: خیر، زیرا دستت با آن آلوده می شود، آنگاه دستت را به گردنت می مالی، در نتیجه، سهم تو افزون تر از سایر مسلمانان خواهد شد. در آخرین لحظه زندگی به فرزندش عبدالله فرمود: هشتاد هزار درهم به بیت المال بدهکارم، باغ و چیزهای دیگر مرا فروخته و مبلغ آن را به بیت المال پرداخت کنید. ای عبدالله! شما در جلوی من ضامن باش.

۱- این است والاترین نمونه عدالت امیر المؤمنین عمر فاروق رضی الله عنه حال بنگریم که حکام مسلمین در عصر حاضر چه وضعی دارند؟

۲- امّ سلیط صحابه ای از زنان انصار بود. وی غزوه احد برای مردان با مشک آب می برد (صحیح بخاری).

چنانکه عبدالله رضی الله عنه ضامن شد و پیش از دفن ایشان اعضای شورا و چند نفر از انصار را بر این گواه کردند و در ظرف یک هفته اشیای مزبور را فروخته، تمام وجه مذکور را به حضرت عثمان رضی الله عنه تحویل داده رسید، دریافت نمود و که چند نفر، آن رسید را گواهی کردند^(۱).

۵- اهمیت عبادت را بسیار مد نظر می داشت. نماز جماعت را بیشتر اهمیت می داد. به تمام مراکز استانها دستور صادر و ارسال داشت که متن آن دستور در صفحات آینده نقل خواهد شد. اگر کسی را در صف نماز جماعت نمی دید از او سؤال می کرد. چنانکه یک بار سلیمان بن حثمه را در نماز فجر ندید. به خانه اش تشریف برده معلوم گشت که به نماز تهجد مشغول بوده و به همین دلیل در خانه نماز خوانده است، ناراضی شده و فرمود: نزد من نماز فجر از تهجد محبوب تر است^(۲).

در نماز به خشوع و توجه به الله بیش از حد تأکید می نمود. وقتی که مجروح شد، وقت نماز فجر بود. کسی گفت: امروز نماز فجر امیر المؤمنین قضا شد، و آن جناب بی هوش بود. با شنیدن این سخن به هوش آمده چشم باز کرد و فرمود: فوراً کاری کنید تا من بتوانم نماز بخوانم زیرا هرکس که نمازش فوت شود بهره ای از اسلام نمی برد. به تهجد رغبت زیادی داشتند که هیچ وقت آن را ترک نمی کرد و اهل خانه خود را هم بیدار می نمود و این آیه را می خواند: ﴿وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ﴾ [طه: ۱۳۲] اساس نماز تراویح را رسول اکرم صلی الله علیه و آله گذاشت، اما ایشان سلسله ختم قرآن را به آن اختصاص داد. (و بر تعداد صفحات آن افزود) حضرت علی رضی الله عنه در ماه مبارک رمضان می فرمود: خداوندا! قبر او را روشن بگردان که مساجد ما را روشن گردانید^(۳).

۱- طبقات ابن سعد.

۲- مشکوة المصابیح.

۳- شرح اربعه ترمذی.

به زکات و صدقات بسیار اهمیت می‌داد و به مساکین چنان می‌بخشید که مستغنی می‌شدند. در اواخر عمر پی در پی روزه می‌گرفت به جز پنج روز که روزه در آن منع شده بود. و گاهی نیز افطار می‌نمود. در بدو خلافتش یعنی سال ۱۳ هجری عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه را امیر حج تعیین کرد. بعد از آن در هر سال خودش تشریف می‌بردند و در دوران خلافت ۱۰ حج ادا کرد و در سال ۲۳ هجری که آخرین سال خلافت ایشان بود، ازواج مطهرات را برای ادای حج برد^(۱).

در عهد خلافت خویش سه عمره ادا کرد یکی در ماه رجب سال ۱۷ هجری و دیگری در ماه رجب سال ۲۱ هجری و سومی در ماه رجب ۲۲ هجری^(۲).

از خشیت الهی و خوف آخرت بسیار بیمناک بود، تا حدی که شاید نظیر آن در کسی یافته نمی‌شد. روزی برگ گیاهی را از زمین برداشت و فرمود: ای کاش! من این برگ بودم، و کاش به وجود نمی‌آمدم. روزی سوره تکویر را تلاوت می‌کرد، وقتی به این آیه رسید: ﴿وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ ﴿۱۰﴾﴾ [التکویر: ۱۰] بی‌هوش شده بر زمین افتاد و تا چند روز حالش طوری شد که مردم برای عیادتش می‌آمدند. روزی گذرش به کنار خانه‌ای افتاد، اتفاقاً صاحب خانه در نماز سوره طور را می‌خواند، وقتی به آیه ﴿إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ ﴿۷﴾﴾ [الطور: ۷] رسید از اسب پایین آمده تا مدتی بر دیوار تکیه زده نشست و بعد از آن به خانه تشریف آورد، تا یک ماه بیمار بود و مردم به عیادتش می‌آمدند و کسی ندانست که بیماریش چیست؟! گاهی شتری را که از بیت المال گم می‌شد خودش جهت پیدا کردن آن می‌رفتند. باری در فصل تابستان هنگام ظهر که باد گرم می‌وزید و آن جناب در پی یافتن شتر گم‌شده می‌رفت، با حضرت عثمان رضی الله عنه برخورد کرد. ایشان پرسیدند: ای امیرالمؤمنین! در این هنگام کجا تشریف می‌برید؟ حال آن که این کار را فرد دیگری هم

۱- طبقات ابن سعد.

۲- طبقات ابن سعد.

می‌تواند انجام دهد. فرمود: روز قیامت از من سؤال می‌کنند. با وجود خوف، امیدش به حدی بود که می‌فرمود: اگر روز قیامت اعلام بکنند تا همه مردم به دوزخ بروند به استثنای یکی، امیدوارم که آن یکی من باشم و اگر اعلام شود تا همه مردم به بهشت بروند مگر یکی، می‌ترسم که مبادا آن یکی من باشم.

صفت رعیت‌پروری و شفقت بر خلق الله در وجود ایشان بی‌نظیر بود که وقایعی چند در این خصوص می‌گردد:

برای دریافت احوال رعایا از خانه بیرون می‌رفت و به گشت‌زنی می‌پرداخت که چند واقعه از آن در صفحات آینده درج می‌گردد. در زمان ایشان قحط‌سالی بزرگی واقع شد و به نام «عام الرماد» در میان عرب شهرت یافت. در این هنگام به طور کلی از خوردن روغن و گندم و گوشت خودداری کرد. نان خشک جو و گاهی روغن زیتون بر آن مالیده تناول می‌نمود به طوری که هضم نمی‌شد. روزی شکم خود را مورد خطاب قرار داده فرمود: تا وقتی که خداوند این قحطی را از مسلمان دفع نکند، غذای دیگری به تو نخواهد رسید. در همین قحطی به علت کثرت فقر و غذای نامناسب رنگ چهره مبارک سیاه شده بود و برای دفع این قحطی، به استناداری‌های خود نوشت که برای مدینه گندم ارسال دارید، چنانکه حضرت عبیده چهار هزار بار شتر از گندم از ملک شام فرستاد و حضرت عمرو بن العاص صد بار کشتی از مصر از طریق دریا ارسال داشت و به همان نرخ که گندم در مصر خرید و فروش می‌شد در مدینه بین مردم توزیع گردید. و در این قحطی آنچه از درهم و نقدینگی که در بیت المال وجود داشت بین فقراء و مساکین توزیع نمود و در نهایت این قحطی به برکت دعای ایشان برطرف شد.

شخصی رسول خدا ﷺ را به خواب دید که فرمود: برو به عمر بن الخطاب بگو برای دفع قحط‌سالی دعا کند. چنانکه ایشان دعا نمود و دست حضرت عباس رضی الله عنه را گرفت و گفت: بار خدایا! به عموی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله توسل می‌جوییم که بر ما باران نازل فرماید. هنوز دعا پایان نیافته بود که بارش باران آغاز گردید. گاهی به در منازل خانواده‌هایی که مردان

آن‌ها در خارج بودند، رفته می‌ایستاد و می‌فرمود: اگر از بازار چیزی نیاز است بگوئید تا بخرم و آن خانواده‌ها افرادی را با ایشان همراه کرده، جمع بزرگی تشکیل می‌شد و با فاروق اعظم رضی الله عنه به سوی بازار روانه می‌شدند و برای آن‌ها اجناس مورد نیازشان را می‌خرید و به صاحبان آن‌ها می‌رسانید. و اگر کسی جهت خرید مایحتاج خود پولی در اختیار نداشت از جیب خود می‌خرید و به آن‌ها می‌داد.

هنگامی که نامه‌های مجاهدان اسلام می‌رسید، شخصاً آن‌ها را به خانه‌های مورد نظر تحویل می‌داد و می‌فرمود: مردان مجاهد در راه خدا به جهاد مشغول‌اند و شما در شهر رسول الله صلی الله علیه و آله اقامت دارید. نیز می‌فرمود: اگر کسی نیست که نامه‌های شما را بخواند پشت در منزل قرار گیرید تا نامه را برایتان بخوانم. باز می‌فرمود: فلان روز پُست و پیک می‌رود نامه‌های خود را آماده کنید تا بفرستم و اگر کسی نمی‌توانست بنویسد، برایش می‌نوشت. و بدین ترتیب وجود او مایه آرامش دل‌ها و آسایش فکرها به شمار می‌رفت. و فوق العاده بر مسلمانان شفقت و عطوفت داشت. حتی آسایش و راحتی کفار ذمی را نیز دقیقاً مدنظر داشت و به جانشین خویش وصیت نمود که: احوال کفار ذمی را مراعات نماید. روزی پیرمردی را دید که به گدایی مشغول است و معلوم شد که وی یهودی است و به علت فراوانی جزیه راه گدایی را اختیار نموده است. پس او را به خانه برد و چیزی به او داد و حکمی را صادر نمود مبنی بر این که از این گونه اشخاص جزیه دریافت نشود. حلم و بردباری ایشان به حدی بود که یک بار کفار محارب، به منظور تجارت، اجازه خواستند تا وارد سرزمین اسلامی شوند که به آنان اجازه داد.

برای توزیع سهمیه از بیت المال، برنامه بسیار جالبی تنظیم کرده بود و دفتر جداگانه‌ای برای آن تهیه نمود و اسامی مسلمانان را در آن نوشت. از همه بیشتر به خویشاوندان رسول اکرم صلی الله علیه و آله توجه خاصی مبذول داشت. و بعد از آن اصحاب با فضیلت را. این کار مشکلی بود که انجام آن فقط بر عهده ایشان قرار گرفته بود. برای حضرت عباس رضی الله عنه دوازده هزار درهم و برای هریک از ازواج مطهرات ده هزار درهم سهمیه مقرر

نمود. و به عایشه صدیقہ رضی اللہ عنہا دوازده هزار درهم می داد و برای هریک از اصحاب بدر پنج هزار و برای هریک از انصار چهار هزار و برای مهاجرین حبشه هم چهار هزار و برای عمر بن سلمه به خاطر مادرش ام سلمه چهار هزار درهم تعیین نمود. و برای هریک از حضرت حسن و حسین پنج هزار و برای زنان مهاجر و انصار از دوستان تا چهار صد و برای بعضی از مهاجرین و انصار دو هزار و برای بقیه مسلمانان از سیصد تا چهار صد درهم مقرر فرمودند. دفتر هر قبیله ای و نیز دفتر سرداران سپاه جدا بود.

خویشاوندان رسول اکرم صلی اللہ علیہ و آله و سلم را مورد توجه قرار می داد. مقرری پسر خود را سه هزار و مقرری حضرت حسن و حسین هریک را پنج هزار درهم در نظر گرفته بود. حتی مقرری اسامه رضی اللہ عنہ را چهار هزار تعیین نمود: وی یک بار لباس پوشیده برای نماز جمعه می رفت. در مسیر راه، ناودان منزل حضرت عباس رضی اللہ عنہ بود و در آن موقع در خانه حضرت عباس دو جوجه مرغ ذبح شده بود. همین که حضرت عمر رضی اللہ عنہ نزدیک ناودان رسید، خون آن مرغها با آب آمیخته از ناودان روان شد که بر اثر آن لباس ایشان آلوده گشت. آنگاه به منزل برگشت و لباس دیگری پوشید و دستور داد که جهت ناودانها از راه یک سو و منحرف شود. وقتی حضرت عباس رضی اللہ عنہ این را شنید گفت: خود آنحضرت صلی اللہ علیہ و آله و سلم این ناودان را نصب نموده است. حضرت عمر رضی اللہ عنہ با شنیدن آن به حضرت عباس رضی اللہ عنہ فرمودند که شما را به خدا قسم می دهم که پا بر دوش من بگذار و ناودان را باز در همان جایگاهی نصب کن که آنحضرت صلی اللہ علیہ و آله و سلم نصب کرده بود. به طوری که حضرت عباس چنین کرد.

امام زهری رحمہ اللہ می گوید: چون مقداری مال از عراق آمد حضرت عمر رضی اللہ عنہ موجبات ازدواج مجردان بنی هاشم را فراهم کرد و کسی که برده و کنیز نداشت به آنان برده و کنیز بخشید. از امام محمد باقر رضی اللہ عنہ روایت شده است که یک بار برای حضرت عمر رضی اللہ عنہ چند حله^(۱) از یمن آوردند که آنها را در میان مهاجرین و انصار توزیع نمود، ولی

۱- حله: پارچه گران قیمت را می گویند.

هیچیک از آن حله‌ها به اندازه حضرات حسن و حسین نبود پس به فرمانروای یمن نوشت که برای آن‌ها متناسب قامت‌شان حله درست کرده ارسال دارد، چنانکه از آنجا حله درست کرده و فرستاد و حضرات حسنین پوشیدند. حضرت عمر رضی الله عنه فرمود: من از پوشیدن دیگران چنان خوشحال نشدم که حالا خوشحال شدم. یک بار حضرت حسن رضی الله عنه با حضرت حسین نزد حضرت عمر رضی الله عنه آمدند و دیدند که حضرت عبدالله بن عمر رضی الله عنه جلوی در نشسته و به او اجازه داده نمی‌شود، برگشتند، همین که حضرت عمر رضی الله عنه مطلع شد کسی را به دنبال ایشان فرستاد و فرمود: ای برادرزاده! چرا برگشتید؟ او جواب داد: ما خیال کردیم که وقتی به عبدالله بن عمر اجازه داده نمی‌شود پس چگونه به ما اجازه داده می‌شود؟ ایشان فرمود: ای برادرزاده! مگر شما و عبدالله بن عمر یکی هستید؟

از ابن عباس رضی الله عنه روایت شده که وقتی مداین فتح شد و غنایم را آوردند، حضرت عمر دستور داد که در مسجد فرش بگسترانند و این اموال را روی آن قرار دهند. وقتی اصحاب کرام جمع شدند، حضرت فاروق اعظم قبل از همه هزار درهم به حضرت امام حسین و هزار درهم به حضرت امام حسین دادند و بعداً غنایم را در میان مردم تقسیم نمودند و به فرزند خویش عبدالله بن عمر پانصد درهم داد، وی عرض کرد یا امیر المؤمنین! من در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله به جهاد می‌رفتم و حضرات حسن و حسین در آن موقع خردسال بودند حال آنکه شما به هریک از آنان هزار درهم دادید و به من پانصد درهم. آن جناب فرمود: پدری مانند پدر آنان مادری همچون مادر آنان، جدی مانند جد آنان، مادر بزرگی چون مادر بزرگ آنان، عمویی مثل عموی آنان، دایی مانند دایی آنان، خاله‌ای همچون خاله آنان برای خود ارائه دهید و شما هرگز با آنان برابری نخواهد کرد^(۱).

۱- حضرت عمر فاروق رضی الله عنه مقام خود را از پدر حضرات حسنین، حضرت علی رضی الله عنه پایین‌تر نشان داد. این تواضعشان بود و گرنه پس از ابوبکر صدیق رضی الله عنه افضل الامت بود نشان قطعی است. حقاً که:

سعدیا که مردان راه خدا به عزت نکردند بر خود نگاه

بشنو! پدرشان علی مرتضی، مادرشان فاطمة الزهراء، جدشان محمد ﷺ و جدۀ ایشان حضرت خدیجه کبری، عمویشان حضرت جعفر طیار، دایی‌شان حضرت ابراهیم بن رسول الله ﷺ و خالۀ ایشان رقیه و ام کلثوم هستند که دختران آنحضرت ﷺ می‌باشند. شخصی از حضرت ام المؤمنین ام سلمه رضی الله عنها حقی را تقاضا کرده، کلمات بی‌ادبانه‌ای به او نوشت. وقتی حضرت عمر رضی الله عنه اطلاع یافت، دستور داد که او را سی ضربه تازیانه بزنند.

عدل و انصاف ایشان شهرۀ آفاق است. خودش بر فرندش ابوشحمه حدّ جاری کرد، زیرا او در مصر به شراب‌نوشیدن متّهم بود و حضرت عمرو بن عاص رضی الله عنه در خانه بر او حدّ جاری کرده بود، حضرت عمر رضی الله عنه اطلاع یافته به عمرو نوشت: ای عمرو بن عاص! بر جرأت تو تعجب می‌کنم که چگونه برخلاف دستور من عمل کردی! لذا چاره‌ای جز عزل تو ندارم، زیرا تو ابوشحمه را به جهت این که فرزند امیرالمؤمنین است در خانه مجازات کردی حال آنکه برای تو مناسب بود که نسبت به او همان حکمی را صادر می‌کردی که درباره‌ی دیگران انجام می‌دادی. اکنون او را فوراً به سوی من اعزام دار تا به کیفر اعمال بد خود برسد. چنانکه وقتی آمد، حضرت عبدالرحمن بن عوف سفارش کرد که ای امیرالمؤمنین! او یک بار سزا دیده است. اما ایشان به حرف وی گوش نداد. ابوشحمه به گریه درآمد و گفت: من مریض هستم اگر دوباره مجازات شوم می‌میرم. بازهم به این اعتنا نکرد و طبق مقررات بر او حد جاری ساخت که به واسطه‌ی آن، بیماریش افزون گشت و بعد از یک ماه درگذشت. و بر برادرزاده‌اش «قدامة بن مظعون» نیز حد شراب جاری ساخت و خویشاوندی را در نظر نیاورد. قدامة در این باره با وی مذاکره کرد. سرانجام، عمر فاروق رضی الله عنه توانست به سختی رضایت وی را جلب نماید.

روزی از راهی می‌گذشت مردی را دید که با زنی دارد صحبت می‌کند به او یک ضربه شلاق زد. او گفت: ای امیرالمؤمنین! این زن من است. فرمود: پس چرا در راه ایستاده‌ای و با او گفتگو می‌کنی و مردم را به غیبت خود مبتلا می‌سازی؟ او عرض کرد: یا

امیرالمؤمنین! همین حالا ما وارد مدینه شده‌ایم و باهم مشورت می‌کنیم که کجا اقامت گزینیم. وقتی این را شنید شلاق را به دست او داد و فرمود: ای بنده خدا، از من قصاص بگیر. او گفت: ای امیرالمؤمنین! من تو را بخشیدم. باز گفت: نه! قصاص بگیر، بار سوم گفت: به خدا قسم تو را بخشیدم. فرمودند: خداوند عوض او را به شما عنایت فرمایند. روانشناسی وی به حدی بود که چون کسی را به کاری می‌گماشت گویی او برای همان کار آفریده شده بود و اگر خوبی یا عیب هرکس را به زبان می‌آورد گویی تقدیر وی چنان بود. و آن شش نفری را که پس از خود نامزد خلافت مقرر کرد به هریکی چیزی گفت که در آخر همان طور واقع شد. نسبت به حضرت عثمان رضی الله عنه فرمود که ایشان به افراد قبیله خود توجه خاصی مبذول خواهند داشت و نسبت به حضرت علی رضی الله عنه فرمود که او در مقابل رأی خود مشورت کسی را گوش نخواهد داد، یا این که افراد قبیله خود را بر دیگران ترجیح می‌دهد. درباره روانشناسی ایشان داستان‌های عجیبی نقل شده هرکس می‌خواهد بیشتر مطلع شود به کتاب «إزالة الخفاء» مراجعه نماید. حضرت ابوعثمان نه‌دی می‌گوید: اگر حضرت عمر رضی الله عنه به جای ترازویی قرار می‌گرفت به اندازه سر مویی گرفتار خطا نمی‌شد.

وقایع انتظام کشوری و صولت و سیاست ایشان بی‌شمار است. در این باره به زبان اردو کتاب‌های زیادی نگاشته شده است. لذا در اینجا به وقایعی چند اکتفا می‌شود:

چندین شهر را بنیانگذاری کرده و سپس آباد ساخت. از جمله آبادانی کوفه و بصره به همت ایشان انجام گرفت. بنیاد تاریخ اسلامی را پایه‌گذاری نمود. پیش از او تاریخ تنها با ماه بدون ذکر سال نوشته می‌شد، به همین جهت اشتباهات زیادی رخ می‌داد. ولی ایشان تاریخ مسلمانان را از سال هجرت آغاز نمود. در تمام شهرها و حوزه‌های مفتوحه، والی و قاضی و خزانه‌دار به صورت جداگانه مقرر می‌نمود. چنانکه در کوفه «عمّار بن یاسر رضی الله عنه» را حاکم و «عبدالله ابن مسعود رضی الله عنه» را وزیر و معلم و مسائل دینی قرار داد و دستور داد که مساحت کشورهای بدست‌آمده را پیموده بر مبنای آن خراج مقرر نمایند. به همین

منظور «عثمان بن حنیف» و «حذیفه ابن الیمان» را به عراق فرستاد. در حاصل از خراج براساس عدالت و انصاف و رعیت‌پروری به حدی بود که در ادوار بعدی با وجود ظلم و ستمی که روا داشته می‌شد به دست نمی‌آید. حضرت عمر ابن عبدالعزیز نسبت به حجاج ابن یوسف فرمودند: وی نه لیاقت دینی داشت و نه از لیاقت دنیا برخوردار بود. به طوری که با ظلم و زور بالاترین مبلغ خراج را که بالغ بر بیست میلیون و هشتاد هزار درهم بود از مردم وصول می‌کرد که این خود در تاریخ بی‌سابقه است و «زیاد» یکصد میلیون و یکصد و پنجاه هزار درهم وصول کرده است.

در اواخر دوران حکومت مأمون الرشید که به لحاظ درآمد مالیات بهترین دوران به حساب می‌آید، مبلغ درآمد مالیات از پنجاه میلیون و چهار صد و هشتاد هزار تجاوز نکرده است. حال آنکه در زمان فاروق اعظم رضی الله عنه تنها از سرزمین عراق یکصد میلیون و دویست و هشتاد هزار درهم آن هم با رضایت مردم وصول می‌شد. و آنچه که مربوط به املاک شخصی شاهان جاهلیت بود مانند املاک شاه ایران، همه آن‌ها ملی و به بیت المال واریز شدند. و در خصوص مصرفش چنین مقرر شد که به کسی به طور خالصه می‌دادند یا حقوقی برای اهل و عیال شهدا مقرر می‌کردند. از همین منبع در بنادر و دریاها کسانی مقرر شدند تا از مال تجارت خمس وصول کنند و همچنین بر راه‌ها گمرک‌هایی برقرار ساخت تا زکات اموال تجارت را از مسلمانان و عُشر را از کفار دریافت کنند و هر جایی که مورد هجوم بود و مردم امنیت نداشتند، مأمورانی را جهت برقراری نظم و امنیت تعیین نمود تا آشوب و ناامنی ایجاد نشود.

شعر را اکیداً ممنوع ساخته بود تا نسبت به احدی هجو نگویند. شاعری در هجو زرقانی شعری گفت، دستور داد تا او را درون خانه‌اش بازداشت کنند. در نهایت به سفارش عبدالرحمن و حضرت زبیر رضی الله عنهما رهایی یافت، ولی از او تعهد گرفته شد که در آینده هرگز مرتکب چنین عملی نشود. و تأکید شدید فرموده بود بر این که غیر مسلمان بر مسلمان هیچ حاکمیتی نباید داشته باشد. وقتی حضرت ابوموسی رضی الله عنه والی بصره، به

همراه، سردبیر خود حاضر شده، دفاتر خود را ارائه داد، آن جناب از عملکرد سردبیر ایشان خوشحال شد. روزی به او فرمود که منشی شما کجاست تا این نامه را در حضور مردم در مسجد بخواند؟ آنگاه حضرت ابوموسی رضی الله عنه عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! او نصرانی است و نمی‌تواند به مسجد بیاید. به محض شنیدن این مطلب شدیداً به حضرت ابوموسی اعتراض کرد و فرمود: این‌ها رشوه را حلال قرار داده‌اند و خداوند ایشان را خائن معرفی کرده و شما آن‌ها را امین خود قرار داده‌اید؟! لذا اگر دوباره چنین چیزی شنیدم تو را مجازات خواهم کرد.

اگر کسی را به سمت استانداری منصوب می‌کرد، قبلاً عدالت و امانتداری او را کاملاً آزمایش می‌نمود و بعداً رفتار و کردارش را بررسی می‌کرد. به رعایا دستور داده بود که اگر به احدی از شما، از طرف حکام، کوچک‌ترین اذیتی برسد، بدون ترس و خطر به من اطلاع دهید. تا جایی که برای کوچک‌ترین عملی، والیان را بازخواست می‌کرد. و هنگام تعیین استانداران دستورالعملی که مشتمل بر ارشادات زیر بود، می‌نوشت:

۱- لباس نازک نپوشید.

۲- نان از آرد غربال شده نخورید.

۳- درب خانه خود را به روی مردم نبندید و نگهبان مقرر نمایید تا هر حاجتمندی به راحتی بتواند با شما تماس بگیرد.

۴- به عیادت بیماران بروید و در تشییع جنازه شرکت کنید.

روزی به تمام استانداران کشور فرمان داد هنگام حج با من ملاقات نمایید. چنانکه همه ایشان در وقت معین جمع شدند و عمر فاروق رضی الله عنه میان مردم بلند شده و فرمود: ایشان را منصوب کردم تا این که به شما راحتی برسانند نه این که بر شما ظلم کنند، و اگر حاکمی بر کسی از شما ظلم کرده است بلند شود. در آن جمع عظیم تنها یک نفر بلند شد و گفت: یا امیرالمؤمنین! حاکم ما به من صد تازیانه زده است. آن جناب فرمود: خوب است شما هم به او صد تازیانه بزنید. برخیز و در جلوی من قصاص بگیر.

حضرت عمرو بن عاص رضی الله عنه برخاست و گفت: یا امیرالمؤمنین اگر وضع چنین باشد کسی برای فرمانداری که از جانب شما انتصاب شده‌اند ارزشی قابل نخواهد شد. آن جناب فرمودند: منظور شما این است که قصاص گرفته نشود؟! حال آنکه من رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیده‌ام که فرمودند: از من قصاص بگیرید. ای شخص برخیز و قصاص بگیر! عمرو بن عاص رضی الله عنه گفت: یا امیرالمؤمنین! اجازه بفرمایید تا ما او را راضی گردانیم. چنانکه آن شخص چنین رضایت داد که عوض هر تازیانه به او دو سکه داده شود.

روزی حضرت عمر رضی الله عنه آن جناب از راهی می‌گذشت که ناگهان شخصی صدا زد: یا امیرالمؤمنین! این شرایطی که شما نسبت به والیان خود مقرر کرده‌اید، نجات نخواهید یافت. چرا که «عیاض بن غانم» استاندار مصر لباس نازک می‌پوشد و به در خانه خود نگهبان گماشته است. با شنیدن این مطلب، «محمد ابن مسلمه» را احضار کرد (زیرا که مأموریت بازخواست استانداران به ایشان محول شده بود). و دستور داد که به مصر رفته، «عیاض ابن غانم» را در هر حالی که یافتند با خود بیاورند. محمد ابن مسلمه وقتی به آنجا می‌رسد می‌بیند که نگهبان بر در خانه ایستاده است و زمانی که وارد خانه می‌شود می‌بیند که «عیاض ابن غانم» پیراهن نازک پوشیده است. محمد ابن مسلمه او را مخاطب قرار داده، می‌گوید: برخیز! امیرالمؤمنین تو را احضار کرده است. جواب داد: اجازه دهید تا لباس عوض کنم. اما محمد ابن مسلمه اجازه نداد و همانگونه وی را به محضر حضرت عمر فاروق رضی الله عنه رسانید. حضرت عمر فاروق رضی الله عنه چون او را دید، فرمود: این لباس نازک را از تن بدر کن و پیراهن کلفتی به وی داد که بپوشد و گله گوسفندان را جهت چرا به او سپرده، وی را از استانداری عزل نمود و فرمود: گوسفندان را به چرا ببر و اوقات خود را با آنها بگذران و به مسافرانی که گذرشان از کنار تو می‌افتد بده و آنچه باقی می‌ماند، برای ما نگهدار. شنیدی؟ عیاض ابن غانم گفت: بلی، شنیدم! اما مرگ برای من از این بهتر است. آنحضرت فرمود: از این کار عار داری؟! پدر شما گوسفند می‌چرانید و بدین جهت «به غانم» (یعنی گوسفنددار) موسوم گردید. خوب! آیا روش

بهتری در خصوص تو می توان اعمال نمود؟ عیاض ابن غانم گفت: بلی، یا امیرالمؤمنین! بعد از این هیچگونه شکایتی از ناحیه من نخواهید شنید. پس آن جناب فرمود: خوب است، اکنون بر سر کارت برو! از آن پس او به گونه ای رفتار می کرد که هیچ حاکمی بهتر از او پیدا نشد.

حضرت ابراهیم نخعی رضی الله عنه می گوید: وقتی که حضرت عمر رضی الله عنه می شنید استانداری برای عیادت بیماران نمی رود یا مردم فقیر و مسکین نمی توانند نزد او بروند، فوراً او را عزل می کرد. وقتی که به کشور شام تشریف بردند، حضرت معاویه رضی الله عنه لباس نسبتاً خوبی پوشیده، با شأن و شوکت به استقبال آمد. فرمود: این کسرای عرب است و خطاب به او فرمود: ای معاویه! این چیست؟ شنیده ام که نیازمندان نمی توانند خود را به دربار تو برسانند. حضرت معاویه رضی الله عنه به لرزه افتاد و گفت: یا امیرالمؤمنین! چون جاسوسان دشمن اینجا سکونت دارند، برای اظهار هیبت و مرعوب گردانیدن آن ها چنین شده است. اما اگر شما منع فرمایید در آینده چنین نخواهم کرد.

نسبت به عمرو ابن عاص رضی الله عنه (که اواخر عمر به حکومت مصر رسید) این سخن به او رسیده بود که در نزد او مال فراوانی از شتر، گوسفند، غلام و غیره وجود دارد. پس نامه ای برایش نوشت که این همه مال که نزد توست از کجا آمده است؟ افرادی بهتر از تو اینجا وجود داشت، تو را فقط به خاطر تکلف و ریاضت به این منصب مقرر نموده ام.

اما اگر چنین کرده باشی، مانعی از عزل شما وجود نخواهد داشت. هرچه سریع تر جواب گوی! عمرو بن عاص رضی الله عنه جواب داد: ای امیرالمؤمنین! من خیانت نکرده ام. اما چون اینجا کالا ارزان است، سهمیه ای که از مال غنیمت به من رسیده با آن این اشیاء را خریده ام. سپس حضرت فاروق رضی الله عنه در جوابش نوشت که این گفته ها مرا قانع نمی سازد. من محمد ابن مسلمه را می فرستم، نصف اموالت را به او تحویل بده!

یک بار تاجری مسیحی نزد ایشان آمد و عرض کرد: من اسبی را که قیمتش بیست هزار درهم بود برداشته و رفتم. مأمور وصول خراج که «زیاد ابن جدیر» است از من یک

هزار درهم وصول کرد. سپس در وسط همان سال که با همان اسب از آنجا گذشتم باز از من یک هزار درهم دیگر می‌خواهد. عمر فرمود: همین قدر بس است! نصرانی چنین پنداشت که شکایتش پذیرفته نشد و در دل تصمیم گرفت که باید یک هزار درهم را بپردازد. همین که به آن جا رسید. معلوم گردید که فرمان حضرت فاروق رضی الله عنه قبلاً رسیده است که در ظرف یک سال مالی که از آن یک بار خراج وصول شده است بار دوم در همان سال نباید گرفته شود. زیاد ابن جدیر فرمان را در جلوی نصرانی خواند و گفت: مطابق این فرمان من از تو چیزی نمی‌توانم وصول کنم. آن شخص با شنیدن آن سخن عرض کرد که من از مسیحیت توبه می‌کنم و دین شخصی را اختیار می‌نمایم که این فرمان را صادر کرده است. و به این ترتیب به اسلام مشرف شد.

حضرت سعد ابن ابی وقاص رضی الله عنه فاتح ایران را فقط به این دلیل عزل نمود که او در منزل را به روی خود بسته بود. اما در آخر عمر فرمود: من سعد را بر اثر هیچ خیانتی عزل نکرده‌ام.

حضرت خالد و حضرت مثنی رضی الله عنه را به این سبب از فرماندهی لشکر عزل کرد که مردم گمان برده بودند که علت فتوحات شخص آنها می‌باشد، در حالی که بعد از عزل آنان در وضع فتوحات، کوچک‌ترین خللی واقع نشده است.

این بود سیاست و فراست ویژه ایشان که با کمال کاردانی و درایت خویش چرخ حکومت عظیمی را که دامنه و وسعت آن تا به اقصی نقاط دنیا راه یافته بود، می‌چرخانید و هر مهره‌ای را در هر کجای دنیا که لازم می‌دانست، جا به جا می‌کرد و در این رابطه، برای هیچ فردی کوچک‌ترین تفاوتی قایل نمی‌شد.

حضرت خالد را بعد از عزل از مقام فرماندهی، به استانداری «قنسرین» منصوب کرد، وی به شاعری که مدح او را گفته بود، هزار درهم پاداش داد. وقتی که این موضوع به اطلاع حضرت عمر فاروق رضی الله عنه رسید به حضرت ابو عبیده بن الجراح نامه‌ای نوشت که من خالد ابن ولید را از استانداری قنسرین عزل کردم، او را نزد خود احضار کن و در مجمع

عمومی دست‌هایش را با عمامه ببند و از وی در مورد این که این مبلغ هنگفت را از کجا به شاعر داده است، سؤال کن. اگر از بیت المال داده، مرتکب خیانت شده و اگر از خود داده، اسراف کرده است. چنانکه با حضرت خالد «سیف الله» رضی الله عنه چنین رفتار شد و حضرت خالد رضی الله عنه با وجود شجاعت و اقتداری که داشت، مطیع و فرمانبردار اوامر امیرالمؤمنین بود و بر اجرای حکم فاروقی خاضعانه گردن نهاد. و پس از آن به حضرت خالد رضی الله عنه مسؤلیت مهمی واگذار نمود. اما طی بخشنامه‌ای به تمام استانداران کشور اطلاع داد که حضرت خالد رضی الله عنه به علت خیانت عزل نشده است.

انجام و نتیجه سیاست فاروقی این شد که آن عدالت و انصافی که در دوران خلافت ایشان وجود داشت، قبل از آن و بعد از آن ^(۱) نیز نمی‌توان برایش نظیری یافت.

وقایعی چند از گشت‌زنی حضرت فاروق اعظم

۱- کجای دنیا شاهد چنین پادشاه و فرمانروایی بوده است که وظیفه نگهبانی را هم خودش انجام دهد؟! حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه شب‌ها تنها در کوچه و خیابان‌های مدینه گشت می‌زد و فقط یک تازیانه در دست داشت و در راهی که می‌گذشت اگر به خلاف کاری که قابل مجازات و تنبیه بود برخورد می‌کرد، او را تنبیه می‌نمود. نه تنها در مدینه بلکه هرگاه به سفر می‌رفت، آن را با خود می‌برد و مردم می‌گفتند که تازیانه ایشان از شمشیر دیگران ترسناک‌تر است. وقایع گشت‌زنی ایشان بسیار است. و همچنین که از بقیه اوصاف و احوال ایشان مقداری نوشته شد، وقایعی چند از نگهبانی و گشت‌زنی فاروق اعظم رضی الله عنه ذکر می‌گردد:

روزی قافله‌ای از تجار وارد مدینه شده در بیرون از شهر قصد توقف و اتراق نمود. حضرت عمر فاروق رضی الله عنه به عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه فرمود: بیا من و تو امشب برای این قافله نگهبانی دهیم، چنانکه آن شب نگهبانی قافله را به عهده گرفتند و هر دو در آنجا

۱- مقصود پیش از اسلام است، نه زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و صدیق اکبر رضی الله عنه.

نماز تهجد ادا کردند تا این که صدای گریه بچه‌ای چند بار شنیده شد. حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه نزد مادر بچه رفت و گفت: چرا فرزندت را به گریه درآورده‌ای. در آخر شب باز آواز گریه به گوش رسید. دوباره به آنجا رفت و گفت: تو مادر خوبی نیستی. فرزندت در تمام شب آرام نگرفت. آن زن گفت: ای بنده خدا تو مرا پریشان کرده‌ای، من می‌خواهم او را از شیر بازدارم، اما او از شیر باز نمی‌آید، و بدین سبب آرام نمی‌گیرد. ایشان پرسیدند: بچه چند ماه سن دارد؟ جواب داد: چند ماهی بیشتر سن ندارد. آن جناب فرمود: چرا به این زودی بچه را از شیر بازمی‌گیری؟ او گفت: حقیقت این است که عمر بن الخطاب رضی الله عنه بچه‌ای را حقوق می‌دهد که از شیر بازداشته شود. وی گفت: شتاب نکن.

وقتی که برای نماز صبح تشریف آورد، بعد از نماز بسیار گریه کرد و اظهار داشت: چه بد است حال عمر! از کجا معلوم که وسیله مرگ چند بچه شده است. سپس دستور داد تا اعلام شود: مردم در بازداشتن شیر از بچه‌ها شتاب نکنند و حقوق فرزندان به مجرد تولدشان تعیین خواهد شد و سپس همین فرمان را به تمام استان‌ها نوشت.

حضرت انس رضی الله عنه می‌گوید: حضرت فاروق رضی الله عنه در شبی به گشت‌زنی و نگهبانی مشغول بود. گذرش به اعرابی‌ای افتاد که جلوی خیمه خود نشسته است. ایشان هم رفتند و پهلوی او نشستند و باهم صحبت می‌کردند آنگاه از او پرسید: چگونه گذرت به اینجا افتاد؟! ناگهان صدای گریه‌ای از داخل خیمه بلند شد. حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه پرسید این گریه برای چیست؟ او گفت: به تو ارتباطی ندارد، زنی است که در حال وضع حمل می‌باشد. حضرت فاروق رضی الله عنه به منزل رفته و به همسرش «ام کلثوم» رضی الله عنها ^(۱) گفت: برخیز، لباست را بپوش و همراه من بیا، آنگاه او را همراه خود برد و نزد اعرابی رسید و به او گفت: آیا اجازه هست این زن داخل خیمه برود و او را در امر زایمان یاری دهد؟ اعرابی اجازه داد. ام کلثوم وارد خیمه شد، بعد از مدتی ام کلثوم آواز داد ای امیر المؤمنین! به دوست خود مژده بده که پسری متولد شد. اعرابی با شنیدن کلمه «امیر المؤمنین» به لرزه

۱- ام کلثوم دختر حضرت علی و فاطمه رضی الله عنهما می‌باشد.

افتاد و فوراً با ادب نشست و معذرت خواست. حضرت عمر رضی الله عنه فرمود: باکی نیست، صبح نزد ما بیا! آنگاه برای پسر او حقوق تعیین نمود و به خودش هم چیزی داد.

حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه وقتی از سرزمین شام بازگشت، روزی تنها برای گردش بیرون رفت و به پیرزنی برخورد و جوایای احوال پیرزن شد. از او پرسید که عمر «امیر المؤمنین شما» چگونه مردی است؟ آن پیرزن به بدی از ایشان یاد کرد و گفت: از روزی که عمر خلیفه شده درهمی هم به من نرسیده است! وی فرمود: عمر از حال تو چه خبر دارد، چرا به او اطلاع ندادی؟ پیرزن گفت: او امیرالمؤمنین است، باید از مشرق و مغرب همه احوال را بداند. فاروق اعظم رضی الله عنه با شنیدن این سخن به گریه درآمد و فرمود: مرا بر حال عمر رحم می‌آید. شما در مقابل آنچه عمر کرده است، عوض می‌خواهی؟ پیرزن گفت: مرا مسخره نکن. عمر گفت: مسخره نمی‌کنم. این گفتگو جریان داشت تا این که حضرت علی رضی الله عنه و حضرت عبدالله بن مسعود رضی الله عنه از آن طرف آمدند و عرض کردند: السلام علیکم یا امیر المؤمنین! پیرزن با شنیدن نام امیرالمؤمنین سخت مات و مبهوت شد که به امیرالمؤمنین بد گفته است. آن جناب فرمود: اشکالی ندارد آنگاه با توافق پیرزن، روی قطعه پوستی نوشتند که حضرت عمر فاروق رضی الله عنه در مقابل پرداخت ۲۵ اشرفی، از جانب پیرزن مورد عفو قرار گرفت. لذا این پیرزن در روز قیامت پیش خداوند نمی‌تواند ادعایی داشته باشد. در پایان آن رضایت‌نامه، گواهی حضرت علی و حضرت عبدالله ابن مسعود رضی الله عنه نیز درج گردید.

شبی مشغول گشت‌زنی بود، ناگهان از خانه‌ای صدای ساز و موسیقی به گوش رسید، از بالای دیوار وارد خانه شد، مردی را دید که در کنار زنی نشسته است و در پیش خود شراب گذاشته است. به او فرمود: ای دشمن دین! تو چه خیال کردی؟! آیا با وجود این معاصی، خداوند از تو چشم‌پوشی می‌کند؟ او گفت: یا امیرالمؤمنین! در مجازات عجله

نکن؛ من فقط یک گناه مرتکب شده‌ام اما شما^(۱) مرتکب سه گناه شده‌اید. اول این که خداوند فرموده است: در پی تجسس عیب کسی نباشید و شما شدید. دوم این که خداوند می‌فرماید: از در وارد خانه‌ها شوید و شما از جانب پشت بام داخل شدید. سوم این که خداوند می‌فرماید: بدون اجازه کسی وارد منزل او نشوید و شما بدون اجازه وارد خانه من شدید. آن جناب فرمود که اگر تو را ببخشم، آیا این گناهان را ترک می‌کنی؟ او گفت: آری، یا امیرالمؤمنین! دوباره هرگز چنین نخواهم کرد.

شبی دیگر در حال گشت‌زنی به خانه‌ای نزدیک شد. شنید که زنی به دخترش می‌گوید در شیر آب بریز. دختر جواب داد از جانب امیرالمؤمنین اعلام شده است که آب در شیر نریزید و نفروشید. پیرزن گفت: این وقت نه امیرالمؤمنین اینجا است و نه منادی او. دختر گفت: به خدا قسم این کار درستی نیست که در ظاهر اطاعت کنیم و در باطن مخالفت. وقتی فاروق اعظم رضی الله عنه این سخن را شنید بسیار خوشحال شد و به غلام خود «اسلم» که همراهش بود، گفت: این خانه را شناسایی کن. روز بعد کسی را آنجا فرستاد و آن دختر را برای فرزندش «عاصم» خواستگاری نمود و فرمود: این نکاح بابرکت خواهد بود، چنانکه این ازدواج صورت گرفت و حضرت عمر بن عبدالعزیز رضی الله عنه از نسل همان دختر متولد شد.

شبی امیرالمؤمنین گشت می‌زد، گذرش به خانه‌ای افتاد که در آن زنی بود و چند بچه دور او را گرفته و گریه می‌کردند و دیگری را بر آتش نهاده بود. از زن پرسید: این بچه‌ها برای چه گریه می‌کنند؟ زن جواب داد: از گرسنگی! سپس پرسید که در دیگ چه چیزی پخته می‌شود؟ زن جواب داد: از آب پر کردم که به نحوی بچه‌ها را تسلی دهم تا بخوابند به محض شنیدن این سخن اشک از چشمان ایشان سرازیر شد و فوراً برگشت و وارد

۱- جواب ایراد سه‌گانه آن شخص آسان بود؛ اما آن جناب عادت نداشت که اگر کسی از او ایراد بگیرد آن را رد نماید و این هر سه ایراد به حاکم وقت وارد نیست، زیرا در امور انتظامی می‌توانند تجسس کنند و در خانه‌ها از پشت و بدون اجازه وارد شوند. (همان طوری که امروزه نیز متداول است).

بیت المال شده از آنجا مقداری آرد و روغن، قدری خرما، لباس و مبلغی پول برداشت و به اسلم گفت: همه این‌ها را بر پشت بگذار. اسلم گفت: یا امیرالمؤمنین! من آن‌ها را حمل می‌کنم. حضرت عمر اظهار داشت: روز قیامت از من بازپرسی می‌شود. آنگاه آن‌ها را بر پشت خود حمل کرده به خانه آن زن برد و دیگ را از روی آتش بر زمین نهاد و در آن مقداری آرد و روغن و خرما ریخته و باهم آمیخت و زیر دیگ آتش روشن کرد. چون ریش مبارک بلند بود، موهای آن پر از دود شد. وقتی غذا آماده شد، با دست خود غذا کشید و در جلوی بچه‌ها گذاشت. وقتی آن‌ها خوردند و سیر شدند، از آنجا برگشت.

هنگامی که از آخرین حج خود برمی‌گشت، در میان راه به محلی رسید و فرمود: خدا را شکر که غیر از او معبودی نیست. اوست که اگر بخواهد چیزی به کسی بدهد خواهد داد. این «صنجان» همان موضعی است که من در آن شتران پدرم «خطاب» را می‌چرانیدم و ایشان چون سخت تندخو بود، با کوچک‌ترین تقصیری، مرا مورد ضرب و شتم قرار می‌داد. اکنون خداوند مرا به مقامی نایل گردانیده که غیر از او خوفی ندارم.

روزی از مسجد بیرون رفت. «جارود» همراه ایشان بود. با زنی برخورد و به او سلام نمود. او جواب را داده، گفت: ای عمر! آیا آن زمان به یادت می‌آید که مردم در بازار «عکاظ» تو را «امیر» می‌خواندند. پس از چند روز مردم تو را «عمر» خطاب کردند و اکنون «امیرالمؤمنین» هستی. پس ترس از خدا را در نظر داشته باش و کار کن. جارود می‌گوید: به آن زن گفتم: تو در حق امیرالمؤمنین سخنان خشونت‌آمیزی گفتی. حضرت عمر فاروق رضی الله عنه گفت: تو او را نمی‌شناسی، این «خوله بنت حکیم» است که سخنان او را خداوند متعال بالای هفت آسمان گوش داد^(۱). پس عمر بیشتر مستحق است که به سخنان او گوش فرا دهد.

۱- اشاره است به آیه کریمه ﴿قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا﴾ [المجادلة: ۱].

ترجمه: همانا خداوند سخن آن زن را که با تو درباره شوهرش گفتگو می‌کرد شنید. (شکایت می‌کرد پیش خدا).

در عهد خلافت خود وقتی به سرزمین شام تشریف برد، یک راهب مسیحی به محضر ایشان حاضر شد و سندی به ایشان تسلیم کرد. وی با خواندن آن بسیار تعجب کرد. آنگاه گفت: «لَيْسَ لِعَمْرٍ وَلَا لِابْنِهِ» یعنی: این مال نه از آن عمر است و نه از آن فرزندش. سپس اظهار داشت در زمان جاهلیت با قافله‌ای از تجار وارد سرزمین شام شدم. هنگام برگشتن کار ضروری پیش آمد. لذا من از وسط راه برگشتم و با خود اندیشیدم که قافله آهسته می‌رود و من باعجله رفته و سپس به قافله ملحق خواهم شد. در بازار راه می‌رفتم که یک عالم مسیحی با من برخورد کرد و مرا گرفت و با خود برد. من می‌خواستم خود را رها کنم ولی نتوانستم؛ تا این که مرا به کلیسا برد و در آنجا مقداری خاک بود. او به من تیشه‌ای داد و گفت این خاک‌ها را از اینجا برداشته آنجا بریز. واز بیرون در را قفل نمود و رفت. هنگام ظهر آمد و دید که من هیچ کاری نکرده‌ام یک سیلی بر من نواخت. من همان تیشه را برداشته بر سرش کوبیدم که مغزش متلاشی شد و از آنجا بیرون شده و راه افتادم و بقیه تمام روز و شب را راه رفتم.

از قضای الهی به وقت صبح به کلیسایی رسیدم و چند دقیقه در سایه آن نشستم. از آن کلیسا همین شخص بیرون آمد که اکنون این سند را به من داد. او برای من آب و نان آورد و یک بار از سر تا پا در من نظر انداخت و گفت: تمام اهل کتاب می‌دانند که در روی زمین از من عالم‌تر به علوم آسمانی کسی نیست و من در وجود تو تمام نشانه‌های آن مردی را می‌یابم که ما را از این بتکده بیرون می‌کند و بر این شهر مسلط می‌شود. به او گفتم: چرا سخنان بیجا می‌گویی؟ گفت: خیلی خوب! نام تو چیست؟ گفتم: عمر بن الخطاب. گفت: قسم به خدا آن شخص تویی و در این هیچ شک نیست و بعداً به من گفت: برایم مکتوبی بنویس که آنچه مربوط به این کلیسا است از هرگونه گزند و تعرض در امان است. به او گفتم: تو این قدر به من احسان کردی؛ اجر آن‌ها را با تمسخر و استهزا از بین ببر. گفت: شما بنویسید، اگر خیالم اشتباه باشد، در نوشتن به تو نقصانی نخواهد رسید. چنانکه من آنچه را که او گفت، نوشتم و به او دادم و امروز او همان

یادداشت را پیش من آورده و می گوید: به وعده‌ای که دادی وفا کن. و من جواب دادم که این کلیسا نه مال من است و نه از آن پسر.

هرگاه عده‌ای از مردم یمن می آمدند، از تک تک آنان سؤال می کرد که آیا «اویس قرنی» در میان شما است؟ تا این که زمانی اویس قرنی رضی الله عنه شخصاً تشریف آورد. از او پرسید: تو از شاخه قراء قبیله مراد هستی؟ او گفت: بلی! باز از او پرسید: آیا در بدن تو داغ‌های سفیدی وجود داشته که همه آن‌ها خوب شده‌اند به جز یکی که به اندازه درهم باقی مانده است؟ او گفت: بلی! باز پرسید که مادرت زنده است؟ او گفت: آری! باز فرمود: همه این‌ها را رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد تو به من فرموده است. و نیز فرموده است: «عزت و منزلت او (اویس قرنی) در دربار خداوند متعال به اندازه‌ای است که اگر به اعتماد خدا بر چیزی قسم یاد کند، خداوند قسم او را برآورده می سازد و نمی گذارد حانت شود. ای عمر! اگر توانستی به او بگو تا برایت استغفار کند». چنانکه اویس قرنی رضی الله عنه برای ایشان طلب مغفرت نمود. آنگاه از وی پرسید: اکنون قصد عزیمت به کجا داری؟ گفت: به کوفه. حضرت عمر فاروق رضی الله عنه گفت: اگر بخواهی برایت نامه‌ای به حاکم کوفه بنویسم. ایشان گفتند: نه! من می خواهم در میان مردم، گمنام باشم. سال بعد چند نفر از اشراف قبیله او به حج آمدند. حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه از آنان پرسید: اویس قرنی را شما در چه حال گذاشتید؟ گفتند: ما او را در شکسته‌حالی و مفلسی گذاشته‌ایم. فرمود: اکنون نزد او بروید و بگویید تا برای شما طلب مغفرت نماید، چنانکه آنان هنگام برگشتن با اویس قرنی رضی الله عنه ملاقات کردند و از او خواستند که برای ایشان استغفار کند. اویس قرنی رضی الله عنه گفت: اکنون که شما دارید از حج می آید باید برای من استغفار کنید. چون دید که مردم بسیار اصرار دارند، گفت: این طور معلوم می شود که شما با حضرت عمر رضی الله عنه ملاقات کرده‌اید، برای آنان استغفار کرد اما در دل خیال نمود که الان من مشهور شدم. پس باید به جایی دیگر رفت، چنانکه از آنجا رفت و دیگر اثری از او یافت نشد.

خدمات دینی حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه:

حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه ظرف ده سال خلافت خویش، چنان به تبلیغ و تعلیم دین پرداخت که اگر کسی دارای چشم بصیرت باشد، می‌گوید که کسی دیگر در ظرف بیست سال هم نمی‌توانست چنین خدماتی انجام دهد. در واقع، ایشان در میان پیامبر صلی الله علیه و آله و امتش جهت تبلیغ دین بزرگ‌ترین واسطه و وسیله بودند. در دین مهم‌تر از هر چیز قرآن مجید است پس از آن سنت نبوی. یعنی اقوال و افعال و احوال آنحضرت صلی الله علیه و آله در رابطه با مسائل دینی، ذیلاً نمونه‌هایی از خدمات ارزنده فاروق اعظم رضی الله عنه در این باره ذکر می‌شوند:

قرآن مجید

نسبت به تلاوت قرآن مجید بسیار علاقه‌مند بود و مردم را به تلاوت آن دستور می‌داد و خود به آن گوش می‌داد. معلوم است که از این روش، شوق تلاوت در میان مردم تا چه حدی ایجاد می‌گردد. یک روز در حال گشت‌زنی به کنار مسجد رسید. دید که چند نفر در مسجد نشسته‌اند. عادت ایشان این بود که بعد از نماز عشاء مردم را از مسجد بیرون می‌کرد به جز کسانی که به نماز مشغول بودند. از آنان پرسید که کسانی هستند و برای چه نشسته‌اند؟ پاسخ رسید که «ابی بن کعب» با چند نفر دیگر به ذکر خداوند مشغول هستند. آنگاه نزد ایشان آمد و نشست و از هریک از ایشان خواست تا قرآن بخوانند. ابو سعید مولای ابو سعید رضی الله عنه می‌گوید: وقتی نوبت به من رسید، هیبت حضرت عمر فاروق بر من غالب شد و زبانم بند آمد، به طوری که ایشان نیز متوجه شدند و فرمودند: بهتر است به دعا مشغول شوید^(۱).

در نماز فجر سوره طویلی قرائت می‌نمود تا مردم با شنیدن قرائت او قرآن را یاد بگیرند.

در سال ۱۴ هجری، نماز تراویح را رایج کرد و به تمام استانداران نوشت تا در قلمرو

۱- طبقات ابن سعد جلد ۲ و ۳.

خود نماز تراویح را بخوانند و رایج گردانند و در مدینه منوره برای نماز تراویح، دو امام، یکی برای زنان و دیگری برای مردان مقرر نمود^(۱). این امر زمینه خوبی برای حفظ قرآن را فراهم آورد.

در اقصی نقاط حکومت اسلامی تدریس قرآن را دایر و معلم تعیین نمود و برای معلمین حقوق و مزایایی تعیین نمود، به ویژه برای معلمین مکاتب قرآن مدینه منوره که برای تعلیم اطفال ساخته شده بودند، برای هر یک پانزده درهم در هر سال تعیین نمود^(۲).
تعلیم اجباری قرآن مجید را در میان بادیه نشینان رایج نمود و شخصی به نام ابوسفیان را با هیئت چند نفره مأمور ساخت تا قبایل اعراب را بررسی کنند و از آنان امتحان بگیرند و کسی را که اصلاً از قرآن چیزی نمی داند تنبیه کنند^(۳).

حضرت معاذ بن جبل و عبادة بن صامت و ابی بن کعب رضی اللہ عنہم را به شام اعزام داشت و فرمود: «اولاً به «حمص» رفته، چند روزی توقف کنید و نظام تعلیم قرآن را ترتیب دهید. و از آن‌ها خواست تا یکی در حمص بماند و یکی به دمشق برود و دیگری به فلسطین. حضرت عباده رضی اللہ عنہ در حمص باقی ماند و حضرت ابوالدرداء رضی اللہ عنہ به دمشق و حضرت معاذ رضی اللہ عنہ به فلسطین رفتند.

حضرت ابوالدرداء رضی اللہ عنہ روزانه بعد از نماز فجر در مسجد جامع دمشق می نشست و درس قرآن می داد و جماعت‌های ده نفری ترتیب داده، برای هر جماعتی یک استاد معین کرد و خودش آنان را سرپرستی می کرد. طلاب خصوصی را شخصاً درس می داد. روزی از شرکت کنندگان آمار گرفت، معلوم شد که روزانه شانزده هزار نفر در درس قرآن شرکت می کنند^(۴).

۱- طبقات ابن سعد جلد ۲ و ۳.

۲- سیرة العمرین - ابن جوزی.

۳- الإصابة فی تمییز الصحابة.

۴- ملل و نحل، ابن حزم.

تعلیم قرآن از فرایض مهم سربازان به شمار می‌آمد. در هر سال از استانداران و فرماندهان سپاه اسلام، آمار فارغ التحصیلان درجه حفظ قرآن را می‌خواست. به طوری که حضرت سعد رضی الله عنه، اسامی سیصد نفر از سربازان خود را فرستاد و حضرت ابو موسی رضی الله عنه از استان بصره در یک سال، فهرست دو هزار حفاظ را ارسال داشت. لذا فاروق اعظم رضی الله عنه از او خیلی خشنود شده و حقوق او را اضافه نمود. در سال‌های بعد نیز چندین فهرست طویل برای ایشان فرستاده شد و بعدها آمار حفاظ قرآن در عهد فاروقی به چندین هزار نفر رسید.

قابل ذکر است که تنها خواندن قرآن مجید، منحصر به الفاظ قرآن نبود و اهتمام وافر آن جناب این بود که علاوه بر حفظ قرآن، قاریان در درک مفاهیم و معانی نیز کوشش نمایند. چنانکه امروز «حافظ قرآن» لقب کسی است که فقط الفاظ قرآن را حفظ نموده است. آیا امکان دارد که صحابه کرام به کسی درس قرآن بدهند و فقط بر حفظ الفاظ قناعت نمایند؟!

حضرت عمر رضی الله عنه بسیار تاکید می‌کرد که قرآن مجید را از کسی یاد بگیرید که سلسله یادگیری او به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برسد. روزی از یک اعرابی شنید که اعراب آیه‌ای را اشتباه می‌خواند. آنگاه فرمان داد تا دستور زبان عربی آموخته شود، و این اولین بنیاد و اساس علم نحو بود که پایه‌گذاری شد.

برای خدمت به قرآن مجید به قدری مشتاق بود که برای نوشتن آن اهتمام خاصی ورزید و از نوشتن با قلم خفی منع می‌کرد^(۱).

در تعلیم تفسیر قرآن مجید، مخصوصاً آنچه مربوط به توضیح آیات و احکام و تفهیم مطالب می‌باشد، توجه خاصی مبذول داشت. البته توجه ایشان به مباحث غیر ضروری مانند داستان‌ها و شأن نزول کم بود. روی همین اساس شاه ولی الله در إزالة الخفاء مرقوم

۱- الاتقان فی علوم القرآن للسیوطی.

می‌داد: «اما تفسیر قرآن عظیم پس ذروه سنام به دست حضرت فاروق رضی الله عنه به ظهور آمده» و چنانچه کسی می‌خواهد تفسیر آیات قرآن را که توسط حضرت فاروق رضی الله عنه روایت شده ملاحظه کند، به «ازالة الخفاء» مراجعه نماید که در آن مجموعه بزرگی در این خصوص وجود دارد و گواه بر این است که حضرت عمر فاروق رضی الله عنه چه قدر به قرآن مجید توجه داشته‌اند.

سنت نبوی یا مسائل دینی

در زمان اصحاب کرام، علم فقه علم مستقلی نبود، همین مسائل دینی که فقه نامیده می‌شود و یا از آن به حدیث تعبیر می‌شود، وجود داشت. این علم را نیز حضرت عمر فاروق رضی الله عنه توسعه داد و در این رابطه بزرگ‌ترین کاری که انجام داد این بود که بر اثر برنامه‌ریزی و انتظام خاص ایشان، کسی نمی‌توانست چیزی را اشتبهاً به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله منسوب نماید و در دین افتراپردازی شود. به همین علت حضرت معاویه رضی الله عنه در زمان خویش حکم داده بود که کسی که غیر از احادیث رایج زمان حضرت عمر فاروق رضی الله عنه روایت دیگری را ارائه دهد مورد مجازات قرار خواهد گرفت.

نمونه‌هایی دیگر از خدمت ارزنده فاروق اعظم

- ۱- هنگام انتصاب استانداران، به آنها می‌فرمود: شما را برای مسلمانان راهنما و مربی قرار داده اعزام می‌کنم، لذا از تعلیم مذهبی آنها غفلت نکنید.
- ۲- در ممالک مفتوحه در تعیین قاضی و معلم درنگ نمی‌کرد و بزرگان صحابه را برای تعلیم به اطراف و اکناف آن بلاد اعزام می‌داشت. حضرت عبدالله بن مسعود رضی الله عنه را به کوفه فرستاد، حضرت عبادة بن صامت رضی الله عنه را قاضی فلسطین مقرر کرد. حضرت حسن بصری می‌گوید: عبدالله بن مغفل از جمله ده نفری بود که حضرت عمر رضی الله عنه آنان را برای تعلیم دین به وطن ما «بصره» اعزام داشته بود.

حضرت ابوموسی رضی الله عنه وقتی که به استانداری بصره منتخب شد، هنگام ورود به بصره فرمود: ای مردم! مرا حضرت عمر رضی الله عنه نزد شما فرستاده تا کتاب خدا و سنت رسولش را به شما بیاموزم.

۳- در فرمان‌هایی که برای استاندار هر استان ارسال می‌کرد، مسایل ضروری دین را مرقوم می‌داشت و دستور می‌داد که این فرمان را در میان مردم کاملاً انتشار دهید. حضرت امام مالک رضی الله عنه یک بخشنامه‌ای را که متعلق به نماز و اوقات آن است بیان فرموده، واقعاً قابل توجه و التفات است.

۴- در خطبه‌های خود و ملاقات‌ها، مسایل دینی را به مردم می‌آموخت.

۵- در مسایلی که اختلاف وجود داشت، با علمای صحابه گفتگو و مباحثه و تحقیق می‌کرد و آنچه متفق علیه می‌بود آن را اشاعه و نشر می‌کرد. مسایلی را که مجتهدین آن‌ها را اجتماعی گفته‌اند، همان مسائلی است که در عهد فاروقی منتشر شده‌اند. بدون تردید هراندازه که علم دین در دورترین نقاط دنیا انتشار می‌یافت، یا مسلمانانی که از جاهای دور مسایل را حاصل می‌کردند، همه در نتیجه سعی و تلاش آنحضرت می‌باشد. کثرت مسایل دینی که از آن جناب نقل شده، از هیچکس دیگری نقل نشده است. چنانکه حضرت شیخ ولی الله محدث دهلوی، تمام روایاتی را که حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه نسبت به مسایل دین نقل کرده، همه آن‌ها را در یک کتاب مستقل جمع‌آوری کرده است و کتاب‌های فقه را به ترتیب از کتاب الطهارت تا کتاب المیراث گرد آورده و به نام فاروق اعظم رضی الله عنه نامگذاری کرده و آن را جزیی از ازالة الخفاء قرار داده است و حضرت شیخ می‌فرماید: از این کتاب معلوم می‌گردد که مذاهب اربعه در اصل، شرح همین متن هستند.

۶- بسیار تاکید می‌کرد که احادیث رسول الله صلی الله علیه و آله روایت شوند. چنانکه وقتی جماعتی را از انصار به کوفه فرستاد به آنان فرمود: هرگاه شما وارد کوفه می‌شوید، مردم به نزد شما می‌آیند و می‌گویند که اصحاب محمد صلی الله علیه و آله آمده‌اند و از شما احادیث

دریافت می‌دارند، شما احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله را بیان کنید و در این باره من هم شریک شما هستم. صاحب ازالة الخفاء می‌فرماید: امام دارمی جریان را چنین بیان کرده است: وقایع تاریخی رسول خدا صلی الله علیه و آله را بیان کنید و از روایت کردن سنن و فرایض کوتاهی نکنید.

باز صاحب ازالة الخفاء می‌فرماید: اما مطلبش نزد من این است که روایت عادات و شمایل را که مسایل شرعی با آن ارتباطی ندارند، بیان کنید، یا این که بدون تحقیق روایتی را نقل نکنید. ولی به نظر بنده (مؤلف) وقتی که خود حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه مقصود خود را ظاهر کرده است احتیاج به بیان مطلب دیگری نیست. در مصنف عبدالرزاق از آن جناب این مضمون با این الفاظ نقل شده است:

«قال أبو هريرة: لما ولي عمر رضي الله عنه قال: أقلوا الرواية عن رسول الله إلا فيما يعمل

به».

یعنی: حضرت ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: وقتی که حضرت عمر رضی الله عنه به عنوان خلیفه تعیین شد، دستور داد، روایات مربوط به غیر اعمال را کمتر نقل کنید. معلوم می‌شود که مقصود حضرت فاروق رضی الله عنه این بود که فقط احادیث وابسته به اعمال رسول الله صلی الله علیه و آله بیان شوند و روایات غیر اعمال کم نقل شوند. چقدر این سخن واقع‌بینانه بوده است، زیرا که در وهله اول فقط روایات اعمال کارآمد بودند. چون اساس عقاید بر آن‌ها مبتنی نخواهد بود، باز نقد احادیث اعمال توسط تعامل صحابه کرام خواهد انجامید. و روایات غیر اعمال اینگونه نقد نخواهند شد. امروز تمسک اهل بدعت اکثراً به همان روایات غیر، اعمال است و اگر آن‌ها وجود نمی‌داشتند کوچک‌ترین چیزی هم در دین الهی برای اتکای اهل بدعت پیدا نمی‌شد.

متفرقات

۱- یک هزار و سی و شش شهر با حومه آنها را فتح کرد. و هر شهر و محلی که به تصرف درمی آمد، دستور می داد تا آن جا مسجدی بنا کنند و در مساجد ائمه مؤذنینی را تعیین می کردند. طبق آمار به دست آمده برای نمازهای پنج گانه چهار هزار مسجد و برای نماز جمعه نهصد مسجد جامع در زمان ایشان ساخته شده است.

۲- در سالی که برای عمره به مکه معظمه، تشریف بردند مسجد الحرام را توسعه دادند و دستور صادر کردند که در میان مکه و مدینه در هر منزل قیامگاههایی ساخته شود و چاه حفر گردد و چاههایی که پر از خاک شده اند، از نو حفر شوند. و برای این کار چهار نفر را تعیین نمود.

(۱) مخرمه بن نوفل.

(۲) ازهر بن عوف.

(۳) سعید بن یرفوع.

(۴) خویطب بن عبدالعزیز.

۳- مسجد نبوی را توسعه داد و مقرر نمود تا در تعمیر آن چوب درخت خرما و خشت خام به کار رود. چنانکه در زمان رسول خدا ﷺ مرسوم بود که در مساجد حصیر می انداختند فرمان داد تا در مسجد فرش حصیری گسترده شود. چنانکه از «عقیق» برمی آید، حصیر آورده و پهن گردید.

۴- حکم جلوگیری از نکاح اهل کتاب را صادر نمود. ولی با وجود این تصریح کرد که خداوند آن را حلال گردانیده و من حلال را حرام نمی کنم، بلکه این جلوگیری بنابر مصلحت است. واقعاً این اقدام چقدر بجا بود امروز اگر نسلهایی که مادرانشان یهودی یا مسیحی هستند به این امر توجه کنند، از این حکم تقدیر خواهند کرد.

۵- در دوران خلافت فرمان داد کسی می‌تواند در بازارهای ممالک اسلامی مغازه باز کند که نسبت به مسایل دینی و معاهلاتی واقف باشد که این خود تدبیری بزرگ برای ترویج علوم دینی بود.

۶- در محضر خویش برای کسی احترام قایل بود که در علوم قرآنی برتری داشت و اکثراً در علوم قرآن از مردم امتحان می‌گرفت کسی که پذیرفته می‌شد، برایش احترام زیادی قایل می‌شد. به حضرت عبدالله بن عباس رضی الله عنه به حدی احترام می‌کرد که بزرگان صحابه بر وی خرده‌گیری می‌کردند، ولی ایشان می‌فرمود که وی در علوم قرآن برتری دارد و برای اثبات این مدعا چند بار از او امتحان گرفت و برتری او را بر همه ظاهر کرد. آن جناب برای ترویج در علوم قرآنی تدابیر زیادی اختیار کرده بود، به طوری که ظرف ده سال تمام جهان را علم و دانش دینی فرا گرفت. کفار زیادی در عهد او مشرف به اسلام شدند که آمار آنها را به غیر از خداوند علیم و خبیر کسی دیگر نمی‌داند. اسلامی که در میان یهودیان، مسیحیان، و مجوسیان انتشار یافت همه از برکات آن جناب می‌باشد. **جزاه الله تعالی عن الإسلام و المسلمین جزاءً وافیاً.**

اگر شخص منصف فعالیت‌ها و خدمات دینی و علمی حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه را ملاحظه و بررسی کند، بدون چون و چرا خواهد پذیرفت که آن جناب همانقدر که در دیانت از همه برتر بود، در علم هم از همه سبقت گرفته بود. انکار برتری او در دیانت و علم به منزله این است که کسی روز را بگوید شب است. و احادیث نبوی گواه بر علم و دیانت او هستند. از صحابه کرام نسبت به ایشان روایات زیادی نقل شده است. حضرت عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می‌گفت: اگر علم ده جزء باشد، حضرت عمر از نه جزء آن برخوردار است. باری، شخص به او گفت: این گفته شما در حالی است که هنوز بزرگان صحابه زنده هستند، وی جواب داد: منظور من از علم، علم به الله است.

فتوحات عهد فاروقی

از همه این‌ها که بگذریم و تمام امتیازات و مفاخر ایشان را نادیده بگیریم و فقط به فتوحات زمان ایشان نظری بیفکنیم، قدرت خداوندی هویدا می‌گردد. و واضح می‌شود که، تایید غیبی و وعده‌ راستین خداوندی همراه ایشان بود. و مفهوم ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾ داشت با دست ایشان ایفاء می‌شد و پیشگویی‌های رسول خدا ﷺ راجع به فتح ایران و روم بوقوع می‌پیوست. این دو دولت قدرتمند و بزرگ دنیا (ایران و روم) که از ثروت سرشار و سربازان تربیت‌یافته‌ای که با انواع و اقسام سلاح و ساز و برگ جنگی آراسته بودند و سلطنت روم از چهار صد سال قبل ادامه داشت و سلطنت ایران از زمان کیومرث^(۱) بود که در تاریخ طبری بنابر قولی کیومرث نام دیگر حضرت آدم عليه السلام می‌باشد. آیا در گمان کسی این سخن می‌گنجد که به دست چند عرب بی‌ساز و برگ در مدت کوتاهی این دو دولت بزرگ و مقتدر واژگون و متلاشی شوند به ویژه شاهان ایران که عرب‌ها را غلام خود می‌پنداشتند و وقتی که فرمان بلند سرور انبیاء عليهم السلام به خسرو پرویز صادر شد، وی با دهان کجی و با گستاخی و بی‌شرمی تمام، این سخن را بر زبان راند که غلام من برای من چنین بنویسد: «نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ ذَلِكَ».

شیخ ولی الله در ازالة الخفاء کاملاً درست فرموده است که: شکست‌دادن این دو دولت بزرگ که حکومت آن‌ها از مدت چهارصد سال قبل تا آن زمان ادامه داشت و با آن همه ساز و برگ و شهامت و سپه‌سالاری در مدت کوتاهی به دست تنی چند از اعراب بی‌ساز و برگ، هرگز و در هیچ زمانی مانندی نداشته و نخواهد داشت. نه در زمان اسکندر ذی القرنین، نه هنگام ترکان چنگیز و نه در ایام تیمور.

۱- اگر عروج سلطنت ایران را در نظر داشته باشیم و از زمان کورش حساب کنیم بازهم تا حمله مسلمانان (۱۲۰۰) یک هزار و دویست سال از سلطنت گذشته است.

بر کاوشگران فن تاریخ پوشیده نیست که در فتح بلاد هرچند مساعدت بخت، غالب باشد، باز هم نمی‌شود با لشکر کوچک و بی‌ساز و برگگی دو ابرقدرت ایران و روم را در مدت زمان کوتاهی شکست داد. چرا که بخت و اقبال و مساعدت هم حد و غایتی دارد. فتوحاتی که در زمان خلافت حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه وقوع یافت، از حد و غایت تصور خارج است به هر کیفیتی که باشد در این کتاب مختصری از احوال فتوحات نوشته می‌شود. زیرا احوال مفصل آن حتی در صفحات بسیار تاریخ نخواهد گنجید.

فتح ایران

در سال ۱۳ هجری که حضرت عمر فاروق رضی الله عنه بر مسند خلافت نشست، تدابیر نابودی حکومت، ایران را آغاز نمود. کدام مسلمان بود که در دل، حس انتقام‌گیری از ایرانی‌ها را نداشت^(۱). نخست تا چند روز متواتر حضرت عمر فاروق رضی الله عنه خطبه ایراد می‌فرمود و در آن مسلمانان را علیه ایرانیان به جهاد ترغیب می‌نمود. آیه‌های قرآنی را قرائت می‌فرمود و احادیث نبوی را بیان می‌کرد. و وعده فتح ایران را که خدا و رسولش به مسلمانان داده بودند، به یادشان می‌آورد و در دل‌های‌شان قلق و تپش خاص جهاد را بوجود آورد^(۲).

نخست ابوعبیده ثقفی که یکی از اکابر تابعین بود به ندای ایشان لبیک گفته و آن جناب از این اقدام وی بسیار تشکر کرد. و فوراً سپاه اسلام را به دسته‌های مختلف ترتیب داد و گسیل داشت که بعضی از اصحاب بزرگ هم جزء آنها بود حتی یک صحابی بدری به نام سلیط بن قیس رضی الله عنه هم وجود داشت. فرماندهی را به ابوعبیده ثقفی سپرد. و فرمان داد که بدون مشورت اصحاب هیچ کاری را انجام ندهید. به مثنی حارثه که قبلاً

۱- خسرو پرویز شاه ایران که نامه حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله را که به نام او مبنی بر دعوت اسلام ارسال داشته بود، پاره کرد و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که خداوند سلطنت او را پاره کند.

۲- در قرآن مجید آیات متعددی وجود دارد که خداوند در آن مژده و فتح ایران و روم را به مسلمانان داده است.

بنابه دستور حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه در عراق استقرار یافته بود، دستور داد که او سپاه خود را به حرکت درآورد، این هردو فرمانده با قشون خود به جانب ایران حرکت کردند. ایرانی‌ها از دیر وقت مشغول آماده کردن لشکریان خود بودند، رستم پسر فرخزاد که فرمانده بزرگ نیروهای ایران بود، فوراً به «جابان» دستور داد که با سپاهی نیرومند در مقابل نیروهای اعراب آماده گردد. چنانکه هردو ارتش در مقابل یکدیگر قرار گرفتند و بعد از نبرد بزرگی، فتح نصیب مسلمانان گردید و اموال بسیاری به غنیمت گرفته شد. هنوز غنائم توزیع نشده بودند. که «نرسی» پسر خاله شاه ایران با نیرویی بزرگ در مقابل مسلمانان قرار گرفت. و از طرف دیگر «رستم» به سرداری «جالینوس» نیز لشکر بزرگی را حرکت داد. اما ابو عبید تقفی قبل از این که نرسی و جالینوس به هم بپیوندند. بر نرسی حمله کرد، و او را فراری داد و اموال‌شان را به غنیمت گرفت، سپس بی‌درنگ بر جالینوس و لشکریان او حمله ور شد، و او را نیز شکست داد و از او هم اموال فراوانی بدست آورد. پس از پایان این سه نبرد، خمس (یک پنجم) اموال غنیمت و اسیران را به دارالخلافه روانه کرد. و بقیه اموال را بین مجاهدین تقسیم نمود. وقتی که خبر شکست سپاهیان ایران به ملکه پارس، پوران دخت رسید، بهمن جارود را با سی هزار نفر سپاهی جنگاور و سی هزار فیل روانه داشت و در میان آن‌ها فیل سفیدی وجود داشت که از زمان خسرو پرویز و خیلی میمون و خوش‌شانس محسوب می‌شد. و در هر معرکه‌ای که می‌رفت، فتح حاصل می‌گشت، به همراه درفش کاویانی که از زمانه فریدون در خزانه شاهی گذاشته شده بود و برای فتح و کامیابی نشانه بزرگی پنداشته می‌شد، به جنگ با مسلمانان گسیل داشت و رستم نیز سپاهیان تازه نفس جهت یاری‌رساندن به بهمن جارود روانه کرد.

حضرت ابو عبید این بار از حد شجاعت گذشت و به حد تهوّر رسید و از پل فرات عبور کرد و مشغول کار زار گردید. در هنگام شروع جنگ مسلمانان کمی متزلزل شدند. در همین حال یکی از مسلمانان پل را شکست که اگر خدای ناخواسته شکست روی

دهد، مسلمانان نتوانند بگریزند. سپاهیان اسلام از حمله فیل‌های ایرانیان بسیار پریشان شدند. زیرا در میان اعراب فیل نبود و چون اسب‌ها و شترها فیل‌ها را می‌دیدند، می‌ترسیدند و فرار می‌کردند، در آخر، حضرت ابو عبید با چند نفر دیگر از اسب‌ها پیاده شدند و شروع به قطع خرطوم فیل‌ها کردند. و خود حضرت ابو عبید خرطوم فیل سفید را قطع کرد اما وقتی که عقب رفت، پایش لغزید و بر زمین افتاد و فیل سفید فوراً او را زیر دست و پاهایش له کرد. بعد از شهادت ایشان هفت نفر یکی بعد از دیگری پرچم را بلند کردند و شهید شدند. در آخر حضرت مثنی خود پرچم را به دست گرفت. و ایرانیان شکست خوردند و مسلمانان پل شکسته را تعمیر کردند و باز به آن طرف پل برگشتند. در این جنگ چهار هزار مسلمان شهید شدند و نزدیک بود که ترس بر سپاه مستولی شود، اما خداوند متعال قلب‌هایشان را نیرو بخشید و تا چند روزی جنگ متوقف شد، در همین زمان سال ۱۴ هجری شروع شد و رومیان وقتی دیدند که تمام نیروهای مسلمین به طرف ایران روانه شده‌اند، لذا از آن طرف جنگ را آغاز کردند که شرح آن را بعداً بیان خواهیم کرد.

حضرت فاروق رضی الله عنه بدون تردید و دغدغه خاطر برای مبارزه با رومیان نیز آماده شد. در همین هنگام، حضرت جریر بن عبدالله جبلی همراه با چهار هزار نفر از یمن آمد. حضرت فاروق رضی الله عنه فوراً دستور داد که عازم ایران شوند و تحت فرماندهی حضرت مثنی قرار گیرند و به مثنی رضی الله عنه نوشت که جریر بن عبدالله یکی از صحابه است، احترام و اکرام وی را کاملاً در نظر داشته باشید. ایرانیان این بار مهران همدانی را سرلشکر قرار داده برای نبرد، فرستادند. جنگ سختی در گرفت که نام آن در تاریخ «یوم الاعشار» گذاشته شده است، زیرا که در این جنگ صد نفر از مسلمانان، هریک ده نفر از کافران را کشته ساخته بودند. مهران هم به دست غلامی کشته شد. در این هنگام حضرت مثنی رضی الله عنه به میمنه سپاه ایران حمله کرده بسیاری از طلاها و جواهرات را که ارزش زیادی داشتند، به دست آورد. در این زمان سال پانزده هجری شروع شد و مسلمانان خود را برای نبرد

بزرگ تاریخ اسلام که آن را جنگ قادسیه می گویند آماده ساختند. حضرت شاه ولی الله دهلوی در ازالة الخفاء می نویسد: «به کوشش حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه در این جنگ فرقان اکبر در میان اسلام و کفر ظهورپذیر شد، وقتی جنگ به شروع شدن نزدیک شد، حال اضطراب حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه به نحوی بود که نبی اکرم صلی الله علیه و آله در جنگ بدر برای پیروزی مسلمین و شکست کفار دعای قنوت می خواند». حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه به تمام جوانب و اطراف فرمان داد تا سرباز استخدام کرده و به مدینه منوره اعزام دارند. حضرت سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه را که یکی از عشره مبشره بود، فرمانده تمام قشون عراق قرار داد و او را به تقوا، صبر و ثبات قدم توصیه فراوان کرد. حضرت سعد رضی الله عنه همراه با سی هزار نفر که از آن جمله هزار نفر از اصحاب و نود و نه نفر از اهل بدر بودند عازم عراق گشت.

در عراق به اندازه‌ای سپاه بود که آمار مجموع آن سربازان شصت هزار نفر ذکر شده است. از طرف دیگر، ایرانیان ملکه را معزول کردند و یزدگرد را بر تخت نشاندند، زیرا مرد کارهای جنگی را بهتر از زن می‌تواند انجام دهد. در نتیجه، خزاین و دفینه‌های شاهان قدیم بیرون آورده شدند و برای آمادگی و اسلحه‌سازی و استخدام لشکر ثروت بی‌شماری صرف شد و رستم قشون را همراه خود وارد کارزار کرد. بر رودخانه پل بست و از آن گذشت، حضرت سعد رضی الله عنه کثرت سپاه و ساز و برگ دشمن را به حضرت عمر رضی الله عنه نوشت. آن جناب در جواب نوشتند: «هیچ تردیدی به خود راه ندهید، و به ساز و برگ دشمن نیندیشید، رحمت‌های خداوندی را در نظر بگیرید». از قضای الهی آبله‌هایی بر جسم مبارک حضرت سعد رضی الله عنه بیرون آمده بطوری که آنحضرت نمی‌توانست از جای خود حرکت کند. و از طرف دیگر، یزدگرد در «مداین» نشسته بود و هر روز سپاه تازه‌ای را حرکت می‌داد. یزدگرد چندین پیک را جهت اطلاع از میدان جنگ گمارده بود، طوری که هر لحظه خبر از میدان جنگ به او برسد.

حضرت سعد رضی الله عنه در محل فرماندهی که در وسط قشون قرار گرفته بود، اقامت گزید و تمام سربازان خود را جمع کرد و برای آنان سخنرانی نمود و پیشگویی‌های فتح ایران را از احادیث رسول الله صلی الله علیه و آله به گوش تمام مجاهدان رسانیده و فرمود: من چهار بار تکبیر می‌گویم با اولین تکبیر، شما هم تکبیر بگویید، و اسلحه‌های خود را آماده سازید، در تکبیر دوم لباس‌های جنگی را بپوشید، و با تکبیر سوم صف‌های خود را منظم کنید و با تکبیر چهارم لا حول ولا قوة إلا بالله العظیم گویان بر دشمن حمله کنید. چنانکه این طور نیز شد و به طور متوالی سه روز و یک شب جنگ ادامه پیدا کرد. و شاید دنیا هرگز در خواب خود هم چنین معرکه و جنگ سختی را ندیده است. در تاریخ اسلام روز اول جنگ را «یوم الأرمات» و روز دوم را «یوم الأغواث» و روز سوم را «یوم العماس» و آخرین شب را «لیلة الهریر» نام نهاده‌اند. در «لیلة الهریر» حضرت سعد رضی الله عنه در جایگاه خود به دعا مشغول بود. سپاهان هر دو طرف سخت مشغول کار زار بودند و درهای جنت و جهنم باز شده بود، در نیمه شب از جانب خداوند بر دل حضرت سعد رضی الله عنه سکینه و نوید امداد غیبی نازل شد. الهام ربانی آمد و آن جناب در همان وقت مسلمانان را بشارت داد که مدد خدا نزدیک است و بادهای نصرت خواهد وزید.

در اثر این گفته ایشان دل مسلمانان قوت گرفت و با چنان نیرویی به قتل و غارت کفار مشغول شدند که افسانه‌های شهادت ایرانیان به خاک سپرده شد. تا این که صبح فرا رسید و کمی خورشید برآمد. هلال بن علقمه به قلب سپاه ایران نفوذ کرد و به رستم رسید و با یک حمله سر آن مغرور را از تن جدا کرده و بر نیزه گذاشت و فریاد برآورد: «إني قتلُ رستم» با بلندشدن این صداد در میان ایرانیان اضطراب پدید آمد. و جسم بی‌جان رستم در جلوی حضرت سعد رضی الله عنه انداخته شد. در این زمان ایرانیان پا به فرار گذاشتند. مسلمانان به تعقیب آنها پرداختند. تا حدی که آنها را نابود کردند و آمارگرفتن از کشته‌ها مشکل بود. مورخین تخمین زده‌اند که در این جنگ تعداد یکصد هزار ایرانی کشته شدند. و شش هزار مسلمان شهید شدند، و اموال غنیمت زیادی از

اشیاء عجیب و باارزش، به دست مسلمانان افتاد. و مصداق آیه قرآن مجید: ﴿وَأُخْرَى لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا﴾ [الفتح: ۲۱] بوقوع پیوست. حضرت سعد رضی الله عنه خمس مال غنیمت را جدا کرد و به دارالخلافه ارسال نمود. و بشارت پیروزی مسلمانان را به حضرت عمر فاروق نوشت. حضرت عمر فاروق اعظم سپاس و شکر پروردگار را با کلمات زیبایی بیان فرموده است.

هشتاد معرکه بین مسلمانان و ایرانیان بوقوع پیوست که بزرگ‌تر از همه همین بود که ذکرش گذشت، بعد از این سه الی چهار جنگ دیگر واقع شد سپس تمام ایران به تصرف مسلمین درآمد. و به جای کفر و آتش‌پرستی، ندای تکبیر برخاست، آتشکده‌ها خاموش شد. مساجد الله بنا گردید. سرزمینی که نسبت به فرمان و نامه رسول الله در آن گستاخی روا داشته شده بود، جای فرمانبرداران و مریدان آنحضرت صلی الله علیه و آله قرار گرفت و یزدگرد بعد از شکست قادسیه به «حلوان» گریخت. سپس به ری رفت و از آنجا معلوم نشد که به کجا رفت. پس از آن که عاجز شد، از خاقان ترک و فغفور چین طلب کمک کرد. و به این منظور ضمن عزیمت به طوس مهمان حاکم طوس شد و بعد با بیژن جنگید و شکست خورد و از آنجا هم گریخت به آسیابانی پناه برد. آسیابان او را کشت و تاج شاهی و لباس زرین او را از تنش درآورد. و جسم او را برهنه به دریا انداخت. یزدگرد، در آخر که از تمام جهات ناامید شده بود، با حسرت می‌گفت: ای کاش همان اول تسلیم مسلمانان می‌شدم. این بود سزای آن گستاخی و بی‌ادبی‌ای که نسبت به نامه مبارک سید الانبیاء صلی الله علیه و آله صورت گرفت!

در این جنگ امدادهای غیبی و وقایع عبرت‌آموز زیادی پدید آمد که برخی از آنها بیان می‌گردد:

۱- در «یوم الأرمات» مهراں حاکم آذربایجان با شأن عجیبی بر اسب تیزپایی سوار شد و وارد میدان کار زار گردید و گفت: امروز ما اعراب را پایمال می‌کنیم، همراهی که با او بود گفت: اگر خدا بخواهد! آن مغرور گفت: اگر خدا بخواهد یا نخواهد،

این کلمه را هنوز تمام نکرده بود که حضرت منذر بن حسان جنی نیزه‌ای به پهلویش زد، و او را نقش زمین کرد.

۲- در «یوم الأغواث» سواری از قشون ایرانیان با رجزخوانی بسیار به میدان آمد، مسلمانی لاغر و کوتاه‌قد به مقابل او رفت. سرباز ایرانی او را با یک ضربه از اسب به پایین انداخت و خود از اسب پیاده شد و بر سینه‌اش نشست، همین که خواست سر از تن او جدا کند، ناگهان اسب سرباز ایرانی گریخت و چون مهار اسب بر کمر او پیچیده بود، او را هم به دنبال خود کشید. آنگاه مسلمان از زمین برخاست و با یک ضربه او را روانه جهنم کرد.

۳- «یوم العمواس» عمرو بن معدیکرب به تنهایی به سپاه دشمن حمله کرد، به طوری که چند تن از پهلوانان دشمن را به جهنم گسیل داشت. سپاه دشمن بر او هجوم آورد، چنانکه اسب او کشته شد، آنگاه پای یکی از اسب‌های گریزان دشمن را گرفت، طوری که اسب از دویدن بازماند. وقتی سوار آن اسب قدرت او را دید، فرار را بر قرار ترجیح داد و بی‌درنگ از اسب پایین آمده گریخت. حضرت عمرو بن معدیکرب بر آن اسب سوار شد.

۴- در «روز اغواث» ابومحجن ثقفی که به جرم شرابخواری زندان بود به سلمی همسر سعد رضی الله عنه گفت: مرا از بند رها کن و اسب سعد و اسلحه او را به من بسپار، زیرا امروز دل من برای میدان جنگ بی‌قرار است. اگر من زنده ماندم قول می‌دهم نزد شما برگردم تا زندانم کنی. سلمی درخواست او را پذیرفت، ابومحجن وارد میدان جنگ شد و چنان رشادتی از خود نشان داد که تمام جنگجویان چشم به او دوخته بودند، به طوری که صدها پهلوان و دلاور ایرانی را به جهنم روانه کرد. در آن زمان مسلمانان تصور کردند که او فرشته‌ای است که برای کمک آن‌ها اعزام شده است. روز دوم که حضرت سعد از ماجرا اطلاع یافت، خیلی خوشحال شد و ابومحجن را خواست و فرمود: اکنون من تو را رها کردم و در آینده

شرابخواری به تو هرگز کیفر داده نخواهد شد، او جواب داد: به این چیز پلید (شراب) نزدیک نخواهم شد، چرا که پیش از این اگر من شراب را ترک کرده بودم، از ترس سزا و کیفر بود، ولی امروز فقط از ترس خدا آن را ترک می‌کنم.

۵- بعد از پایان جنگ قادسیه، ایرانیان پل رودخانه دجله را شکستند و کشتی‌ها را به کنار دریا کشیدند، تا سپاه اسلام داخل «مداین» نشود. حضرت سعد رضی الله عنه فرمود: پروایی نیست، نام خدا را یاد کرده، عدل و انصاف حضرت فاروق رضی الله عنه را وسیله قرار داده با اسب خود وارد رودخانه شد به محض این که اسب او وارد رودخانه شد، سپاه شصت هزار نفری مسلمانان نیز وارد رودخانه شدند. به ترتیبی که هر دو نفر از مسلمانان در کنار هم بودند. حضرت سلمان فارسی رضی الله عنه می‌فرماید: شصت هزار شهسوار اسلام بر سطح آب متحرک رودخانه دجله طوری دیده می‌شد که گویی در سبزه‌زار باغ قدم می‌زنند. و هرکجا که اسب‌ها خسته می‌شدند تپه یا زمین خشکی پدید می‌آمد. تا اسب‌ها بر روی آن آرامش یابند نه کسی در رودخانه غرق شد و نه از کسی چیزی گم گردید. همگی در یک لحظه از آن عبور کردند. فقط لیوان مجاهدی در رودخانه افتاد. زیرا ریسمانی که لیوان به او بسته شده بود، در امواج رودخانه قطع شد. همین که از رودخانه عبور کرد گفت: به خدا قسم چنین نمی‌شود که لیوان مرا امواج خروشان رودخانه ببرد. هنوز در این گفتگو بود که موجی از رودخانه آمد و لیوان را به ساحل انداخت. و آن روز در تاریخ عرب به نام «یوم الماء» معروف گشت. ایرانیان این تایید ربانی دور از عقل و باور را مشاهده کرده و «مداین» را تخلیه نمودند و مسلمانان بدون جنگ و خونریزی بر آن تسلط یافتند.

بر فردوسی به جهت این که رافضی بود این فتوحات عظیم مسلمانان، زوال سلطنت ایرانیان و شکست و هزیمت مجوسیان، بسیار سخت آمده است و تاب تحمل آن را نکرده و هنگام نوشتن احوال جنگ قادسیه در شاهنامه بغض مسلمانان و دشمنی با اعراب در هر لفظ او هویدا است، ابتدا او از طرف^(۱) خود برای زوال سلطنت ایران مرثیه‌ای نوشت که در آن کلمات بسیار توهین آمیزی نسبت به عرب‌ها روا داشته است. سپس در جای جای شاهنامه بر این توهین افزود^(۲). فردوسی این را هم تحمل نکرد که رستم سپهسالار ایران به دست سربازی معمولی کشته شده. بلکه حضرت سعد رضی الله عنه را قاتل وی معرفی کرد، درحالی که حضرت سعد نتوانست حتی در میدان جنگ قادسیه قدم

۱- فردوسی در شاهنامه چنین سروده است:

چنان بُد کجا سرفراز عرب	که از تیغ او روز گشتی چو شب
عمر آنکه بُد مومنان را امیر	ستوده ورا خالق بی نظیر
گزین سعد وقاص را با سپاه	فرستاد تا رزم جوید ز شاه
چو بخت عرب بر عجم چیره شد	همی بخت ساسانیان تیره شد
برآمد ز شاهان جهان را فقیز	نهان شد زرو گشت پیدا پشیز
دگرگون شد چرخ گردون بچهر	ز آزادگان پاک ببرد مهر

۲- اشعار شاهنامه از زبان یزدگرد:

همانا که آمد شما را خبر	که ما را چه آمد ز اختر بسر
از این مارخواران هوس چهرگان	ز دانایی و شرم بی بهره گان
نه گنج و نه نام و نه تخت و نه داد	همی داد خواهند گیتی بیاد
از این زاع ساران بی آب رنگ	نه هوش و نه دانش نه نام و نه ننگ
بشیر شتر خوردن و سوسمار	عرب را بجایی رسید است کار
که تخت کیانی کند آرزو	تفو بر تو ای چرخ گردون تفو

بگذارد، سپس مرثیه^(۱) قتل یزدگرد را طوری دردناک نوشته است که در حقیقت بیانگر کینه و تأثر قلبی اوست^(۲).

فتح شام و روم

فتوحات شام و روم مانند فتوحات عراق است. از سال ۱۴ هجری حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه نظر خود را به سوی شام و روم معطوف داشتند و تا سال ۲۲ هجری آن را تکمیل کردند. وقایع عجیب، غریب و تاییدات غیبی هر روز در این فتوحات هم پدید

۱- اشعارش در این موقع از این قرار است:

هم از لشکر او سواری نمود	بدینگونه بر تاجداری نمود
دریغ آن بر و شاخ و آن دست گرز	دریغ آن سر و تاج و بالا و برز
دریغ آن سوار جوان هژیور	دریغ آن سر و تخمه اردشیر
بپردی خبر زین به نوشیروان	تنومند بودی خرد باروان
جهاندار و دیهیم جوی تو را	که در آسیا ماهر وی تو را
برهنه به آب اندر انداختند	بدشمنه جگرگاه بشکافتند
روانش بدین سوگ بریان شود	همانا که آن خاک گریان شود

شاهنامه فردوسی / ۵۲۵

۲- اشعار این موقع از این قرار است:

با ایرانیان بر بیود آب تنگ	سه روز اندر آن جایگه بود جنگ
هم اسب گران مایه از کار زار	شد از تشنگی دست گردان زکار
زبان گشت اندر دهان چاک چاک	لب رستم از تشنگی شد چو خاک
از این سوی رستم و از آن سوی سعد	خروشی برآمد بکردار رعد
بشد سعد پویان ز جای نبرد	پوشید دیدار رستم زگردد
که خون اندر آمد ز ترکش بروی	یکی تیغ زد بر سر ترک وی
جهان جوی تازی بر او چیره گشت	چو رخسار رستم بخون تیره گشت

می آمد. در بعضی مواقع جنگ به وقوع می پیوست و بعضی از بلاد بدون جنگ به تصرف مسلمین در می آمد. بیت المقدس بدین نحو بدون جنگ به تصرف مسلمین در آمد. زیرا علمای یهود و نصارا گفته بودند که عمرو بن العاص بیت المقدس را نمی تواند فتح کند زیرا سیره و حلیه فاتح بیت المقدس در کتب ما به گونه ای نوشته شده است که با عمرو بن العاص رضی الله عنه منطبق نمی گردد. عمرو بن العاص رضی الله عنه حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه را از این ماجرا مطلع نمودند. آنگاه حضرت عمر عازم بیت المقدس شد و قتی به بیت المقدس رسید مسیحیان با مشاهده و ملاقات او فوراً در را گشودند و اظهار داشتند: این همان شخص است. ایشان در بیت المقدس در محل حضرت «جابه» درباری تشکیل داد که تمام افسران قشون در آن شرکت داشتند آنگاه احکام و شعائر اسلام را به طور کامل اعلان فرمود. مصر، اسکندریه، حلب، اهواز، آذربایجان و غیره هم با معرکه بزرگی فتح شدند و فتوحات خراسان و قسطنطنیه هم آغاز شد و در زمان حضرت عثمان تکمیل گشت.

سر انجام، وعده خداوند متعال به دست حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه ایفا شد و دین حق بر تمام ادیان غالب آمد و سرزمین تمام قدرت های بزرگ به تصرف مسلمانان درآمد و بر روی زمین هیچ قدرت و نیرویی که بر مسلمانان فایق آید، باقی نماند. «والحمد لله أولاً و آخراً».

کرامات حضرت فاروق اعظم

در احادیث نبوی همچنان که برای حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه کمالات دیگری بیان شده است، خوارق عادت نیز از او منقول است. خوارق عادات و مکاشفاتی که از ایشان به ظهور پیوسته، از اصحاب دیگر دیده نشده است. بزرگترین کرامت ایشان همان فتوحات بزرگی است که در اندک مدتی با وجود کمبود ساز و برگ جنگی حاصل شد. نیز از بزرگترین کرامات ایشان خدمات ارزنده ای است که برای اسلام انجام دادند. تأییدات و

امدادهای غیبی الهی که با سپاه و ارتش وی همراه بوده است، جزو کرامات ایشان به حساب می‌آید.

بنده در اینجا فقط چند مورد را در ذیل درج می‌کنم:

- روزی در مدینه منوره در حالی که خطبه جمعه را ایراد می‌کرد، دو یا سه بار فرمود: «یا ساریة الجبل» و بعداً خطبه را ادامه داد. تمام حاضرین در حیرت فرو رفتند که این جمله بی‌ربط چگونه بر زبان مبارکش جاری شد. ایشان به عبدالرحمن بن عوف علاقه زیادی داشت. حضرت عبدالرحمن رضی الله عنه از او پرسید که امروز شما در میان خطبه عبارت «یا ساریة الجبل» را به چه منظور بر زبان آوردید؟ وی از لشکری ذکر کرد که در نهبوند عراق مشغول به جهاد بود و فرمانده لشکر «ساریه» نام داشت. فرمود: ملاحظه کردم که این لشکر در دامنه کوه مشغول به جنگ است و قشون دشمن از جلو و عقب می‌آمد و آنان از او خبری نداشتند، با دیدن این وضع، نتوانستم خود را کنترل کنم و ساریه را صدا زدم که به سمت کوه بروند. بعد از چند روزی که قاصد ساریه آمد، جریان امر را بیان نمود که ما مشغول به جنگ بودیم، ناگهان ندای «یا ساریة الجبل» را شنیدیم، با شنیدن این آواز، به کوه پناه بردیم و پیروز شدیم.
- وقتی سرزمین مصر فتح شد، اهالی آن، نزد حضرت عمرو بن العاص رضی الله عنه فاتح مصر آمدند و گفتند: در این سرزمین تنها راه ارتزاق ما کشاورزی است که از رود نیل میسر می‌گردد و مرسوم است که هر سال یک دختر با کره که در حسن و جمال ممتاز باشد به رودخانه انداخته می‌شود و چنانچه این رسم بجا آورده نشود، آب دریا افزوده نخواهد شد و قحطی واقع می‌شود. حضرت عمرو بن العاص رضی الله عنه موضوع را برای حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه نوشت. ایشان در پاسخ فرمود: اسلام این گونه آداب وحشیانه را مجاز نمی‌داند و نامه‌ای خطاب به دریای نیل این گونه نوشت:

بسم الله الرحمن الرحيم

«این نامه بنده خدا عمر بن الخطاب به رود نیل در مصر است. اما بعد، اگر تو به اختیار خود جاری هستی ما به تو کاری نداریم و اگر به دستور خدا جاری هستی پس به نام خدا جاری باش.»

با انداختن این نامه، رود نیل رو به فزونی نهاد به طوری که سطح آب نسبت به سال‌های قبل حدود شش متر بالا آمد و از آن روز این رسم بد متوقف شد و از بین رفت.

- یک بار در حالی که قحط‌سالی بود، حضرت عمر فاروق رضی الله عنه دعای طلب باران خواند بلادرنگ، باران باریدن گرفت به طوری که چند نفر بادیه‌نشین از خارج آمدند و گفتند یا امیرالمؤمنین! ما، در فلان روز و فلان وقت در جنگل‌های خود بودیم که ناگهان ابری نمودار شد که از جانب آن این صدا شنیده می‌شد «أَتَاكَ الْغُوثُ أَبَا حَفْصِ أَتَاكَ الْغُوثُ أَبَا حَفْصِ» یعنی ای ابو حفص! برای تو باران آمد.

- هنگامی که اسود عنسی ادعای نبوت کرد، شخصی به نام عبدالله بن ثوب را گفت: به نبوت من اقرار کن. او گفت: من هرگز تو را پیامبر نمی‌دانم. اسود کذاب گفت: آیا به نبوت محمد صلی الله علیه و آله اعتراف داری؟ عبدالله بن ثوب گفت: آری، اسود با شنیدن این کلمه بسیار ناراحت شد دستور داد آتش بیفروزند و عبدالله را در آن انداخت، اما آتش بر او اثر نکرد. سرانجام، اسود او را از شهر بیرون راند. وی عازم مدینه شد، همین که داخل مسجد شد، حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه با دیدن او گفت: این همان شخص است که اسود خواست او را در آتش بسوزاند در حالی که خداوند متعال او را نجات داد. این واقعه را حضرت فاروق رضی الله عنه نه از کسی شنیده بود و نه در مدینه کسی از آن اطلاع داشت. سپس بلند شد و با عبدالله بن ثوب معانقه کرده فرمود: خدا را شکر که در این امت شبیه حضرت ابراهیم خلیل الله صلی الله علیه و آله را زیارت کردیم.

- هنگامی که قشون مسلمانان به دامنه کوه حلوان عراق رسید و برای نماز عصر اذان گفته شد، از کوه جواب اذان آمد و چون مؤذن گفت: «الله اکبر» جواب آمد «الله اکبر کبیرا» یعنی ای مؤذن تو بزرگی ذات بزرگی را بیان کردی، وقتی که مؤذن گفت: «أشهد أن محمداً رسول الله» جواب آمد: این همان پیامبر اکرم است که حضرت عیسی علیه السلام به او بشارت داده است. وقتی که از اذان فارغ شد، مسلمانان گفتند: ای شخص! خدا بر تو رحمت کند تو جنی یا فرشته یا بنده ای دیگر از بندگان خدا که آواز خود را به ما رساندی شکل خود را نیز به ما نشان بده، زیرا ما از اصحاب محمد صلی الله علیه و آله و فرستاده حضرت عمر بن الخطاب هستیم. با این گفته سنگی شکافته شد و پیرمردی نمودار گشت و بعد از سلام، گفت: اسم من «زیرت بن برثملا» یکی از اصحاب حضرت عیسی علیه السلام هستم که ایشان مرا تا زمان نزول خویش در اینجا رها کرده و برای درازی عمر من دعا نموده است. سلام مرا به حضرت عمر بن الخطاب رسانده، بگویند که قیامت نزدیک شده است. و سخنانی دیگر از این قبیل گفت و از نظر غایب شد هرچند که تلاش کردند او را نیافتند.
- روزی از خواب بیدار شده فرمود: در این وقت شخصی را می بینم که از نسل عمر پیدا شده و روش عمر را اختیار خواهد کرد. این اشاره به سوی عمر بن عبدالعزیز رحمته الله بود که از نواده فرزندشان حضرت عاصم است.
- روزی حضرت علی مرتضی علیه السلام خواب دیده بود که نماز فجر را پشت سر رسول خدا صلی الله علیه و آله می خواند و آنحضرت پس از نماز به محراب تکیه زد و نشست. دختری یک طبق خرما خشک آورد و پیش آنحضرت صلی الله علیه و آله گذاشت. ایشان یک دانه برداشت و در دهان من نهاد، بعداً یکی دیگر برداشت باز در دهان من نهاد، آنگاه بیدار شدم و دلم از شوق زیارت رسول خدا صلی الله علیه و آله لبریز و دهانم از مزه خرما شیرین بود. پس از آن وضو گرفته در مسجد حاضر شدم و پشت سر حضرت عمر رضی الله عنه نماز صبح خواندم و او به همان نحو بر محراب تکیه داد و نشست، من خواستم

- که خواب خود را بیان کنم. اما پیش از این که چیزی بگویم، زنی آمد و یک طبق خرما در دست داشت بر در مسجد ایستاد و آن طبق را جلو حضرت عمر رضی اللہ عنہ گذاشت و رفت او به همان نحو دو دانه خرما یکی بعد از دیگری برداشته در دهان من نهاد و بقیه را در میان اصحاب تقسیم نمود، خواستم که بیشتر به من بدهد، او فرمود که ای برادر! اگر رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم از این بیشتر به شما می داد من نیز می دادم. حضرت علی رضی اللہ عنہ می فرماید: من به حیرت فرو رفتم که آنچه من در خواب دیده ام همه برای او معلوم است. فرمود: ای علی! مؤمن بانور ایمان می بیند. گفتم: ای امیرالمؤمنین! شما راست می گویی، من به همین نحو خواب دیده ام. و از دست شما هم، خرما همان لذت و ذائقه را داشت که از دست رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم رسیده بود.
- در روز جمعه خطبه ای خواند و در آن، یادی از حضرت رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم و حضرت ابوبکر رضی اللہ عنہ کرد و فرمود: من خواب دیدم که مرغی آمد و بر من سه بار متقار زد و من تعبیر آن را چنین می دانم که مرگ من نزدیک است.
 - در زمان خلافتش زلزله ای آمد و زمین پیوسته حرکت می کرد. ایشان حمد و ثنای خدا را بیان کرد و تازیانه ای بر زمین زد و فرمود: آرام باش! آیا من بر روی تو عدل و انصاف برقرار نکرده ام؟ فوراً زلزله متوقف شد.
 - در زمان خلافت حضرت عثمان، حضرت زید بن خارجه رضی اللہ عنہ وفات نمود وقتی او را کفن پوشانیدند، از سینه اش زمزمه آهسته ای بگوش رسید آنگاه به سخن درآمد و گفت: «أحمد أحمد في الكتاب الأول صدق صدق أبو بكر الصديق الضعيف في نفسه القوي في أمر الله في الكتاب الأول: صدق، صدق عمر بن الخطاب القوي الأمين، في الكتاب الأول: صدق، صدق عثمان بن عفان على منهاجهم مضت أربع

وبقيت سنتان أتت الفتنة وأكل الشديد الضعيف وقامت الساعة وسيأتيكم خبر بئر أريس وما بئر أريس»^(۱).

و بعد از او شخص از قبیله بنی خطم هم فوت کرد و بعد از پوشانیدن کفن به حرف آمد و گفت: «إن أخابني الحارث بن خزرج صدق»^(۲).

• حابس بن سعد طایبی خواب دیده بود که خورشید و ماه دارند باهم نزاع می کنند و با هریک چند ستاره همراه است. این خواب خود را برای حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه بیان کرد. ایشان پرسید: شما همراه کدامیک بودید؟ گفت: من همراه ماه بودم. حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه فرمود: از این به بعد تو را برای هیچ مسئولیتی منصوب نمی کنم. زیرا تو همراه نشان تاریکی بودی. چنانکه وی در جنگ صفین در سپاه حضرت معاویه رضی الله عنه بود و در آن جنگ شهید شد؟

• از سوراخ کوهی آتشی برمی خاست به هر جایی که می رسید همه چیز را می سوزاند و خاکستر می کرد. این آتش در عهد حضرت عمر فاروق رضی الله عنه نیز پدید آمد، وی حضرت ابوموسی اشعری رضی الله عنه یا تمیم داری را دستور داد تا برود و آتش را در سوراخش بازگرداند، چنانکه حضرت ابوموسی به آنجارت و آتش را به وسیله چادر خویش به سمت سوراخ هدایت نمود تا این که داخل سوراخ شد. و پس از آن اصلاً پدید نیامد.

۱- ترجمه: احمد، احمد، احمد در کتاب گذشته راستگو است ابوبکر که در کارهای خود ضعیف و در امور خدا قوی بود در کتاب گذشته راست است - عمر بن خطاب که خیلی قوی و امین است در کتاب اول راست است عثمان بن عفان بر روش آن سه است که بر آن چهار سال گذشته و دو باقی است. فتنه نزدیک آمده و صاحب قدرت ضعیف را خورد قیامت برپا شد. نزدیک است که بیاید - خبر بیر اریس (نام چاهی است) و آن خبر بزرگی است. (و در همین چاه انگشتی رسول خدا صلی الله علیه و آله از دست حضرت عثمان رضی الله عنه افتاد).

۲- نصر بن حارث بن خزرج یعنی زید بن خارجه آنچه گفته حق و راست گفته است.

- باری شخص عجمی در مدینه منوره در جستجوی فاروق اعظم رضی الله عنه می گشت. کسی اطلاع داد که ایشان به صحرا رفته اند و در این لحظه ممکن است در خواب باشند. چنانکه او به طرف صحرا رفت و دید که آن جناب روی زمین خوابیده و تازیانه زیر سر نهاده است. در دل تصور کرد که در تمام جهان از وجود این شخص فتنه به پا است و کشتن او بسیار آسان است. با این اراده شمشیر از نیام برکشید. در همین لحظه دو شیر نمودار گردیده بر وی حمله ور شدند، او چیغ و فریاد کشید، حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه بیدار گشت. و آن شخص تمام حکایت را بازگو کرد و سپس مسلمان شد.
- باری سپاه ایشان در مکان بسیار دوری مشغول جهاد بود. روزی آن جناب در مدینه نشسته بود ناگهان گفت: «یا لَبَّيْكَاه!» احدی درک نکرد که این چه رمزی است تا این که آن لشکر برگشت و فرمانده آن توضیح فتوحات را بیان کرد. ایشان فرمودند: این گفتگو را رها کن حال شخصی را اطلاع بده که به آبش فرستادی بر او چه گذشت؟ سپه سالار لشکر گفت: قسم به خدا! ای امیرالمؤمنین! من نسبت به وی سوء قصدی نداشتم. حقیقت این است که ما به آبی رسیدیم که از عمق آن اطلاعی نداشتیم تا بتوان از آن عبور کرد. من او را جهت مشخص کردن عمق آب فرستادم که شدت سرما در وی اثر انداخت. فریاد کشید و اعمرراه! و اعمرراه! و از دنیا رفت. زمانی که مردم این قصه را شنیدند، دانستند که لبیک آن روز به خاطر همین مظلوم بوده است. سپس حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه به آن فرمانده فرمود که اگر این اندیشه به خاطر نمی آمد که این عمل من پس از من به یک قانون تبدیل می شود، دستور می دادم سر از تنت جدا کنند. اکنون برو به اهل و عیال او دیه پرداز و پس از این رنگت را نبینم زیرا نابودی مسلمانی نزد من از قتل چند کفار گرانتر است.

• روزی که حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه رحلت فرمودند، اشعار ذیل از یک هاتف غیبی به سمع رسید. اما گوینده دیده نشد.

لیک علی الإسلام من کان باکیا فقد أوشکوا هلکی وما قدم العهد
وَأدبرت الدنيا وأدبر خیرها وقد ملها من کان یؤمن بالوعد

مفهومش چنین است: باید بگریید بر اسلام. کسی که می‌خواهد بگریید زیرا زمانه خیلی نگذشته که مردم به هلاکت رسیدند: خیر و برکت رخصت کرد و مردمان نیکوکار در آن پریشان ماندند.

سخنان گهربار حضرت فاروق اعظم

حق این است که اگر سخنان ایشان گردآوری شوند، کتابی ضخیم تألیف می‌گردد و اگر مجموعه‌ای از کلام ایشان که در إزالة الخفاء وجود دارد، تدوین گردد، به اندازه چند برابر حجم نهج البلاغة خواهد رسید. بازهم این تفاوت وجود دارد که بیشترین قسمت نهج البلاغة ساختگی است که به سوی حضرت علی مرتضی رضی الله عنه نسبت داده‌اند. و در آن، تعلیمات دینی و مذهبی اندکی وجود دارد، زیرا بیشتر شامل حکایات مختلف و شکوه‌هایی از مردم است و به علت به کاربردن لغات نامأنوس، مشکل شده و منافی با مقام والایی چون مقام حضرت علی مرتضی است. برخلاف سخنان حضرت عمر فاروق رضی الله عنه که هیچیک از این وجوهات در او یافت نمی‌شود. نه قصه‌ای در آن وجود دارد و نه شکوه‌ای، فقط مشتمل بر تعلیمات ویژه مذهبی است. و عبارتش به قدری شیوا و ساده است که هرکس بر فهم معانی آن به آسانی دست خواهد یافت.

در «ازالة الخفاء» دو رساله مستقل، از اقوال و آثار ایشان موجود است. یکی مشتمل بر مسائل فقهی از کتاب الطهارة تا کتاب المیراث است که تمام تعلیمات ایشان به ترتیب ابواب فقه جمع شده‌اند. دومی متعلق به عرفان و تصوف که شامل مطالبی از مهمات

تصوّف و معارف سلوک است و آنچه نسبت به تفسیر آیات است جدا است و کلمات متفرقه آن هم جداگانه است. در اینجا نمونه‌هایی از کلمات متفرقه بیان می‌شود:

- به تمام استانداران خود دستورالعملی صادر نمود که در آن آمده است: مهم‌ترین کار شما از نظر من نماز است. کسی که نماز را برپا داشته دین خود را برپا داشته است و شخصی که نماز را ضایع کرد، چیزهای دیگر را به درجه اولی ضایع خواهد کرد. نماز ظهر را وقتی ادا کنید که سایه یک ذارع باشد تا برابر یک قامت و عصر را وقتی که خورشید بلند باشد و زرد نگردد و سواری بتواند مسافت سه فرسخ را قبل از غروب طی کند و نماز مغرب را به مجرد غروب آفتاب بخوانید و نماز عشاء را بعد از غایب شدن شفق تا گذشت یک سوم شب و کسی که پیش از نماز عشاء بخوابد، خدا کند چشم‌هایش آرام نیابند و نماز صبح را طوری ادا کنید که هنوز ستارگان رویت شوند (یعنی در تاریکی فجر).
- مهم‌ترین عبادات این است که مردم فرایض را ادا نموده از منهیات باز آیند و نیت خود را با خدا درست کنند.
- تا زمانی که بر آنحضرت صلی الله علیه و آله درود فرستاده نشود، دعا در وسط آسمان و زمین معلق است.
- به حضرت ابوموسی اشعری رضی الله عنه نوشت: صبر بر دو گونه است: یکی هنگام فرارسیدن مصیبت و دیگری بر ترک معصیت که نوع دوم آن افضل و مدار ایمان است.
- خداوند بر آنکس رحم نمی‌کند که او بر دیگران رحم نکند و خطای آنکس را نمی‌بخشد که او از سر خطای دیگران نمی‌گذرد.
- در آخرین وصیت خود فرمود: مواظب باشید که از کتاب الله غفلت نورزید و تا هنگامی که از آن پیروی می‌کنید، گمراه نخواهید شد و در نظر داشته باشید که در اکرام و اعزاز مهاجرین کوتاهی نورزید، زیرا مسلمانان رو به ازدیاداند، اما

مهاجرین را هم مدنظر داشته باشید که ایشان مأوی و ملجأ اسلام‌اند و بادیه نشینان را در نظر داشته باشید که اصل شمایند. معاهداتی که با کفار اهل ذمه منعقد می‌کنید بر آن پای‌بند باشید.

- من در میان شما دو چیز گذاشته و رحلت می‌کنم و مادامی که این دو چیز در میان شما است تا آن موقع بر خیر خواهید ماند: یکی انصاف هنگام قضاء، و دوم انصاف هنگام تقسیم، و من شما را بر سر جاده‌ای گذاشته و می‌روم که بر آن اثر قدم‌هایی نقش بسته است و اگر فرد نگویند بختی راه انحراف اختیار کند، بدانید که از راه حقیقت دور خواهد شد.

- به اهل شام حکمی صادر نمود با این مضمون: فرزندانان را اسب‌سواری و تیراندازی و شناگری بیاموزید و نگذارید سبب بی‌آبرویی خود و دیگران شوند.

- کسی که خود را از مواضع تهمت باز ندارد، اگر کسی بر او بدگمان شود، او را ملامت نکند. کسی که راز خود را پوشیده نگاه می‌دارد، کار او در اختیار خود او خواهد ماند.

- سه چیز محبت تو را در دل برادرت پایدار خواهد کرد:

- ۱- پیش قدمی در سلام.

- ۲- خواندن مردم به اسمی که مورد پسندش باشد.

- ۳- جای دادن او در جلسه.

- سخنی تر از همه کسی است که عطیه‌اش به شخصی برسد که او چیزی به او نداده است و حلیم و بردبارتر از همه کسی است که از جور ظالم درگذرد.

- طمع سبب فقر می‌شود و قناعت استغناء می‌آورد و در هرکاری جز کارهای خیر و اخروی، درنگ کردن و تأنی بهتر است.

- هرگاه بنده‌ای به خاطر خدا تواضع اختیار کند، خداوند حکمت او را بلند خواهد کرد و او در نظر خودش حقیر است، اما مردم برای او احترام خاصی قایل خواهند شد.
- زلزله در زمین از کثرت زناء و قحطی و خشکسالی، از جور و ظلم حکام پدید می‌آید.
- هرکس می‌خواهد زندگی خود را به کامرانی بگذراند، باید پس از وفات پدر، با دوستانش حسن سلوک اختیار کند.
- به کسی نصیحت کرده فرمود: کاری کن که وقتی مردم تو را می‌بینند، خجل نباشی.
- از مجالس علما بازمانید، زیرا خداوند متعال مقامی بالاتر از مقام علما نیافریده است.
- علم بیاموزید و از آن، سکینه، وقار و حلم، یاد بگیرید.
- هرگاه عالمی را دیدید که دل به دنیا بسته است، به سخن او در امور دین اعتماد نکنید.
- مرگ یک عالم از مرگ هزار عابد قائم اللیل و صائم النهار بزرگ‌تر است.
- در نزد توبه‌کنندگان بنشینید که قلوب ایشان نرم است.
- روزی از احنف بن قیس پرسید: جاهل‌تر از همه کیست؟ او گفت: کسی که آخرت را به دنیا بفروشد. ایشان فرمود: آیا جاهل‌تر از این را به تو نشان بدهم؟ او کسی است که آخرت خود را در عوض دنیای دیگران بفروشد.
- فرمانی به نام ابوموسی اشعری رضی الله عنه ارسال داشته که در آن، چنین مرقوم بود: وظیفه تو این است که کار امروز را به فردا وامگذار و هرگاه دنیا و آخرت در مقابل یکدیگر قرار گیرند، آخرت را اختیار کن، زیرا دنیا فانی است و علم کتاب الله حاصل کن زیرا در آن، چشمه‌های دانش و بهار دل‌ها وجود دارد.

- اگر دنیا را حاصل کنید، زندگی آزادانه می‌شود و هرگاه گناه کم کنید مرگ آسان می‌گردد.
 - قرض دادن به مردم را نشانهٔ بخل می‌شمردیم و به نیازمندان به رایگان می‌دادیم.
 - بیشتر دست بچه‌های کوچک را می‌گرفت و می‌فرمود: برای من دعای خیر کنید زیرا شما هنوز مرتکب گناه نشده‌اید.
 - در آخر عمر، اکثر این دعا را می‌خواند: خدایا شهادت را نصیبم کن و در شهر پیامبرت مرا بمیران.
 - در اواخر، این شعر را می‌خواند:
- ظُلومَ لِنَفْسِي غَيْرَ آتِي مُسْلِمَ أَصْلَى الصَّلَاةِ وَأُصُومَ!**
- «من بر جان خود بسیار ظلم‌کننده‌ام، اما مسلمانم و همهٔ نمازها را می‌خوانم و روزه می‌گیرم».
- پس از مجروح شدن در حالی نماز می‌خواند که خون از زخم‌هایش جاری بود و می‌فرمود: کسی که نمازش فوت شود از دین بهره‌ای ندارد. در آخرین لحظات زندگی، چهرهٔ انور را بر زمین گذاشته فرمود: عمر هلاک خواهد شد اگر پروردگارش خطاهای او را نبخشد.

شهادت حضرت فاروق اعظم

شهادت حضرت عمر فاروق رضی الله عنه برای جهان اسلام از آن مصیبت‌هایی است که جهان اسلام مانند آن را ندیده و نخواهد دید.

روزی که او مشرف به اسلام شد، شوکت و عزت دین الهی روز به روز رو به فزونی نهاد. و در دوران خلافتش کارهایی را انجام داد که چشم فلک نظیر آنها را به خود ندیده است. و روزی که ایشان دنیا را بدرود گفتند، بخت و اقبال مسلمین هم رو به افول نهاد. حادثهٔ شهادت ایشان بطور اختصار از این قرار است:

وقتی که از آخرین سفر حج خود برگشتند، در «وادی محصب» چادر خود را پهن کرده روی آن دراز کشیدند. آنگاه به سوی ماه نظر انداخت. چون درخشندگی و قرص آن برایش هویدا و نمایان شد، فرمود: بنگرید این در ابتدا ضعیف بوده تدریجاً بزرگ شده کامل گردیده، همین است حال همه چیزها در دنیا، سپس چنین دعا کرد: بار خدایا! رعیت من افزون گشته و من ضعیفم و پیش از این که از من نسبت به امور خلافت کوتاهی سرزند، مرا از این جهان بردار.

بعد از ورود به مدینه منوره در خواب دید که مرغی سرخ رنگ سه باز شکمش را منقار زد، این خواب را برای مردم بیان کرده فرمود: وقت مرگ من نزدیک است. پس از این واقعه، روزی حسب معمول زودتر برای نماز فجر به مسجد تشریف برده تازیانه‌ای در دست داشت و کسانی را که در خواب بودند، با تازیانه خویش بیدار می‌کرد و دستور می‌داد صفوف نماز را برابر کنند و نماز را شروع می‌فرمود و در نماز سوره‌های طولانی می‌خواند. در آن روز هم طبق معمول عمل فرمود و نماز را شروع کرد. فقط تکبیر گفته بود که یک کافر مجوسی ایرانی بنام «ابو لؤلؤ، فیروز ملعون» غلام مغیره بن شعبه که خنجری زهرآلود در دست داشت، و در محراب مسجد پنهان شده بود، با خنجر خود سه ضربه کاری بر شکم مبارک ایشان فرود آورد. ایشان بی‌هوش شده بر زمین افتاد.

حضرت عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه جلو رفته به جای ایشان امامت نمود و نماز را مختصر خوانده سلام داد. ابولؤلؤ خواست به نحوی از مسجد بیرون رفته بگیریزد. اما صفوف نمازگزاران مانند دیواری حایل بود که عبور از آنها کار آسانی نبود. بنابراین، او حمله به صحابه را آغاز کرد و سیزده نفر از صحابه را مجروح ساخت که از آن جمله هفت نفر شهید شدند. در این اثناء، نماز به پایان رسید و ابولؤلؤ دستگیر شد. چون خود را اسیر یافت با همان خنجر خودکشی کرد. این حادثه بسیار وخیمی بود که روی داد. اما احدی نماز را نشکست و با کمال اطمینان نماز به پایان رسانده شد. بعد از نماز، مردم حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه را برداشته به منزل بردند. پس از لحظاتی به هوش آمد و در

همان حال، نماز صبح را ادا نمود. نخست پرسید: قاتل من کیست؟ حضرت عباس رضی الله عنه فرمودند: ابولؤلؤ کافر مجوسی. چون این را شنید با آواز بلند تکبیر خواند. به طوری که آوازش بیرون از خانه رفت و فرمود: خدا را شکر که شهادت من به دست کافری اتفاق افتاد.

روزی ابولؤلؤ به محضر حضرت فاروق رضی الله عنه شکایت کرده بود که خواجه من بر من مالیات زیادی مقرر کرده است. شما دستور بفرمایید تا مقداری کم کند. آن جناب از مقدار آن پرسید و فرمود: دارای چه شغلی هستید؟ گفت: سنگ آسیا می‌سازم. ایشان فرمودند: این مالیات نسبت به این شغل خیلی زیاد نیست، زیرا کسی دیگر غیر از تو این شغل را انجام نمی‌دهد، باز آن جناب فرمود: برای من هم یک جفت سنگ آسیا درست کن. گفت خیل خوب برای شما سنگ آسیایی درست می‌کنم که در تمام جهان مشهور گردد! آنحضرت فرمودند: ببینید این برده مرا به قتل تهدید می‌کند. کسی عرض کرد یا امیرالمؤمنین! دستور بفرمایید تا همین حالا دستگیر شود. ایشان فرمودند: آیا پیش از ارتکاب جرم کیفر داد شود؟ از آن لحظه ابولؤلؤ در فکر خنجرساختن و زهرآلودکردن آن برآمده بود. حادثه شهادت فاروق اعظم رضی الله عنه در تمام مدینه آشوب برپا کرد و تمام مهاجرین و انصار در اطراف و اکناف نشسته، می‌گفتند: کاش خدا از عمر ما کم می‌کرد و به شما می‌داد و شما را برای خدمت به اسلام باقی می‌گذاشت.

برای مداوا و معالجه ایشان کوشش لازم به کار برده شد، اما هیچ تدبیری مؤثر نیفتاد. وقتی صحابه از زنده ماندن آن جناب مأیوس گشتند، به حسرت عجیبی مبتلا شدند. و به محضر ایشان حضور یافته، عرض کردند: یا امیرالمؤمنین! خداوند تو را جزای خیر دهد، شما از کتاب الله پیروی کرده بر سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله عامل بوده‌اید. سپس ایشان حضرت صهیب رضی الله عنه را به جای خود امام جماعت نماز، مقرر کرده فرمودند: بعد از وفات من در ظرف سه روز، خلیفه را انتخاب کنید. سپس به فرزند خویش حضرت عبدالله دستور داد که به محضر حضرت ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها رفته از طرف من سلام عرض کنید و

بگویید: آرزوی قلبی من این است که همراه دو رفیقم مدفون گردم و اگر این امر برای شما زحمتی ایجاد می‌کند، «جنت البقیع» برای من خوب است.

حضرت عبدالله در محضر عایشه حضور یافته و پیغام حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه را به ام المؤمنین رسانید. عایشه صدیقه فرمود: آنجا را برای خود نگه داشته بودم، اما او را بر خود ترجیح می‌دهم. وقتی این خبر خوش را عبدالله آورد، حضرت عمر رضی الله عنه بسیار خوشحال شد و فرمود: بزرگ‌ترین آرزوی من همین بود خدا را شکر که این را هم تکمیل نمود. بعد از این، حالت نزع شروع شد. در همین حال، نوجوانی حاضر شد که ازارش پایین‌تر از استخوان ساق پا بود، به او فرمود: برادرزاده! ازار را از آنجا بالا بر که در این صورت لباس نظیف می‌ماند و از خدا هم اطاعت می‌شود. وقتی جنازه ایشان برای نماز آورده شد، حضرت علی رضی الله عنه فرمود: من قبلاً اینگونه فکر می‌کردم که محل دفن شما هردو، در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله خواهد بود. زیرا شنیدم که آنحضرت صلی الله علیه و آله در هر کاری شما هردو را همراه یکدیگر ذکر می‌کرد. حضرت علی رضی الله عنه می‌فرمود: من از خدا می‌خواستم که خدایا نامه اعمال مرا مانند نامه اعمال عمر بن خطاب رضی الله عنه بگردان.

در ۲۷ / ذوالحجّه، روز چهارشنبه مجروح شدند و بعد از پنج روز در یکم محرم، روز یکشنبه در سن ۶۳ سالگی از این جهان رخت سفر بربستند. رضی الله تعالی عنه وأرضاه.

حضرت صهیب رضی الله عنه بر وی نماز جنازه خواند. و پیکر پاک ایشان را در روضه مخصوص نبوی در کنار ابوبکر صدیق رضی الله عنه دفن گردید (در این روضه مقدسه فقط سه قبر وجود دارد یکی متعلق به رسول خدا صلی الله علیه و آله، دوم قبر ابوبکر صدیق رضی الله عنه که سر آن برابر با دوش پیامبر اقدس است. سوم قبر حضرت عمر فاروق رضی الله عنه که در جانب پایین‌تر قرار گرفته است).

آیات و احادیثی در فضایل حضرت فاروق اعظم

علاوه بر آیاتی که عموماً شامل مدح و ثنای صحابه یا مهاجرین می‌باشد، آیات فراوان دیگر در قرآن مجید نازل شده است که بطور خاص مشتمل بر فضایل حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه می‌باشند و این از خصایص ایشان است که آیات زیادی در موافقت و تایید نظر آنحضرت نازل شد و بدین طریق خداوند اعلام نمود که فطرت و طبیعت ایشان با ملاء اعلیٰ ارتباط و پیوستگی دارد. به آیاتی چند در این خصوص توجه شود.

۱- آیه اظهار دین که در سه جا از قرآن وجود دارد و خداوند در این آیه مقصد و هدف بعثت حضرت رسول صلی الله علیه و آله را بیان فرموده است که آیین برحق، بر تمام مذاهب جهان غلبه حاصل کند. بدیهی است که این مقصد به پایه تکمیل نمی‌رسید مگر آنکه دو سلطنت بزرگ جهان، ایران و روم (که بر اثر وجود آن دو، کفر و اهل کفر هیبت و شوکت خاصی یافته بودند) از بین رفته، تحت تسلط مسلمانان قرار گیرد. گویا مقصد بعثت رسول خدا را فتح ایران و روم قرار داده است. و این مقصد در زمان حیات آنحضرت صلی الله علیه و آله حاصل نشد، بلکه به دست حضرت عمر فاروق رضی الله عنه به پایه تکمیل رسید و در عهد خلافت ایشان هر دو سلطنت، به تصرف مسلمانان درآمدند. لذا تصور کنید که چه فضیلت بزرگی برای فاروق اعظم در این آیه ذکر شده و آن این است که به دست ایشان مقصد بعثت آنحضرت صلی الله علیه و آله کامل گشت.

در تفسیر آیه اظهار دین رساله‌ای مستقلی تألیف کرده‌ام، لذا اگر کسی می‌خواهد استدلالات مفصل آن را ملاحظه نماید به آن رساله مراجعه کند.

۲- آیه دعوت اعراب در سوره ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا ﴿۱﴾ [الفتح: ۱] که در آن خداوند متعال پیشگویی فرموده است که ای پیامبر! به آن بادیه‌نشینانی که در حدیبیه همراه شما نیامده بودند، بگویید که نداده‌اند ای شما را به جنگ با قومی جنگجو فرا می‌خواند، پس اگر شما از او اطاعت کردید به ثواب بزرگی نایل می‌شوید. در غیر این صورت بر شما عذاب نازل خواهد شد. این پیش‌بینی در

زمان حضرت فاروق رضی الله عنه وقوع یافت که ایشان آن بدوی‌ها را به جنگ ایران دعوت نمود.

حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه به بارگاه خداوند، دارای مقامی هستند که بر اطاعت ایشان، قرآن وعدهٔ ثواب می‌دهد و یاغیان او را خداوند به عذاب الیم تهدید نموده است. در تفسیر این آیه هم مستقلاً رساله‌ای وجود دارد که از ملاحظه آن به استدلالات مفصلی می‌توان پی برد. علاوه بر این دو آیه، آیات دیگری هم هست. اما به عنوان نمونه همین قدر کافی است.

۳- آرزوی بزرگ حضرت عمر فاروق رضی الله عنه این بود که به ازواج مطهرات دستور حجاب داده شود، چنانکه در قرآن مجید حکم حجاب نازل گردید. ایشان بارها این آرزوی خود را اظهار می‌کرد که مقام ابراهیم مصلی قرار گیرد. سرانجام، در قرآن دستور داده شد که مقام ابراهیم را مصلی قرار دهید. نسبت به اسرای بدر نظر آن جناب این بود که از آنان فدیة وصول نشود، بلکه همگی به قتل برسند. چنانکه این نظر با نزول قرآن مورد تایید قرار گرفت. آرزوی بزرگی برای حرمت شراب داشتند. تا این که در قرآن حکم حرمت شراب نازل شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله را از نماز جنازهٔ منافقین بازداشتند. در نهایت در این خصوص دستور قرآنی صادر شد با این عبارت که ﴿وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰ أَحَدٍ مِّنْهُمْ مَّتَّ أَبَدًا﴾ [التوبة: ۸۴].

پیش از مشروعیت آذان، آن جناب به محضر آنحضرت صلی الله علیه و آله عرض کرده بود که یا رسول الله! برای اطلاع مردم از نماز باید چاره‌ای اندیشید، آنگاه وحی الهی اذان را تعلیم داد. خلاصه بسیاری، از احکام شرعی و وجود دارد که طبق نظر و خواست ایشان نازل شده است. بعضی از علما کتاب‌های مستقلی در این موضوع نگاشته‌اند و تمام احکام از این قبیل را جمع آوری کرده‌اند.

احادیث

۱- «عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: يَا ابْنَ الْخَطَّابِ، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، مَا لَقَيْكَ الشَّيْطَانُ سَالِكًا فَجًّا غَيْرَ فَجِّكَ» [متفق عليه] وفي رواية الترمذي: «إِنَّ الشَّيْطَانَ لَيَخَافُ مِنْكَ يَا عُمَرُ».

ترجمه: از حضرت سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: ای فرزند خطاب! قسم به آن ذاتی که جان من در قبضه قدرت او است، شیطان هرگاه تو را در راهی ببیند که می‌روی آن را رها کرده از راه دیگری می‌رود. یعنی ای عمر همانا شیطان از تو می‌ترسد، از این حدیث معلوم شد که شیطان نمی‌تواند در هیچ کاری از کارهای عمر مداخله کند (اگرچه این صفت عصمت نیست، اما در نزدیک به عصمت بودنش چه تردیدی هست؟).

۲- «عَنْ جَابِرِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: دَخَلْتُ الْجَنَّةَ، فَإِذَا أَنَا بِالرَّمِيصَاءِ، امْرَأَةٍ أَبِي طَلْحَةَ، وَسَمِعْتُ خَشْفَةً، فَقُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ قَالَ: هَذَا بِلَالٌ، وَرَأَيْتُ قَصْرًا بِفِنَائِهِ جَارِيَةٌ، فَقُلْتُ: لِمَنْ هَذَا؟ فَقَالَ: لِعُمَرَ، فَأَرَدْتُ أَنْ أَدْخُلَهُ فَأَنْظَرَ إِلَيْهِ، فَذَكَرْتُ غَيْرَتَكَ. فَقَالَ عُمَرُ: يَا بِي أَنْتَ وَأُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَعَلَيْكَ أَعَارُ». [متفق عليه].

ترجمه: از حضرت جابر روایت است که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: من وارد جنت شدم رمیصاء زن ابو طلحه را آنجا دیدم و صدای کفشی به گوشم رسید. گفتم این کیست؟ فرشته‌ای گفت: این بلال است. قصری دیدم سؤال کردم که این مال کیست؟ گفتند مال عمر بن خطاب است، خواستم که داخل آن شوم و او را ببینم به یاد غیرت افتادم، عمر رضی الله عنه گفت: ای رسول خدا! مادر و پدرم قربان تو باشند آیا من بر تو غیرت می‌ورزم؟

۳- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: بَيْنَمَا أَنَا نَائِمٌ رَأَيْتُ النَّاسَ عُرْضُوا عَلَيَّ، وَعَلَيْهِمْ قُمْصٌ، مِنْهَا مَا يَبْلُغُ الثَّدْيِ، وَمِنْهَا مَا دُونَ ذَلِكَ، وَعُرِضَ عَلَيَّ عُمَرُ وَعَلَيْهِ قَمِيصٌ يَجْرَهُ، قَالُوا: فَمَا أَوْلَتْهُ ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: الدِّينَ» [متفق عليه].

ترجمه: از حضرت ابو سعید خدری رضی الله عنه روایت است که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: یکبار در خواب دیدم که مردم بر من عرضه شدند در حالی که قمیص (پیراهن) پوشیده بودند. قمیص یکی تا سینه‌اش بود و دیگری بلندتر و عمر بن خطاب که بر من عرضه شد پیراهنی پوشیده بود که آن را بر زمین می‌کشید، مردم گفتند یا رسول الله! آن را چه تعبیر نمودی؟ فرمود: دین. معلوم شد که عمر رضی الله عنه سراپا دین بود و حتی دینش از وجود و هستی او هم بیشتر بود.

۴- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: لَقَدْ كَانَ فِيمَا قَبْلَكُمْ مِنَ الْأُمَمِ مُحَدِّثُونَ، فَإِنْ يَكُ فِي أُمَّتِي أَحَدٌ، فَإِنَّهُ عُمَرُ» [متفق علیه].

ترجمه: از حضرت ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: در امت‌های پیشین بعضی محدث بودند، یعنی هم‌کلامی با خدا برای آنان حاصل می‌شد، اگر در امت من کسی اینچنین هست، جز عمر نیست.

۵- «عَنْ ابْنِ عُمَرَ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ، أُتَيْتُ بِقَدَحِ لَبَنٍ، فَشَرِبْتُ حَتَّى إِنِّي لَأَرَى الرَّيَّ يَخْرُجُ فِي أَظْفَارِي، ثُمَّ أُعْطِيتُ فَضْلِي عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ. قَالُوا: فَمَا أَوْلَتْهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: الْعِلْمُ» [متفق علیه].

ترجمه: از حضرت ابن عمر رضی الله عنهما منقول است که از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیدم که فرمودند: در حالی که در خواب بودم به من یک لیوان شیر تازه داده شد پس آن را نوشیدم تا حدی که سیرابی را در ناخن‌های خود احساس کردم. سپس پس‌مانده خود را به عمر بن خطاب رضی الله عنه دادم. مردم گفتند: یا رسول الله! آن را چه تعبیر فرمودی؟ فرمود: علم.

از این حدیث معلوم می‌گردد که حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه در علم دین برتری خاصی داشتند، زیرا که تمام پس‌مانده رسول الله صلی الله علیه و سلم به او سپرده شده بود. به همین جهت حضرت عبدالله بن مسعود رضی الله عنه وقت وفات ایشان فرمود: حضرت عمر رضی الله عنه از سهام علم نه سهم را همراه خود برد. کسی گفت: هنوز بزرگان صحابه وجود دارند! با بودن آنان چگونه چنین می‌گویید؟ فرمود: مراد من علمی نیست که تو در نظر داری بلکه مراد من علم به الله است.

۶- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، يَقُولُ: بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ عَلَى قَلْبٍ عَلَيْهَا دَلْوٌ، فَتَزَعْتُ مِنْهَا مَا شَاءَ اللَّهُ، ثُمَّ أَخَذَهَا ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ فَتَزَعَّ مِنْهَا دُنُوبًا أَوْ دُنُوبَيْنِ، وَفِي نَزْعِهِ ضَعْفٌ، وَاللَّهُ يَغْفِرُ لَهُ ضَعْفَهُ، ثُمَّ اسْتَحَالَتْ غَرْبًا، فَأَخَذَهَا ابْنُ الْحَطَّابِ فَلَمَّ أَرَّ عَبْقَرِيًّا مِنَ النَّاسِ يَنْزِعُ نَزْعَ عُمَرَ، حَتَّى صَرَبَ النَّاسُ بِعَطْنٍ» وفي رواية ابن عمر قال: «ثُمَّ أَخَذَهَا عُمَرُ بْنُ الْحَطَّابِ مِنْ يَدِ أَبِي بَكْرٍ، فَاسْتَحَالَتْ فِي يَدِهِ غَرْبًا، فَلَمَّ أَرَّ عَبْقَرِيًّا يَفْرِي فَرِيَهُ، حَتَّى رَوَى النَّاسُ وَضَرَبُوا بِعَطْنٍ» [متفق عليه].

ترجمه: از حضرت ابوهریره رضی الله عنه روایت شده است که می گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: در خواب دیدم که بر لب چاهی ایستاده‌ام و دلوئی در کنار آن بود. من از آن چاه هراندازه آب خواست خدا بود کشیدم، بعداً ابوبکر آن دلو را گرفت و یک یا دو دلو کشید و در کشیدن آن، ناتوان بود خدا او را ببخشد. سپس آن دلو به دلو بزرگی مبدل گشت و عمر رضی الله عنه آن را در دست گرفت. من هیچ نیرومندی ندیده‌ام که مثل عمر آب بکشد تا این که همه سیراب شدند. و در روایت ابن عمر چنین آمده است که عمر رضی الله عنه آن دلو را از دست ابوبکر رضی الله عنه گرفت که در دست او به دلو بزرگی مبدل گشت. من هیچ نیرومندی را ندیدم که مانند عمر آب بکشد، تا این که مردم سیراب شدند و نشستند (بخاری و مسلم).

در این حدیث، اشاره صریح است به این امر که بعد از حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه حضرت عمر فاروق رضی الله عنه خلیفه خواهند شد. و نیز به کثرت فتوحات فاروق و عظمت آنها اشاره شده است. به این هم اشاره نمودند که کسی را دارای این نیرو و قدرت ندیده‌ام.

۷- «عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ الْحَقَّ عَلَى لِسَانِ عُمَرَ وَقَلْبِهِ» [رواه الترمذی] وفي رواية أبي الدرداء رضي الله عنه: «عن أبي ذر رضي الله عنه قال: إِنَّ اللَّهَ وَضَعَ الْحَقَّ عَلَى لِسَانِ عُمَرَ يَقُولُ بِهِ - وعن علي ما كنا نبعد أن السكينة ينطق على لسان عمر» [رواه البيهقي في دلائل النبوة].

یعنی: از حضرت ابن عمر رضی الله عنهما روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: خداوند حق را بر قلب و زبان عمر قرار داده است. در روایت ابی درداء از حضرت ابوذر رضی الله عنه منقول است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود: خداوند حق را بر زبان عمر نهاده است، آنچه می گوید حق است. و حضرت علی رضی الله عنه فرمود: ما این را بعید ندانستیم که سکینه بر زبان حضرت عمر رضی الله عنه سخن می گوید.

۸- «عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: لَوْ كَانَ نَبِيٌّ بَعْدِي لَكَانَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ» [رواه الترمذی].

از حضرت عقبه بن عامر رضی الله عنه روایت شده است که رسول اکرم صلی الله علیه و سلم فرمود: اگر بعد از من پیامبری مبعوث می شد یقیناً عمر بن الخطاب می بود؟

۹- «عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَرَجَ ذَاتَ يَوْمٍ وَدَخَلَ الْمَسْجِدَ وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ، أَحَدُهُمَا عَنْ يَمِينِهِ وَالْآخَرُ عَنْ شِمَالِهِ وَهُوَ آخِذٌ بِأَيْدِيهِمَا، وَقَالَ: هَكَذَا نُبَعَثُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» [رواه الترمذی].

ترجمه: از حضرت ابن عمر رضی الله عنهما روایت شده است که روزی رسول اکرم صلی الله علیه و سلم از منزل بیرون آمده وارد مسجد شدند و ابوبکر و عمر همراه آنحضرت یکی سمت راست و دیگری در طرف چپ ایشان قرار داشتند و آنحضرت صلی الله علیه و سلم دست هردو را گرفته بود و در این حال فرمود: هر سه نفر ما روز قیامت اینگونه برمی خیزیم (ترمذی).

۱۰- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: مَا مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا وَلَهُ وَزِيرَانِ مِنَ أَهْلِ السَّمَاءِ وَوَزِيرَانِ مِنَ أَهْلِ الْأَرْضِ، فَأَمَّا وَزِيرَايَ مِنَ أَهْلِ السَّمَاءِ فَجِبْرِيلُ وَمِيكَائِيلُ، وَأَمَّا وَزِيرَايَ مِنَ أَهْلِ الْأَرْضِ فَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ» [رواه الترمذی].

ترجمه: از حضرت ابو سعید خدری رضی الله عنه روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمودند: نیست هیچ پیامبری مگر این که برای او دو وزیر از اهل آسمان و دو وزیر از اهل زمین اند پس وزیران من از اهل آسمان جبرئیل و میکائیل و دو وزیر من از اهل زمین ابوبکر و عمر رضی الله عنهما هستند (ترمذی).

امیر المؤمنین ذوالنورین عثمان بن عفان رضی الله عنه

نام مبارک، عثمان و لقبش ذوالنورین است^(۱).

نسب ایشان در نیای پنجم، عبدمناف به رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌رسد. عبدمناف دو فرزند داشت که از نسل یکی، رسول اکرم صلی الله علیه و آله و از نسل دیگری حضرت عثمان رضی الله عنه می‌باشند. اروای دختر عمه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و مادر حضرت عثمان می‌باشد. یعنی دختر ام حکیم بنت عبدالمطلب. ام حکیم آن کسی است که همراه با عبدالله، پدر رسول خدا صلی الله علیه و آله متولد شده است.

از ناحیه مادر و پدر قرابت بسیار نزدیکی با رسول خدا صلی الله علیه و آله داشتند. شش سال پس از واقعه فیل متولد و به دعوت حضرت ابوبکر پیش از حضرت عمر و حضرت ابو عبیده بن الجراح و حضرت عبدالرحمن بن عوف مشرف به اسلام شدند. قد و قامت ایشان متوسط و رنگش سفید مایل به زرد بود، بر رخسار مبارک علامت آبله وجود داشت. سینه‌اش گشاده و محاسن انبوه داشت بر سر موی می‌گذاشت. و در آخر عمر موی‌های را با خضاب زرد، رنگ می‌کرد و دندان‌ها را با تار رشته طلا بسته بود.

پیش از اسلام هم در میان قریش دارای مقام و منزلت والایی بود. بسیار غیور و سخی بود. داماد رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. دو دختر آنحضرت صلی الله علیه و آله یکی پس از دیگری به نکاح ایشان درآمده بودند. اول با رقیه ازدواج کردند، هنگامی که او در غزوه بدر وفات نمود، با ام‌کلثوم ازدواج کردند. او نیز در سال نهم هجری وفات یافت. بعد از فاروق اعظم رضی الله عنه برای خلافت انتخاب شدند. و دوازده روز کمتر از دوازده سال مسند خلافت را رونق بخشیدند و در تاریخ ۱۸ ذی الحجه سال ۳۵ هجری با مظلومیت فوق العاده‌ای به دست یاغیان و شروران شهید شدند و در محل «حش کوب» مدفون گردیدند. این اولین حادثه‌ای بود که شمشیر مسلمان بر علیه مسلمان بکار برده شد و اولین فتنه‌ای بود که

۱- این لقب بدین جهت است که دو نور دیده حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله رقیه و ام‌کلثوم به عقد ایشان درآمدند. غیر از حضرت عثمان کس دیگری به این شرف نایل نیامده است.

برخاست و بر اثر آن، سلسله برکات نبوت قطع شد و دروازه فتوحات اسلامی مسدود گشت. تیغ مسلمانان که قبلاً در کفار نفوذ داشت و در میان خود ایشان نافذ شد.

احوال پیش از اسلام

گرامی ترین فرد خاندان قریش بود و به خاطر ثروت و سخاوت، آوازه بسیار داشت. در وصف حیا بی نظیر بود. اگر در منزل به استحمام مشغول می شد، لباس می پوشید و در را می بست. پیش از اسلام نه بت پرستید نه شراب نوشید. در این وصف، ایشان و حضرت ابوبکر صدیق ممتازند.

احوال بعد از اسلام

هنگامی که به راهنمایی و دعوت حضرت ابوبکر صدیق مشرف به اسلام شد و کفار قریش از آن آگاه شدند، او را سخت مورد اذیت و آزار قرار دادند. روزی عموی ایشان حکم بن عاص او را گرفته با ریسمانی محکم بست. و گفت تو دین جد خود را گذاشته دین جدیدی اختیار کرده ای، به خدا قسم! رهایت نخواهم کرد مگر دین جدیدت را ترک گویی. حضرت عثمان رضی الله عنه فرمود: سوگند به خدا که من آیین اسلام را هرگز ترک نخواهم کرد. سرانجام، ظالم از ظلم خود عاجز ماند و او رهایی یافت^(۱).

همین که مسلمان شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله دختر خود رقیه را به نکاح وی درآورد. وقتی کفار مکه به اذیت و آزار مسلمانان کمر بستند، ایشان همراه با خانواده خود، حضرت رقیه، هجرت کرده به سرزمین حبشه رفتند. رسول خدا صلی الله علیه و آله به ابوبکر رضی الله عنه فرمود: عثمان اولین شخصی است که بعد از حضرت ابراهیم و حضرت لوط با اهل بیت خود هجرت کرده است. وقتی آنحضرت صلی الله علیه و آله به مدینه منوره هجرت نمودند، حضرت عثمان با همسرش رقیه از حبشه به مدینه آمد. و هنگام جنگ بدر در مدینه بود. البته حضر جعفر طیار رضی الله عنه

۱- تاریخ الخلفاء.

و همراهان او در زمان غزوه خیبر برگشتند و وارد مدینه شدند. هنگامی که حضرت رقیه وفات یافت، رسول خدا ﷺ فرمود: دستور خدا است که دختر دیگرم ام کلثوم را به نکاح عثمان در آوردم. و هنگامی که ام کلثوم هم وفات یافت، فرمود: اگر دختری دیگر می داشتم آن را هم به نکاح حضرت عثمان ﷺ در می آوردم.

خدمات ارزنده‌ای برای رسول خدا ﷺ انجام داده، به دعا‌های خوب و بزرگ آنحضرت نایل گشتند. از آن جمله در غزوه تبوک علاوه بر ساز و برگ‌های جهاد که تقدیم رسول خدا ﷺ نمود چند بار ارزاق تهیه و به آنحضرت تقدیم داشت. آنگاه پیامبر اکرم ﷺ دست به سوی آسمان بلند فرموده، تا سه بار فرمودند: الهی من از عثمان ﷺ راضی‌ام تو هم راضی باش و خطاب به اصحاب فرمودند: شما هم در حق حضرت عثمان ﷺ دعا کنید. چنانکه آن‌ها نیز مانند ایشان دعا خواندند. یک بار در خانه آنحضرت ﷺ تا چهار روز پیاپی خوراکی برای خوردن نداشتند. آنحضرت ﷺ و اهل بیت با ضعف عجیبی دچار شدند. به محض این که حضرت عثمان ﷺ اطلاع یافت، چند کیسه آرد گندم و چند کیسه خرما یک گوسفند ذبح شده و سیصد درهم به محضر آنحضرت ﷺ ارسال داشت و پیغام داد چون پختن این‌ها دیر می‌شود من خوراک آماده ارسال خواهم کرد. آنگاه نان و گوشت زیادی پخته فرستاد. رسول خدا ﷺ در حق ایشان دعای خیر نمودند. تا مدتی وظیفه کتابت وحی به ایشان محول شده بود. در قرآن کریم از کاتبان وحی مدح و ستایش بعمل آمده است. علاوه بر کتابت وحی، نوشتن نامه‌های آنحضرت ﷺ نیز به ایشان محول شده بود. در اعمال صالحه موفقیت بزرگی از جانب خداوند به او عنایت شده بود. شب‌خیزی وی در حدی بود که در تمام شب خیلی کم استراحت می‌نمود.

تقریباً تمام اوقات شب ایشان در نماز صرف می‌شد. هر شب در نماز تهجد یک بار قرآن مجید را ختم می‌کرد. همیشه روزه‌دار بود تا حدی که غیر از ایام ممنوعه، روزه او فوت نمی‌شد. در روزی هم که شهید شد روزه داشت. در امور خیر و صدقات مانند تند باد بود در هر جمعه یک غلام آزاد می‌کرد. اگر در یک جمعه آزادی غلام میسر نمی‌شد

در جمعه دیگر دو غلام آزاد می‌کرد. نسبت به سخاوت و صدقات ایشان وقایع عجیبی نقل می‌کنند.

از آن جمله یکی این که در عهد حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه قحطی شدیدی واقع شد. مردم بسیار پریشان شدند. روزی حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرمود: خداوند پریشانی شما را تا وقت شام دور خواهد کرد. چنانکه هزار بار شتر گندم از حضرت عثمان رضی الله عنه وارد مدینه شد. و تجار نزد او حاضر شدند. حضرت عثمان رضی الله عنه گفت: چقدر سود و نفع می‌دهید. تجار گفتند: بیست درصد سود می‌دهیم. حضرت عثمان رضی الله عنه فرمود: به من بیشتر از این سود می‌دهند. بعد از بحث، تجار گفتند: پنجاه درصد سود می‌دهیم. حضرت عثمان رضی الله عنه فرمود: به من از این هم بیشتر سود می‌دهند. تجار گفتند: کیست که از این بیشتر می‌دهد تجار مدینه که ما هستیم. حضرت عثمان رضی الله عنه فرمود: در مقابل هر درهم به من ده درهم سود می‌رسد یعنی هزار درصد، آیا شما می‌توانید که بیشتر از این بدهید؟ تجار انکار کردند آنگاه فرمودند: شما گواه باشید همه این گندم را من در راه خدا به فقرای مدینه بخشیدم. حضرت عبدالله بن عباس رضی الله عنه می‌گوید: من در شب همان روز رسول خدا صلی الله علیه و آله را به خواب دیدم که بر اسب سفید ترکی سواراند و لباس نورانی به تن داشته، شتابان می‌روند. عرض کردم یا رسول الله مادر و پدرم فدای تو باد. من به زیارت شما سخت اشتیاق داشتم، آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: این عجله من به این خاطر است که عثمان هزار بار گندم در میان فقراء مدینه صدقه داده و خداوند متعال هم آن را پذیرفته و عقد وی را در بهشت با یکی از حوران بهشتی بسته است و من می‌خواهم در جشن و محفل عروسی وی شرکت کنم. حج و عمره هم به کثرت ادا می‌فرمود و در صله‌رحمی بی‌نظیر بود.

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله هجرت نموده وارد مدینه منوره شدند، مسلمانان بر اثر عدم وجود آب شیرین، ناراحت بودند، فقط یک حلقه چاه که در ملک یک یهودی بود، آب شیرین داشت به نام «بئر رومه» و او با قیمت گزاف آب آن را می‌فروخت. آنحضرت صلی الله علیه و آله

فرمودند: هرکس این حلقه چاه را خریداری و در راه خدا وقف کند، به بهشت می‌رود. حضرت عثمان رضی الله عنه بی‌درنگ آن را خریداری و وقف نمود.

مسجد نبوی قبلاً بسیار کوچک بود در کنار آن، زمینی به معرض فروش گذاشته شده بود آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس این زمین را خریده به مسجد من بیفزاید، عوض آن، بهشت به او داده خواهد شد. حضرت عثمان رضی الله عنه آن را به مبلغ بیست هزار یا بیست و پنج هزار درهم خریداری و به مسجد النبی اضافه نمود.

پس از هجرت، سلسله غزوات آغاز گردید. از بدر گرفته تا تبوک در تمام غزوات شرکت نمود. زمانی که غزوه بدر واقع شد، حضرت رقیه بسیار مریض بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای عثمان! شما حضرت رقیه را پرستاری کنید به اندازه شرکت در بدر ثواب خواهی برد. به طوری که ایشان از حضور در غزوه بدر عقب ماندند و به پرستاری حضرت رقیه مشغول شدند. ولی رسول اکرم صلی الله علیه و آله او را در ردیف بدرین محسوب داشته در اموال غنیمت سهم گرداندند.

در جنگ احد وقتی که خبر شهادت رسول اکرم انتشار یافت، صحابه بسیار بی‌قرار و سراسیمه شدند و در عالم پریشانی و آشفتگی خاطر بعضی از مردم از میدان جنگ کناره گرفتند.

در بعضی روایات نام حضرت عثمان رضی الله عنه هم جزو همین گروه است. اگرچه این کناره‌گیری باعث مؤاخذه و سرزنش نگردید. زیرا اولاً به جهت این که با شنیدن خبر شهادت آنحضرت سراسیمه شده کنار رفتند، ثانیاً بدین جهت که در حق آنان صریحاً در قرآن مجید مذکور است: ﴿وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ﴾ [آل عمران: ۱۵۵].

یعنی: به تحقیق که خداوند آنان را مورد عفو قرار داد. اما حقیقت این است که این مسأله باخبر واحد ثابت است و چیزی که باعث کسر شأن صحابی بزرگی همچون حضرت عثمان باشد، نمی‌توان در پرتو خبر واحد آن را پذیرفت. لذا کناره‌گیری حضرت عثمان از جنگ احد قابل پذیرش نیست.

در حدیبیه، رسول خدا ﷺ حضرت عثمان را از طرف خود به عنوان سفیر، نزد کفار قریش فرستاد. کفار مکه او را اسیر کردند و به رسول خدا ﷺ اطلاع رسید که ایشان شهید شده‌اند. آنحضرت ﷺ بسیار ناراحت شدند و به خاطر گرفتن انتقام او، از اصحاب بر موت بیعت گرفتند. اما در اثنای بیعت اطلاع رسید که شهید نشده‌اند، بلکه او را به اسارت گرفته‌اند. آنگاه آنحضرت ﷺ یک دست خود را به جای دست حضرت عثمان قرار داده بر دست دیگر نهاد و فرمود: این بیعت حضرت عثمان است. و این را بیعت الرضوان نام گذاشته‌اند. زیرا خداوند در حق این بیعت‌کنندگان فرموده است: ما از ایشان راضی هستیم.

در این بیعت سهم معنوی حضرت عثمان از همه بیشتر بود، زیرا خود پیامبر اکرم با دست خویش از جانب او بیعت کرد. در غزوه تبوک بزرگ‌ترین خدمت را حضرت عثمان انجام داد. در آن هنگام، فقر شدیدی بر مسلمانان ظاهر گشته بود، از این جهت این غزوه را به نام «جیش العسرة» نامگذاری کرده بودند. رسول خدا ﷺ فرمود: هر کس وسایل سپاه اسلام را مهیا سازد، به او بهشت داده خواهد شد. حضرت عثمان فرمود: من صد شتر با ساز و برگ می‌دهم. بار دوم رسول خدا ﷺ فرمود: هر کس وسایل این سپاه را مهیا کند به او بهشت می‌رسد. حضرت عثمان عرض کرد: یا رسول الله! من یکصد شتر دیگر با تمام ساز و برگ می‌دهم. بار سوم که رسول خدا ﷺ ترغیب داد. حضرت عثمان برخاست و گفت: یا رسول الله! سیصد شتر می‌دهم. بار چهارم که رسول خدا ﷺ تشویق نمود، او به خانه کعبه رفته هزار سکه طلا آورد و به آنحضرت ﷺ تقدیم نمود. رسول اکرم ﷺ از بالای منبر فرود آمد و سکه‌ها را در دست خود قرار داد و فرمود: «مَا ضَرَّ عُثْمَانَ مَا عَمِلَ بَعْدَ الْيَوْمِ» یعنی: «پس از امروز عثمان هرچه بخواهد انجام دهد ضرری متوجه او نخواهد شد».

عدل و انصاف و خوف خدا در او به حدی بود که یک بار گوش برده‌ای را کشیده بود بعداً به او فرمود: در عوض آن گوش مالی، گوش مرا بمال. آن غلام به منظور اطاعت

امر، گوش حضرت را در دست گرفت، ایشان اظهار داشت: گوشم را سخت بمال! زیرا من گوشت را سخت مالیده بودم و قصاص دنیا از قصاص آخرت بهتر است.

خلافت حضرت عثمان ذوالنورین

هنگامی که حضرت عمر فاروق خواست جهان را ترک گوید، مسلمانان از او تقاضا کردند که شما برای خود جانشینی معین فرمایید. ایشان فرمودند: از این شش نفر: عثمان، علی، طلحه، زبیر، عبدالرحمان بن عوف، سعد بن ابی وقاص رضی الله عنهم که کسی بیشتر از اینها مستحق خلافت نیست، یکی راز انتخاب کنید، اما مدت انتخاب از سه روز تجاوز نکند، چنانکه بعد از دفن حضرت فاروق اعظم رضی الله عنهما این شش نفر جمع شدند و حضرت عبدالرحمان بن عوف رضی الله عنه اظهار داشت: از میان این شش نفر، اختیارات به سه نفر محول گردد. حضرت زبیر رضی الله عنه فرمود که اختیار من با علی است، حضرت طلحه گفت: من اختیارم را به عثمان دادم. حضرت سعد گفت: اختیار من با عبدالرحمان است، حضرت عبدالرحمان فرمود: هرکدام از حضرت علی و عثمان که خلافت را نمی‌خواهد اختیار با او است. با شنیدن این، هردو خاموش شدند. سپس عبدالرحمان رضی الله عنه فرمود: من خلافت نمی‌خواهم، لذا به من اختیار دهید تا از میان شما دو نفر، افضل را انتخاب کنم. چنانکه حضرت عثمان و علی هردو اختیار انتخاب را به او سپردند و تا سه روز مهلت داده شد، چون موسم حج بود مردم از حج فارغ شده به مدینه آمده بودند. علاوه بر مردم مدینه جمع زیادی از مسلمانان بلاد دیگر نیز حضور داشتند.

حضرت عبدالرحمن مخفیانه با هریک مشورت نمود و اظهار داشت: دو نفر نیافتم که حضرت علی را بر حضرت عثمان ترجیح دهند. لذا بدون نزاع و اختلاف، حضرت عثمان رضی الله عنه منتخب شدند و همه با او بیعت کردند و دوازده روز کمتر از دوازده سال فرایض خلافت را انجام داد و سلسله فتوحات اسلامی در عهد مبارک ادامه داشت و پیشرفت دینی و دنیوی روز به روز افزون می‌گشت. از این دوازده سال تا شش سال نظام حکومت به نحوی برقرار بود که هیچکس از دیگری شکایت نداشت. ولی در شش سال

آخر که ایشان بنابر مصلحت و صوابدید خود، عزیزان و خویشاوندان خویش را بر بعضی از مسئولیت‌های مهم گماشت، این کار مستمسکی برای بهانه‌جویان و آشوبگران قرار گرفت.

خلق صلح‌رحمی بر ایشان غلبه داشت. شکی نیست که این از عمده‌ترین صفات و اخلاق حسنه است، اما یک چیز هرچند نیکو باشد، وقتی از حد اعتدال بگذرد، نیکویی‌اش را از دست خواهد داد.

(اینجا بود که یهودیان و دشمنان اسلام که فتوحات پیشرفت اسلام را در پهنه گیتی غیر قابل تحمل دیدند به رهبری عبدالله بن سبا یهودی و رئیس فرقه روافض به توطئه و تفرقه در میان مسلمین پرداختند. بسیاری از مسلمانان را به غارت و طغیان ترغیب کرده آتش شورش و عناد برافروختند و مردم را علیه خلیفه المسلمین برانگیختند. خلیفه‌ای که رسول الله او را بشارت به جنت داد و در حق او دعا کرد که: خدایا من از عثمان راضی‌ام تو نیز از او راضی باش. لذا خون پاک عثمان ذوالنورین، آن حبیب رسول الله، را در حالی که روزه داشت و مشغول تلاوت قرآن بود بر صفحات قرآن جاری ساختند. و بدین ترتیب دروازه خشم الهی را گشودند و جنگ و عناد و خونریزی در میان امت اسلامی برای همیشه برقرار ماند).

فتوحات عهد خلافت حضرت عثمان

در عهد خلافت ایشان دو نوع فتوحات نصیب مسلمانان شد. اول آن ممالکی که در عهد حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه فتح شده و بعداً سرکشی کردند. بار دیگر در زمان حضرت عثمان رضی الله عنه مجدداً فتح شدند. دوم ممالک جدیدی که در آنها جهاد برپا شده تحت تصرف مسلمانان درآمده‌اند. در اینجا از هردو نوع فتوحات تذکره مختصری به طور نمونه بیان می‌شود.

قسمت اول:

مردم همدان سرکشی و طغیان کردند، این سرزمین بوسیله حضرت مغیره بن شعبه رضی الله عنه سرکوب و فتح گردید. مردم ری نیز علم طغیان برافراشتند، اما اسلام بار دیگر بوسیله حضرت ابو موسی اشعری رضی الله عنه و حضرت براء بن عازب رضی الله عنه غالب شد. در اسکندریه هم آتش شرارت و بغاوت شعله‌ور شد. اما با سعی و کوشش حضرت عمرو بن عاص رضی الله عنه این شهر نیز فتح گردید. اهالی آذربایجان هم خیانت کردند. اما به وسیله کوشش‌های ولید بن عقبه رضی الله عنه باز مسلمانان بر آنجا تسلط یافتند. و نقاط همجوار آذربایجان نیز فتح شدند. ارمنستان هم فتح شد.

این فتوحات حضرت عثمان رضی الله عنه نظیر خدمت قتال مرتدین بود که بوسیله حضرت ابوبکر رضی الله عنه انجام یافت. اگر مساعی او به کار نمی‌رفت، و این شورش‌ها و طغیان‌ها خاموش نمی‌شدند، خدا می‌داند که عاقبت کار چه می‌شد!؟

قسمت دوم:

۱- جنگ عظیم افریقا که در تاریخ اسلام به نام «حرب العبادله» شهرت یافته است. حضرت عثمان رضی الله عنه به خاطر فتح افریقا حکومت مصر را به حضرت عبدالله بن سعد سپرد و به او فرمان داد که از افریقا هرچه مال غنیمت بدست آید چهار درصد از آن تو است. در آن زمان حاکم افریقا شخصی به نام جرجیر از طرف امپراتور روم گمارده شده بود که از طرابلس تا طنجه حکمرانی می‌کرد و بسیار متکبر و مغرور بود. برای جنگ مسلمین یکصد و بیست هزار سوار فراهم کرده بود. از سویی دیگر حضرت عثمان رضی الله عنه هم لشکر بزرگی مشتمل بر بزرگان صحابه مانند حضرت عبدالله بن عباس و عبدالله بن عمر رضی الله عنه ترتیب داده اعزام داشت. عبدالله بن سعد از مصر هم لشکر بزرگی جمع کرده بود. تمام این قشون اسلامی باهم و همزمان وارد افریقا شدند و معرکه کارزار گرم شد. این جنگ پس از

قادسیه و یرموک بزرگ‌ترین نبرد اسلامی به شمار می‌آید که تا چهل روز ادامه یافت. دو لشکر هر روز از صبح تا ظهر نبردآزمایی می‌کردند و بعد از آن، هردو سپاه خسته و درمانده در خیمه‌ها استراحت می‌کردند. پس از چند روز حضرت عثمان رضی الله عنه یک سپاه تازه‌نفس به فرماندهی حضرت عبدالله بن زبیر رضی الله عنه به کمک آنها اعزام داشت و تأکید نمود که خود را زودتر به افریقا رسانده، برادران خود را یاری دهید. وقتی سپاه تازه‌نفس به افریقا رسید، مسلمانان همگی از شادی صدای الله اکبر بلند کردند. حضرت عبدالله بن زبیر دید که عبدالله بن سعد فرمانده سپاه ترسیده است، معلوم شد که علتش اعلامیه‌ای است که از طرف جرجیر صادر شده که هرکس سر عبدالله بن سعد را بیاورد، یکصد هزار اشرفی و دخترش به وی داده خواهد شد. از این طرف هم حضرت عبدالله بن زبیر اعلام کرد که هرکس سر جرجیر را بیاورد به او یکصد هزار اشرفی جایزه و دختر جرجیر نیز به وی داده خواهد شد. آنگاه تمام سپاه را به دو قسمت تقسیم کرد. به یک قسمت فرمان داد که شما در خیمه‌های خود آرام بگیرید و گروه دیگر را برداشته وارد میدان شد و تا ظهر به نبرد ادامه داد و بعد از ظهر حضرت عبدالله بن زبیر رضی الله عنه به آن قسمت از سپاهیان که تا آن لحظه استراحت کرده بودند، فرمان داد تا وارد میدان نبرد شوند، چنانکه آنان به میدان آمده و نگذاشته که سپاه کفر در خیمه‌های خود آرام گیرند.

جنگی در گرفت که کمر قدرت و توانایی کفار را درهم شکست و جرجیر به دست عبدالله بن زبیر به قتل رسید و سپاه او شکست خورد. و عدّه بی‌شماری از لشکر کفار هلاک شدند و به قدری مال غنیمت به دست آمد که بعد از خمس به هر سواره‌ای سه هزار و به هر پیاده‌ای یکهزار اشرفی داده شد و حسب اعلان، یکصد هزار اشرفی و دختر جرجیر به حضرت عبدالله بن زبیر رضی الله عنه رسید و این جنگ را «حرب العبادله» از این جهت می‌گویند که فرمانده لشکر، عبدالله بن سعد رضی الله عنه و رئیس میمنه عبدالله بن عمر رضی الله عنه و افسر

میسره عبدالله بن زبیر رضی الله عنه و بر مقدمه الحیش عبدالله بن عباس رضی الله عنه مقرر بودند. پس از فتح افریقا قشون اسلام به جانب مراکش رهسپار گردیدند و آنجا هم جنگ بزرگی پیش آمد بالاخره طرابلس و اندلس و تمام بلاد مغرب به تصرف مسلمانان درآمد و شوکت و عظمت دین اسلام در مغرب زمین درخشیدن گرفت.

۲- جنگ‌های دریایی که تا آن زمان مسلمانان از آن بی‌اطلاع بودند و در عهد دو خلیفه رخ نداده بود، کاملاً کار جدیدی بود که برای اولین بار در عهد خلافت حضرت عثمان به وقوع پیوست. حضرت فاروق اعظم شوکت قیصر روم را درهم کوبیده بود، اما هنوز هم قدری از وجود آن باقی بود و بر مناطق ساحلی حکومت می‌کرد. پیش از همه، فکر جنگ دریایی در قلب حضرت معاویه رضی الله عنه پدید آمد و او جنگ دریایی را به حضرت عثمان رضی الله عنه پیشنهاد کرد. آن جناب به او اجازه داد. لذا یک لشکر بزرگ تحت عنوان نیروی دریایی به فرماندهی او به جانب جزیره قبرس حرکت کرد. قشون اسلامی سوار بر کشتی‌ها در دریا به حرکت درآمدند و پنجاه بار میان سپاه اسلام و سپاه کفر جنگ درگرفت. سرانجام، سپاه اسلام پیروز شد و تمام جزیره به تصرف مسلمانان درآمد و نام و نشان قیصر روم محو و نابود شد. جسم بی‌جان مسیحیت در ممالک مهم اروپا و افریقا از بین رفت و روح پاک اسلامی در آن زمین‌های مرده دمید.

این جنگ‌های دریایی همان جنگ‌هایی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت به آن‌ها قبلاً پیشگویی کرده بودند و رضایت خود را نسبت به آن اعلام نموده بود. چنانکه در صحیح بخاری روایت شده است؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی وقت ظهر در خانه امّ حرام قیلوله می‌نمود و در حالی که تبسمی بر لب داشت از خواب بیدار شد، امّ حرام علت لبخند ایشان را پرسید. آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «اینک بعضی از افراد امت خود را دیدم که سوار بر کشتی‌ها در دریا با شآن و شوکت حرکت می‌کنند همچنان که گویی پادشاهانند و بر تخت نشسته‌اند و جهت برای آن‌ها واجب شد». ام حرام عرض کرد: یا رسول الله! دعا فرمایید

تا من هم از آنان باشم. آنحضرت ﷺ دعا فرمود و گفت تو از آنان خواهی بود، چنانکه ام حرام به اتفاق شوهرش به لشکر اسلام پیوست و هنگام بازگشت از اسب افتاد و در زیر سم اسبها کشته شد و بالاخره، در جزیره قبرس مدفون گشت. این جنگهای دریایی به سبب آن پیشگوییها و بشارتها از بهترین فضایل حضرت عثمان به ویژه حضرت امیر معاویه رضی الله عنه محسوب می شوند.

۳- بعضی از اطراف و نواحی کشور ایران که فتح نشده بود مانند خراسان، جوین، فیروزآباد، شیراز، طوس، نیشابور، هرات، بلخ و غیره همه این مناطق در عهد خلافت حضرت عثمان رضی الله عنه فتح شدند.

۴- قیصر روم هم در عهد خلافت ایشان کشته شد و یزدگرد که ذکر آن قبلاً گذشت هم در عهد مبارک او راهی جهنم گردید.

والحمد لله رب العالمین

شهادت مظلومانه حضرت عثمان

شهادت ایشان از چند جهت بی نظیر و اولین شهادتی است که در امت اسلام رخ داده است. اول به جهت مظلومیت و مصیبت زدگی ایشان، دوم به لحاظ نتایج و فتنههایی که از آن برخاست. مسلمانان باهم متفق و متحد بودند، نیروی متحد آنها در جهت نابودی کفر و شعایر آن صرف می شد. و برکات نبوی در میان شان وجود داشت. به محض رخ دادن شهادت حضرت عثمان رضی الله عنه همه این برکات از آنان سلب گردید و اختلافات در میانشان پدید آمد و شمشیری که برای نابودی کفار به کار می رفت، در میان خود ایشان به کار گرفته شد. از آن زمان تا امروز اتحاد و اتفاق قبلی نصیب مسلمانان نشده است، بلکه روز به روز دایره افتراق و اختلاف وسیع تر می شود. شهادت حضرت عثمان و نتایج آن را رسول خدا صلی الله علیه و آله قبلاً بیان فرموده بود، و احادیثی که مشتمل بر این پیشگوییها است، به حد تواتر معنوی رسیده است که از آن جمله چند روایت ذیلاً نقل می شود:

- ۱- حدیث عشره مبشره که در صحیح بخاری، صحیح مسلم و کتب دیگر حدیث وجود دارد، در آن مذکور است وقتی که نوبت به حضرت عثمان رضی الله عنه رسید، آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود: او را به دخول بهشت بشارت دهید در مقابل آن مصیبتی که به او خواهد رسید.
- ۲- از ابن عمر رضی الله عنهما روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فتنه‌ای را ذکر کرده به سوی حضرت عثمان رضی الله عنه اشاره نمود که ایشان در آن فتنه مظلومانه کشته خواهند شد، (ترمذی).
- ۳- از حضرت عایشه رضی الله عنها روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای عثمان به تو پیراهنی پوشانده می‌شود که اگر مردم بخواهند آن را از تن تو درآورند، نگذار که در آورند ^(۱) (ترمذی).
- ۴- از حضرت کعب بن عجره روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فتنه‌ای را ذکر نمود و به سوی مردی نقاب‌پوش اشاره کرد که این شخص در آن روز بر هدایت می‌باشد.
- من او را دیدم که حضرت عثمان است من او را پیش آن، حضرت بردم و پرسیدم که شما در حق ایشان چنین فرموده‌اید؟ آن حضرت فرمودند: آری (ابن ماجه).
- ۵- از حضرت حذیفه رضی الله عنه روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: قسم به ذاتی که جان من در دست او است قیامت برپا نمی‌شود مگر آنگاه که شما امام خود را به قتل برسانید و در بین یکدیگر خونریزی راه بیندازید و وارثین دنیا بدترین مردم خواهند شد. (ترمذی).
- ۶- از حضرت عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سنگ آسیای اسلام بعد از سی و پنج سال از جای خود کنده می‌شود.

۱- اشاره است به این که علی رغم مخالف دشمنان، هرگز از مقام خلافت دست‌بردار نشود.

۷- از حضرت انس رضی الله عنه روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: شمشیر خدا در غلاف می ماند، مادامی که حضرت عثمان رضی الله عنه زنده است، هرگاه او شهید شود، آن شمشیر کشیده می شود و دیگر به نیام بر نمی گردد (تاریخ الخلفاء).

و سرانجام طبق پیشگویی های پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حضرت عثمان رضی الله عنه در سال ۳۵ هجری به طرز مظلومانه ای شربت شهادت را نوشیدند (رضی الله عنه و ارضاه). در این خصوص روایات فراوان دیگری نیز هست. حادثه شهادت حضرت عثمان رضی الله عنه داستانی دراز دارد که بیانی مفصل می خواهد. اما بطور خلاصه این که:

در اواخر خلافت ایشان عده ای به مخالفت با ایشان برخاستند. و این اختلاف روز به روز شدت می گرفت و به حدی رسید که تمرّد و یاغی گری آشکار گردید. و یاغیان آن جناب را در خانه اش محاصره کرده آب را بر او بستند و در حال مظلومیت شدیدی او را شهید کردند. ماجرا از اینجا شروع شد که انگشتی رسول خدا صلی الله علیه و آله که بعد از آنحضرت به دست حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه و بعد از او به دست حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه و پس از وی به دست حضرت عثمان رضی الله عنه رسید، روزی حضرت عثمان رضی الله عنه بر لب چاه «اریس» نشسته بود و انگشتی را در دست داشت که ناگاه انگشتی در چاه افتاد. تمام آب چاه کشیده شد حتی لایروبی به عمل آمد اما از انگشتی اثری یافت نشد. گم شدن انگشتی مقدمه ای بود که تمام مظام گیتی آشفته شود. و بر حضرت عثمان رضی الله عنه خرده گیری شروع شد.

بزرگ ترین اعتراض این بود که ایشان افراد خاندان خود را عهده دار مسئولیت های بزرگ گردانده. بدیهی است که این شیوه خلاف روش شیخین بود و از آن نتیجه خوبی هم عاید نشد ولی از نظر شرع نمی توان این امر را ناجایز قرار داد. از این قبیل اعتراض ها، طوماری جمع شد ولی هیچ اعتراضی شرعاً وارد نبود. پاسخ تمام این اعتراض ها که بر حضرت عثمان رضی الله عنه وارد شده اند، مفصلاً در کتاب «ازالة الخفاء» آمده است. حق این است که صحابه ای که از زمره مهاجران باشد و قرآن در مدح او نازل گردد

و رسول خدا ﷺ او را به جنت بشارت دهد و نسبت به او بگوید که او مظلومانه در آن روز شهید می‌گردد، نسبت به اینگونه موارد جزئی که به حد جواز رسیده باشد مؤاخذه نخواهد شد.

به هر حال، چنین اعتراض‌هایی بر حضرت عثمان ﷺ آغاز گشت و در این سلسله از حاکم مصر، عبدالله بن ابی سرح نیز شکایت شد که بر مردم ظلم می‌کند. حضرت عثمان ﷺ برای او فرمان تهدیدآمیزی نوشت، اما به جای این که او به آن عمل کند، شکایت‌کنندگان را مورد تنبیه قرار داد به طوری که یکی از آنها مرد.

سپس هفتصد نفر از مصر آمده مظالم خود را به صحابه کرام عرض کردند. حضرت طلحه، حضرت علی، و ام المؤمنین عایشه ﷺ نسبت به این موضوع با حضرت عثمان ﷺ گفتگو نمودند. و ایشان عبدالله بن ابی سرح را از استانداری مصر عزل نمود و از اهل مصر خواست تا ابراز دارند چه کسی را به حاکمیت مصر انتخاب می‌کنند؟ همه آنها به محمد بن ابی بکر رأی دادند، چنانکه حضرت عثمان ﷺ ضمن صدور حکم او جمع بزرگی از مهاجرین و انصار را همراه وی به مصر اعزام داشت تا در مورد عبدالله بن ابی سرح تحقیقات به عمل آوردند. همه آنها عازم مصر شدند پس از طی سه مرحله از راه در منزل چهارم دیدند که غلامی حبشی سوار بر شتر دارد می‌آید و هیئت او نشان می‌دهد که گریخته است و یا در جستجوی کسی است! از او پرسیدند: کجا می‌روی؟ گفت: امیر المؤمنین مرا نزد حاکم مصر فرستاده است. مردم گفتند: حاکم مصر محمد بن ابی بکر در اینجا حضور دارد. او گفت من به نزد او فرستاده نشده‌ام. محمد بن ابی بکر با شنیدن این سخن او را دستگیر کرد و پرسید تو غلام کیستی، گاهی می‌گفت: امیرالمؤمنین و گاهی می‌گفت غلام مروان. از او پرسیدند: نامه‌ای همراه داری؟ گفت خیر. اما پس از بررسی، نامه‌ای از او به دست آمد آن را خواندند، دیدند که نامه از طرف حضرت عثمان ﷺ به عبدالله بن ابی سرح نوشته شده و مشتمل بر این مضمون است که محمد بن ابی بکر به اتفاق همراهانی که می‌آید همه آنان را به قتل برسان و نامه‌ای را که نشان

می‌دهد آن را ملاک عمل قرار مده و کماکان بر حکومت پایدار بمان و کسانی که برای شکایت نزد من می‌آیند اجازه آمدن به آنان مده و تا رسیدن دستوری دیگر منتظر باش.

با دیدن این نامه خشم و غضب محمد بن ابی بکر و همراهان او از حد گذشت و به مدینه برگشتند. حضرت طلحه رضی الله عنه و حضرت زبیر رضی الله عنه و حضرت علی رضی الله عنه و حضرت سعد رضی الله عنه و تمام صحابه کرام را جمع کرده و نامه را به آنان نشان دادند. همه از دیدن این نامه مبهوت و ناراحت شدند. حضرت علی رضی الله عنه همراه با صحابه کرام، غلام، شتر و نامه را نزد حضرت عثمان رضی الله عنه برد و از او پرسید: آیا این غلام از آن شما است؟ حضرت عثمان رضی الله عنه با سوگند اظهار داشت: خیر، تمام صحابه سوگند او را باور نموده و معتبر دانستند و گفتند که عثمان قسم دروغ یاد نمی‌کند. خط مورد شناسایی قرار گرفت و معلوم شد که مال مروان است. مردم گفتند: مروان را به ما بسپار تا نسبت به این موضوع از وی تحقیق به عمل آوریم.

غیر از صحابه کرام دیگران گفتند: تا مادامی که حضرت عثمان مروان را به ما تحویل ندهد، ما با او کنار نخواهیم آمد، پس اگر در حقیقت این کار حضرت عثمان است، او را از این سمت عزل می‌کنیم و اگر کار مروان است او را به سزای اعمالش برسانیم. اما حضرت عثمان از تسلیم مروان سرباز زد. زیرا مروان یکی از نزدیکان ایشان بود و مروّت ایشان ایجاب نمی‌کرد که او را با اختیار خود به دست آنها بدهد. و در نظر داشت تا بعداً به طریق مناسبی او را تنبیه و از سمتش عزل کند.

صحابه کرام راهی خانه‌های خود شدند و اهل مصر و دیگر فرصت‌طلبان، خانه حضرت عثمان رضی الله عنه را محاصره کردند و آب را بر او بستند. وقتی حضرت علی رضی الله عنه اطلاع پیدا کرد، قدری آب فرستاد که با مشکل بسیار به او رسید و چند نفر به همین دلیل مجروح شدند.

حضرت علی رضی الله عنه فرمود: نظر ما این بود که مروان به ما تحویل داده شود و قتل عثمان رضی الله عنه را هرگز تحمل نمی‌کنیم و به حضرت حسن و حسین دستور داد که شمشیر

برداشته بر درِ خانه حضرت عثمان رضی الله عنه نگهبانی دهند و کسی را نگذارند وارد خانه شود. حضرت طلحه و زبیر و چند صحابی دیگر نیز فرزندان خود را برای نگهبانی فرستادند، ولی دشمنان و فتنه‌جویان تیراندازی را شروع کردند. یک تیر به مروان و بقیه تیرها به نگهبانان اصابت کردند. امام حسن رضی الله عنه مجروح شد محمد بن طلحه و قنبر غلام حضرت علی رضی الله عنه نیز مجروح شدند.

محمد بن ابی‌بکر با دیدن این وضع به افراد خود گفت که کار خوبی صورت نگرفت، این خطر وجود دارد که بنی هاشم علیه ما اقدام کنند. لذا با عجله همراه من بیایید تا از پشت دیوار بالا رفته وارد خانه شویم و حضرت عثمان را به قتل برسانیم و چنین هم کردند. دو نفر با او از پشت دیوار بالا رفتند پیش از همه محمد بن ابی‌بکر نزد عثمان رضی الله عنه رسید و ریش مبارکش را گرفت. حضرت عثمان رضی الله عنه فرمود: ای محمد بن ابی‌بکر، اگر پدرت حضرت ابوبکر صدیق شما را می‌دید که این برخورد را با من دارید، از شما ناراحت نمی‌شد؟ با گفتن این سخن، دست‌های محمد بن ابی‌بکر به لرزه افتاد و خود را عقب کشید ولی آن دو شخص دیگر که همراه او بودند، از فرصت استفاده کرده و امیرالمؤمنین را که در حال تلاوت قرآن مجید بود شهید کردند، به طوریکه خون مبارک ایشان صفحات قرآن را رنگین کرد.

همسر ایشان حضرت نائله فریاد کشید؛ اما صدایش به بیرون از خانه نرفت، آنگاه بالای بام رفته صدا زد که ای مردم! امیرالمؤمنین شهید شد. با شنیدن این آواز مردم وارد خانه شدند، دیدند که امیرالمؤمنین شهید شده است و قاتلین از پشت دیوار بالا رفته و فرار کرده‌اند. حضرت علی رضی الله عنه آمد و هر دو فرزند خود را مورد ضرب و شتم قرار داد که شما بر در ایستاده بودید و امیرالمؤمنین شهید شد؟ آن رو گفتند: ما چه می‌توانستیم بکنیم؟ قاتلین که از دروازه داخل نشده‌اند، بلکه از پشت دیوار داخل شده‌اند (إنا لله وإنا إليه راجعون).

زمانی که حضرت عثمان رضی الله عنه شهید شدند به تلاوت قرآن اشتغال داشتند و خونی که از

او جاری شد بر این آیه ریخت ﴿فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾ [البقرة: ۱۳۷] و آن قرآن مجید هنوز در مدینه منوره محفوظ است و هرگاه حادثه و مصیبتی برای سلاطین عثمانیه رخ می‌داد آن قرآن را بیرون می‌آوردند و تلاوت می‌کردند، آن مصیبت دفع می‌شد.

حضرت عثمان رضی الله عنه چند روز پیش از شهادت، بالای بام رفته و تنی چند از صحابه کرام را فرا خواندند و جهت اتمام حجت، احادیثی از رسول خدا که در فضایل ایشان بودند، خواندند. و از صحابه سؤال کردند که آیا شما این احادیث را از رسول خدا شنیده‌اید یا خیر؟ همه تایید کردند. بعد از آن، انصار عرض کردند: یا امیرالمؤمنین! مظلومیت شما به انتها رسیده است و برای ما قابل تحمل نیست. اگر شما دستور دهید تا این جنایتکاران را از دم تیغ بگذرانیم. ایشان فرمودند: من گوارا نمی‌کنم که به دستور من خون گوینده «لا إله إلا الله» به زمین ریخته شود، مردم گفتند: پس شما از خلافت دست بردارید. آن جناب فرمود: من نمی‌توانم چنین کنم، زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: ای عثمان! خداوند به شما پیراهنی می‌پوشاند که مردم می‌خواهند آن را از تن تو درآورند، اگر تو به گفته آنان آن را از تنت بیرون آوردی، بوی بهشت به تو نخواهد رسید. لذا من بر این پایدار خواهم ماند. مردم گفتند: پس شما از این ظلم چگونه نجات می‌یابید؟ ایشان فرمود: وقت نجات نزدیک است. امروز من رسول خدا صلی الله علیه و آله را به خواب دیدم فرمود: ای عثمان! امروز همراه ما افطار کن.

لذا روزه گرفتم و ان شاءالله تا وقت افطار نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله خواهم رفت. چنانکه اینطور هم شد.

پس از شهادت حضرت عثمان رضی الله عنه مردم با سرعت نزد حضرت علی رضی الله عنه آمدند که ما شما را بر مسند خلافت می‌نشانیم. شما از ما بیعت بگیرید. آن جناب فرمودند: این کار شما نیست، اهل بدر بر دست هرکس بیعت کردند او خلیفه خواهد بود. آنان اصحاب بدر را فرا خواندند و همه بالاتفاق گفتند که اکنون کسی بیشتر از شما مستحق خلافت نیست.

آن جناب فرمود: مرا شرم می‌آید که عثمان شهید شده و او هنوز دفن نگردیده که بر خلافت خود از شما بیعت گیرم؟ لذا به دفن ایشان اقدام کرده و پیکر پاک خلیفه مسلمین را دفن نمودند و او بدین ترتیب به ملاقات خدا و رسول شتافت و در ضیافت افطار رسول الله ﷺ شرکت کرد. آنگاه بر دست مبارک حضرت علی ﷺ بیعت آغاز گشت. اکثر صحابه کرام با رضایت و طیب خاطر بیعت کردند. ولی شورشیان؛ بعضی از صحابه را تهدید و اجبار نمودند که بیعت کنید و گرنه شما را خواهیم کشت. (چنانکه جمعی از صحابه اینگونه بیعت کردند) با حضرت طلحه ﷺ و حضرت زبیر ﷺ همین برخورد شد. با شهادت حضرت عثمان ﷺ فتنه‌هایی از هر طرف برخاست و حوادث عجیب و غریبی ظاهر شد. اکابر صحابه در مدح و ثنای ایشان سخن‌های زیادی گفته‌اند، از آن جمله بطور خلاصه سخنانی چند در اینجا نقل می‌شود.

اقوال صحابه کرام در باره حضرت عثمان

حضرت علی مرتضی:

قیس بن عباد می‌گوید: در جنگ جمل از حضرت علی ﷺ شنیدم که می‌گفت: بار الها! من به درگاه تو از خون عثمان تبراً می‌جویم. روزی که عثمان شهید شد من به قدری مغموم شدم که عقلم زایل گشت و در آن روز زندگی برایم تلخ شد. مردمی که برای بیعت پیش من آمدند، به آنها گفتم که: من از خدا شرم دارم که بیعت کسانی را قبول کنم که آنها شخصی را به قتل رسانیده‌اند که رسول خدا ﷺ در شأن او فرموده است: فرشتگان از او شرم می‌کنند، و از این شرم دارم که عثمان شهید شد و از تدفین او جلوگیری به عمل آمد. محمد بن حاطب می‌گوید: می‌خواستم به مدینه بروم به حضرت علی ﷺ عرض کردم: ای امیرالمؤمنین! مردم نسبت به حضرت عثمان از ما سؤال می‌کنند، ما چه جواب دهیم؟ حضرت علی فرمود: بگوئید به خدا قسم! حضرت عثمان مصداق این آیه بودند: ﴿لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَءَامَنُوا

وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَآمَنُوا ثُمَّ اتَّقَوْا وَأَحْسَنُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ﴿۹۳﴾ [المائدة: ۹۳] «بر کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، در باره‌ی آنچه [پیش از حکم تحریم] خورده‌اند گناهی نیست، به شرط آن که پرهیزکار و مؤمن گردند و کارهای شایسته کنند، سپس [از محرّمات] پرهیز نمایند و [به تحریم آن] مؤمن باشند، سپس [با جدّیت] پرهیزکاری».

حضرت حسن بن علی

روزی حضرت امام حسن برای خواندن خطبه برخاست و فرمود: ای مردم! من دیشب خواب دیده‌ام که خداوند متعال بر عرش تجلی نمودند و رسول خدا ﷺ تشریف آورد و نزدیک پایه عرش ایستاد، سپس ابوبکر صدیق آمده دست خود را بر شانه آنحضرت ﷺ گذاشت و ایستاد بعداً حضرت فاروق آمد و دست خود را بر شانه حضرت ابوبکر نهاد و سپس حضرت عثمان سر مبارک خود را بدست گرفته حاضر شد و عرض کرد: پرودگارا! از بندگانت سؤال کن که مرا به چه جرمی به قتل رساندند؟ با این گفتار دو جوی خون بر زمین روان شد. کسی به حضرت علی گفت که امام حسن چنین می‌گوید. او گفت: آنچه دیده است، می‌گوید. حضرت سعید بن زید می‌فرمود: ای مردم! به خاطر ظلمی که شما بر حضرت عثمان روا داشتید کوه احد حق داشت که بر خود بلرزد. حضرت عبدالله بن مسعود می‌گوید: اگر مردم عثمان را شهید کردند عوض او را هرگز نخواهند یافت. مردم از حضرت حدیفه پرسیدند: کسانی که از مصر بر حضرت عثمان شوریدند، چه کار می‌کنند؟ حضرت حدیفه گفت مرتکب قتل می‌شوند ولی حضرت عثمان به بهشت می‌رود و قاتلینش به دوزخ خواهند رفت. حضرت عبدالله بن سلام می‌فرمود: مواظب باشید حضرت عثمان ﷺ را به قتل نرسانید و گرنه تا قیامت شمشیرتان در میان یکدیگر به حرکت درمی‌آید. هرگاه قومی پیامبری را به قتل برسانند در عوض آن هفتاد هزار از مردم کشته می‌شوند و اگر خلیفه‌ای را به قتل برسانند در عوض آن سی و پنج هزار نفر از مردم به قتل می‌رسند. و بعد از شهادت حضرت عثمان می‌فرمود: مردم در فتنه‌ها را به روی خود باز کردند که تا قیامت مسدود نخواهد شد.

حضرت ابوذر غفاری رضی الله عنه می فرمود: اگر حضرت عثمان مرا دستور دهد تا با سر خود راه بروم، چنین خواهم کرد. حضرت زید بن ثابت پس از شهادت حضرت عثمان بسیار گریست. حضرت ابوهریره رضی الله عنه به جهت شهادت حضرت عثمان سخت غمگین بود و فرمود: مردم فقط با یک غم شهادت حضرت عثمان مواجه شدند و من با دو غم. رسول خدا صلی الله علیه و آله کیسه‌ای خرما به من داد و در آن دعای برکت فرمود که همیشه بر کمر من بسته بود، معلوم نیست من چقدر خرما را خورده‌ام و چه مقدار صدقه داده‌ام. به مجرد شهادت حضرت عثمان رضی الله عنه آن کیسه غایب شد. معلوم گشت که برکات نبوت با شهادت حضرت عثمان از میان برداشته شد.

حضرت عبدالله بن عباس رضی الله عنهما می فرماید: اگر تمام مردم بر قتل عثمان اتفاق می کردند یقیناً بر آنان از آسمان سنگ می بارید. حضرت ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها با شنیدن خبر شهادت حضرت عثمان فرمود: او را قتل کردند حال آن که او بیشتر از همه صله رحم می کرد و از خدا می ترسید. حضرت ثمامه بن عدی رضی الله عنه که از طرف حضرت عثمان والی صنعاء یمن بود، به محض اطلاع از شهادت حضرت عثمان خطبه‌ای خواند و بسیار گریست و سپس فرمود: اکنون خلافت نبوت از میان امت آنحضرت صلی الله علیه و آله رخت بریست و نظام سلطنت و پادشاهی آغاز خواهد شد.

در احادیث نبوی این مضمون به کثرت وارد شده که عالی‌ترین رتبه خلافت بر حضرت عثمان ختم می شود. از عالی‌ترین رتبه خلافت، شاه ولی الله محدث دهلوی با عنوان «خلافت خاصه» تعبیر فرموده است. بعد از حضرت عثمان حضرت علی خلیفه شد با وجودی که تمام اوصاف و شرایط خلافت خاصه در ایشان وجود داشت، اما تمام مسلمانان آن را نپذیرفتند. و جمع زیادی از مسلمانان با خلافت ایشان مخالف و به خلافت حضرت معاویه رضی الله عنه معتقد بودند. پس از شهادت حضرت علی رضی الله عنه اگرچه تمام مسلمانان بر خلافت حضرت معاویه متفق شدند، اما آن اوصاف و شرایط خاصه در ایشان وجود نداشت. به هر حال، دوران خلافت خاصه به پایان رسید. ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ﴾

رَاجِعُونَ ﴿﴾.

برخی از احوال، سخنان و کرامات حضرت عثمان

- ۱- حضرت حماد بن زبیر می گوید: محاصره حضرت عثمان رضی الله عنه از چهل روز متجاوز شد، اما در این مدت طولانی، الفاظی که اهل بدعت و شورشیان بتوانند بر او خرده بگیرند از زبانش خارج نشد.
- ۲- حضرت عبدالله می گوید: من عثمان را در عصر خلافتش روز جمعه دیدم که خطبه می خواند و ارزش لباسی که بر تن داشت بیش از چهار الی پنج درهم نبود.
- ۳- حضرت حسن بصری رضی الله عنه می گوید: من حضرت عثمان را در دوران خلافتش دیدم که در مسجد استراحت داشتند و اثر سنگریزها بر پهلویش نمایان است. مردم می گفتند این امیرالمؤمنین است که چنین حالتی دارد!
- ۴- روزی شخصی به محضر حضرت عثمان آمد و در میان راه نظرش به زن بیگانه ای افتاد. ایشان فرمودند: بعضی از مردم در حالی نزد من می آیند که زنا در چشم هایشان نمایان است. کسی گفت: آیا بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله وحی نازل شد؟ فرمودند: خیر، بلکه با فراست ایمانی این امور معلوم می شوند.
- ۵- ابو قلابه می گوید: در سرزمین شام بودم از کسی شنیدم که می گفت: وای برای من از آتش دوزخ! دیدم که هر دو پا و هر دو دستش قطع شده و واژگون بر زمین افتاده است. حالش را جويا شدم، اظهار داشت: از کسانی بودم که در خانه حضرت عثمان برای شهید کردن او رفتیم وقتی که به نزد او رفتم همسرش فریاد کشید من به او یک سیلی زدم و حضرت عثمان رضی الله عنه بر من نفرین کرد و گفت: خداوند دست و پایت را قطع کند و تو را وارد جهنم گرداند. با شنیدن آن، لرزه بر اندامم افتاد و فرار کردم. اکنون حال مرا می بینید که دست و پایم قطع شده است و ورود به جهنم باقی است. هنگامی که این را شنیدم، به او گفتم: دور باش.
- ۶- یزید بن حبیب می گوید: کسانی که از مصر علیه حضرت عثمان شوریده بودند،

تک تک آنان دچار دیوانگی و جنون شدند.

۷- از امام مالک روایت شده است که روزی گذر حضرت عثمان بر محل «حش کوکب» افتاد در آنجا ایستاد و اظهار داشت: عنقریب شخص نیکی در اینجا دفن خواهد گردید. چنانکه قبل از همه، حضرت عثمان در این مکان مدفون گردیدند. سخنان ایشان مختصر و جامع بود. بیشتر، سخنان پندآموز و باحکمت بیان می‌کرد که از آن جمله گفتارهای چندی در ذیل بیان می‌شوند:

- با خدا تجارت و معامله کنید که نفع بسیار می‌برید.
- بندگی آن است که احکام الهی محفوظ گردد و اگر با کسی عهدی شده ایفا شود و بر آن چه به او رسیده، خشنود شود و بر آنچه به او نرسیده، صبر کند.
- با فکر دنیاطلبی، کدورت ایجاد می‌گردد و از فکر آخرت نورانیت حاصل می‌شود.
- بزرگ‌ترین هلاکت این است که به کسی عمر دراز عنایت گردد اما برای سفر آخرت هیچ نوع آمادگی نداتشه باشد.
- نشانه انسان باتقوا آن است که مردم را نجات‌یافته پنداشته و خود را از هلاک‌شوندگان بداند.
- قبر باعث راحت کسانی است که دنیا برای آن‌ها زندان باشد.
- اگر دل‌هایتان پاک باشد هرگز از تلاوت قرآن و استماع آن سیر نخواهید شد.
- هنگام محاصره وقتی که به منظور اتمام حجت سر مبارک را از خانه بیرون آورد و اعلام داشت: مرا به قتل نرسانید بلکه سعی کنید تا صلح برقرار گردد. به خدا قسم پس از قتل من با نیرویی متفق نمی‌توانید قتال کنید و جهاد با کفار متوقف خواهد گشت و شما با یکدیگر اختلاف پیدا خواهید کرد.
- در دوران محاصره، مردم عرض کردند: یا امیرالمؤمنین! شما نمی‌توانید به مسجد تشریف بیاورید از یاغیان و مخالفین کسی امام می‌شود آیا پشت سر آن‌ها نماز بخوانیم؟ فرمودند: نماز کار خوبی است هرگاه ببینید که مردم کار خوبی انجام

می دهند شما شریکشان باشید.

آیات و احادیثی در بیان فضایل حضرت عثمان

آیاتی که مشتمل بر فضایل صحابه کرام بالخصوص مهاجرین و انصار است همه آنها شامل حال حضرت عثمان نیز هست. زیرا آن جناب از اولین مهاجرین است و در آیه تمکین این مضمون وارد شده:

اگر شخصی از مهاجرین خلیفه شود خلافت او مورد پسند خدا خواهد بود و در زمان خلافت خود کارهای را انجام می دهد که مورد پسند خدا باشد. نیز آیه اظهار دین که فتح فارس و روم را مقصد بعثت رسول خدا ﷺ قرار داده و از آن آیه، فضیلت حضرت عمر فاروق ﷺ نیز ثابت گشت. (زیرا مقصد بعثت به دست ایشان به پایه تکمیل رسید). حضرت عثمان هم در این فضیلت سهیم اند زیرا تکمیل فتح فارس و روم به دست ایشان انجام یافت. مطالعه رسایلی که بنده در تفسیر آیات خلافت نوشته ام در این باره کافی است.

احادیث

۱- «عن عائشة رضي الله عنها قالت: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لعثمان: ألا أستحيي من رجل يستحيي منه الملائكة». [رواه مسلم].

حضرت عایشه رضی الله عنها می فرماید: رسول خدا ﷺ درباره حضرت عثمان رضی الله عنه فرمودند: چرا از شخصی حیا نکنم که فرشتگان از او حیا می کنند.

۲- «عَنْ طَلْحَةَ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: لِكُلِّ نَبِيٍّ رَفِيقٌ وَرَفِيقِي، فِي الْجَنَّةِ عُثْمَانُ» [رواه الترمذی].

از حضرت طلحه بن عبیدالله رضی الله عنه روایت شده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: برای هر پیامبری رفیقی وجود دارد و رفیق من در بهشت عثمان است.

۳- «عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَمُرَةَ، قَالَ: جَاءَ عُثْمَانُ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِالْأَفْ

دینار، فِي كُمِّهِ، حِينَ جَهَّزَ جَيْشَ الْعُسْرَةِ فَنَزَّهَا فِي حِجْرِهِ. فَرَأَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُقَلِّبُهَا فِي حِجْرِهِ وَيَقُولُ: مَا ضَرَّ عُثْمَانَ مَا عَمِلَ بَعْدَ الْيَوْمِ مَرَّتَيْنِ». [رواه احمد].

از حضرت عبدالرحمن بن سمرة رضی اللہ عنہ روایت شده است که حضرت عثمان رضی اللہ عنہ یکهزار دینار طلا به محضر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در آستینش آورده در دامن ایشان قرار داد. من آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را دیدم که دینارها را برمی گرداند و می گفت: بعد از امروز به عثمان هیچ ضرری نمی رسد. هرچه می خواهد بکند و این جمله را دو بار تکرار کرد.

۴- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، صَعِدَ أَحَدٌ وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَعُثْمَانُ، فَرَجَفَ بِهِمْ، فَضَرَبَهُ بِرِجْلِهِ، قَالَ: اثْبُتْ أَحَدٌ فَنَظَرْتُ إِلَيْكَ إِلَّا نَبِيًّا أَوْ صِدِّيقًا، أَوْ شَهِيدًا» [رواه البخاری].

از حضرت انس رضی اللہ عنہ روایت شده است که روزی پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ وسلم به اتفاق ابوبکر و عمر و عثمان رضی اللہ عنہم به بالای کوه احد تشریف بردند. پس کوه احد به لرزه درآمد. آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم پای مبارک خود را بر او کوبید و فرمود: ساکن باش ای احد! زیرا که بر تو نبی، صدیق و دو شهید قرار گرفته اند. (این واقعه چند بار به وقوع پیوست یک بار بر کوه شبیر این اتفاق رخ داد و آنجا هم آنحضرت همین طور فرمودند).

۵- «عَنْ أَبِي مُوسَى الْأَشْعَرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: كُنْتُ مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي حَائِطٍ مِنْ حَيْطَانِ الْمَدِينَةِ فَجَاءَ رَجُلٌ فَاسْتَفْتَحَ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: افْتَحْ لَهُ وَبَشِّرْهُ بِالْجَنَّةِ فَفَتَحْتُ لَهُ، فَإِذَا أَبُو بَكْرٍ، فَبَشَّرْتُهُ بِمَا قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَحَمِدَ اللَّهُ، ثُمَّ جَاءَ رَجُلٌ فَاسْتَفْتَحَ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: افْتَحْ لَهُ وَبَشِّرْهُ بِالْجَنَّةِ، فَفَتَحْتُ لَهُ فَإِذَا هُوَ عُمَرُ، فَأَخْبَرْتُهُ بِمَا قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَحَمِدَ اللَّهُ، ثُمَّ جَاءَ رَجُلٌ، فَقَالَ لِي: افْتَحْ لَهُ وَبَشِّرْهُ بِالْجَنَّةِ، عَلَى بَلْوَى تُصِيبُهُ، فَإِذَا عُثْمَانُ، فَأَخْبَرْتُهُ بِمَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَحَمِدَ اللَّهُ، ثُمَّ قَالَ: اللَّهُ الْمُسْتَعَانُ». [متفق عليه].

از حضرت ابو موسی اشعری روایت شده است که می‌گوید: من همراه رسول خدا ﷺ در باغی از باغ‌های مدینه بودم که مردی آمد و درب را زد آنحضرت ﷺ فرمود: در را باز کن و او را به بهشت بشارت بده. چون در را باز کردم ابوبکر رضی الله عنه بود. طبق فرمان آنحضرت ﷺ آن خبر خوش را به او دادم و او خدا را شکر گفت. سپس شخص دیگری آمد و در زد، نبی اکرم ﷺ فرمود: در را باز کن و او را به بهشت بشارت بده. من که در را گشادم دیدم که عمر است. پس او را حسب دستور آنحضرت ﷺ بشارت دادم و ایشان شکر خدا را به جا آوردند. سپس شخص دیگری آمد در زد. رسول خدا ﷺ فرمودند: در را باز کن و او را به بهشت مژده بده، چرا که ایشان در راه اسلام مصیبت سختی را متحمل می‌شوند. در را که گشودم عثمان را دیدم او را از آنچه پیامبر اکرم فرموده بود مطلع گردانیدم. خدا را شکر نموده گفت: پناه بر خدا (بخاری و مسلم).

۶- «عَنْ جَابِرِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: أُرِي اللَّيْلَةَ رَجُلًا صَالِحًا كَانَ أَبَا بَكْرٍ نَيْطٍ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَنَيْطٍ عُمَرُ، بِأَبِي بَكْرٍ، وَنَيْطٍ عُثْمَانُ، بِعُمَرَ، قَالَ جَابِرٌ: فَلَمَّا قُفْنَا مِنْ عِنْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قُلْنَا: أَمَّا الرَّجُلُ الصَّالِحُ فَرَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَأَمَّا نُوطٌ بَعْضِهِمْ بِبَعْضٍ فَهُمْ وَلَاؤُهُ الْأَمْرَ الَّذِي بَعَثَ اللَّهُ بِهِ» [رواه ابو داود].

از حضرت جابر روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: دیشب یک مرد صالح خواب دیده که ابوبکر به دامان پیامبر اکرم ﷺ آویخته و عمر به دامان ابوبکر و عثمان به دامان عمر دست آویخته‌اند. حضرت جابر می‌گوید: وقتی که ما از محضر آنحضرت برخاستیم باهم گفتیم: مرد صالحی که خواب دیده است رسول الله ﷺ است و از تعبیر آن خواب چنین برمی‌آید که این‌ها حاکمان آن دینی قرار می‌گیرند که خداوند رسول خود را بر آن مبعوث گردانیده است.

این تعبیر خواب در زمانه آنحضرت ﷺ بر زبان صحابی جاری گشت، اگر چنانچه مورد پسند خدا نمی‌بود به ذریعه وحی اصلاح می‌شد. لذا معلوم شد که خلافت این

هرسه بزرگوار از اول مقرر و معلوم بوده است.

۷- «عَنْ أَنَسٍ قَالَ: لَمَّا أُمِرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِبَيْعَةِ الرِّضْوَانِ كَانَ عُثْمَانُ بْنُ عَفَّانَ رَسُولَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَى مَكَّةَ فَبَايَعَ النَّاسَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: إِنَّ عُثْمَانَ فِي حَاجَةِ رَسُولِهِ. فَضَرَبَ بِإِحْدَى يَدَيْهِ عَلَى الْأُخْرَى، فَكَانَتْ يَدُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِعُثْمَانَ خَيْرًا مِنْ أَيْدِيهِمْ لِأَنفُسِهِمْ» [رواه الترمذی].

از حضرت انس روایت شده است: وقتی که رسول اکرم ﷺ دستور بیعه الرضوان را داد. حضرت عثمان از جانب رسول خدا به مکه مأموریت رفته بود. آنحضرت ﷺ فرمود: عثمان برای کار خدا و رسول او رفته است، لذا ضروری است که او هم در این بیعت شریک گردانیده شود. سپس آنحضرت ﷺ یک دست خود را بر دیگری زد و فرمود: این نیز بیعت حضرت عثمان است؛ پس دست رسول خدا ﷺ برای عثمان ﷺ بهتر از دست‌های صحابه برای آنان بود.

۸- «عَنْ أَبِي بَكْرَةَ، أَنَّ رَجُلًا قَالَ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَأَيْتُ كَأَنَّ مِيزَانًا نَزَلَ مِنَ السَّمَاءِ فَوَزِنْتَ أَنْتَ وَأَبُو بَكْرٍ فَرَجَحْتَ أَنْتَ وَأَبِي بَكْرٍ فَرَجَحْتَ ثُمَّ وُزِنَ عُمَرُ وَأَبُو بَكْرٍ، فَرَجَحَ عُمَرُ ثُمَّ رُفِعَ الْمِيزَانُ، فَاسْتَاءَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَعْنِي فَاسْتَاءَ ذَلِكَ فَقَالَ: خِلَافَةَ نَبِيَّةٍ ثُمَّ يُؤْتِي اللَّهُ مِنْ يَشَاءُ» [رواه ابو داود].

از حضرت ابوبکره ﷺ روایت شده است که مردی برای رسول خدا ﷺ گفت: من خواب دیدم گویا که ترازویی از آسمان فرود آمد و شما و ابوبکر وزن شدید، شما سنگین‌تر شدید. سپس ابوبکر ﷺ و عمر ﷺ وزن شدند پس ابوبکر سنگین‌تر شد. سپس عمر و عثمان رضی الله عنه وزن شدند پس عمر سنگین‌تر شد. و بعد ترازو دوباره به آسمان رفت. از شنیدن این خواب، آنحضرت ﷺ رنجیده‌خاطر شد و فرمود: این خلافت نبوت است و بعد از آن به هرکس بخواهد سلطنت می‌دهد.

یادآوری: از این حدیث ثابت می‌گردد که خلافت نبوت با حضرت عثمان پایان یافته

و از آیات قرآنی و بالخصوص آیه تمکین و نیز از احادیث معلوم می‌شود که از مهاجرین هرکدام خلیفه باشد خلافت او خلافت راشدین مقرر شده بود. لذا معلوم شد که خلافت نبوت بر حضرت عثمان از عالی‌ترین قسم خلافت راشدین است و آن را حضرت شیخ ولی الله محدث دهلوی در اصطلاح خود «خلافت خاصه» نامیده‌اند.

9- «عن أبي ذر قال: كان النبي صلى الله عليه وسلم جالساً وحده فجئت حتى جلست إليه فجاء أبو بكر ثم جاء عمر ثم جاء عثمان وبين يدي رسول الله صلى الله عليه وسلم سبع حصيات فوضعهن في كفه فسبحن حتى سمعت لهن حنينا كحنين النحل ثم وضعهن فخرسن ثم أخذهن فوضعهن في يد أبي بكر فسبحن حتى سمعت لهن كحنين النحل ثم وضعهن فخرسن ثم تناولهن فوضعهن في يد عمر فسبحن حتى سمعت لهن حنينا كحنين النحل ثم وضعهن فخرسن ثم تناولهن فوضعهن في يد عثمان فسبحن حتى سمعت لهن حنينا كحنين النحل ثم وضعهن فخرسن فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم: خلافة نبوة». [رواه البزار والطبراني في الأوسط والبيهقي].

حضرت ابوذر می‌گوید: روزی پیامبر اکرم ﷺ تنها نشسته بود آدمم و نزد او نشستم، بعداً ابوبکر آمد و نشست. سپس عمر آمد و نشست و بعد عثمان آمد. جلوی آنحضرت ﷺ هفت سنگریزه افتاده بود آن جناب آن‌ها را در کف دست گرفت آن‌ها شروع به تسبیح خواندن کردند تا این که من آواز تسبیح آن‌ها را مانند صدای زنبور عسل شنیدم باز آن‌ها را بر زمین گذاشته، ساکت شدند. سپس آن‌ها را گرفته بر دست ابوبکر گذاشت شروع کردند به تسبیح خواندن تا این که من آواز آن‌ها را مثل صدای زنبور عسل شنیدم باز آن‌ها را بر زمین نهاده خاموش شدند. پس آن‌ها را گرفته بر دست عمر ﷺ نهاده باز شروع کردند به تسبیح خواندن تا این که من صدای آن‌ها را مانند صدای زنبور عسل شنیدم باز آن‌ها را بر زمین نهاده ساکت شدند، بعد آن‌ها را گرفته به دست حضرت عثمان ﷺ نهاده باز شروع کردند به تسبیح خواندن حتی که صدای آن‌ها را مثل صدای

زنبور عسل شنیدم، همین که آن‌ها را بر زمین نهاد خاموش شدند، پس رسول خدا ﷺ فرمود: این است خلافت نبوت.

یادآوری: این روایت را ابن عساکر از حضرت انس رضی الله عنه نقل نموده است و در آن این مضمون نیز آمده است بقیه صحابه که آنجا حضور داشتند، بعد از حضرت عثمان آن را در دست گرفته اما در دست هیچکس تسبیح نخواندند.

۱۰- «عَنْ سَمُرَةَ بْنِ جُنْدُبٍ، أَنَّ رَجُلًا قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ: إِنِّي رَأَيْتُ كَأَنَّ دَلْوًا دَلِي مِنَ السَّمَاءِ فَجَاءَ أَبُو بَكْرٍ، فَأَخَذَ بِعَرَاقِيهَا فَشَرِبَ شَرْبًا ضَعِيفًا، ثُمَّ جَاءَ عُمَرُ فَأَخَذَ بِعَرَاقِيهَا فَشَرِبَ حَتَّى تَصَلَّعَ، ثُمَّ جَاءَ عُثْمَانُ فَأَخَذَ بِعَرَاقِيهَا فَشَرِبَ حَتَّى تَصَلَّعَ، ثُمَّ جَاءَ عَلِيٌّ فَأَخَذَ بِعَرَاقِيهَا فَانْتَشَطَتْ، وَانْتَضَحَ عَلَيْهِ مِنْهَا شَيْءٌ» [رواه ابو داود].

از حضرت سمره بن جندب روایت شده است که شخصی عرض کرد یا رسول الله من در خواب دیدم که دلوی از آسمان آویخته شد و ابوبکر آمد و حلقه او را گرفت و با ناتوانی آب نوشید. باز عمر آمد و او هم حلقه دلو را گرفت و به حدی نوشید که سیر شد، باز عثمان آمد و حلقه را گرفته و به حدی نوشید که سیر شد، سپس علی آمد و حلقه آن را گرفت ولی دلو پاره شد و مقداری از آب آن بر وی ریخت.

امیر المؤمنین علی مرتضیٰ کرم الله وجهه

نام علی، لقبش اسدالله، حیدر و مرتضیٰ است. و کنیه‌اش ابوالحسن و ابوتراب می‌باشد. نسبتش به رسول خدا ﷺ بسیار نزدیک است. پدر ایشان (ابو طالب) عبدمناف نام داشت. مادر گرامی فاطمه بنت اسد از بنی هاشم بود. از طرف مادر و پدر هر دو هاشمی النسل است. پدر ایشان به اسلام مشرف نشد، اما مادر گرامی شان مسلمان شد و هجرت کرد. از دوران طفولیت با آنحضرت بود و در آغوش محبت ایشان پرورش یافت. آنحضرت ﷺ روش پدری و فرزندگی را نسبت به وی مراعات نموده و او را به شرف دامادی خود مفتخر گردانیدند.

سیده فاطمه الزهراء که از همه دختران آنحضرت ﷺ محبوب‌تر بود، به نکاح ایشان درآمد. از میان صحابه گرامی در زمره فُصحاء و بلغاء و بزرگ‌ترین خطیب و شجاع و دلیر و عالی‌ترین رتبه را احراز نموده بودند، رتبه و مقام حضرت علی در میان‌شان ممتاز بود. در سال ۳۵ هـ پس از شهادت حضرت عثمان، مسند خلافت را زینت بخشید و سه روز کم از پنج سال بر تخت خلافت متمکن شده در تاریخ ۲۱ رمضان سال ۴۰ هـ به دست عبدالرحمن بن ملجم شقی خارجی در کوفه شربت شهادت نوشیدند و دوران خلافت راشده از دنیا رخت بربست و نزدیک کوفه در مقام «نبت» مدفون گردیدند.

احوال قبل از اسلام و در حال اسلام

قبل از بلوغ در ایام طفولیت مشرف به اسلام شدند و برخی مؤرخین سن مبارکش را در آن زمان ۱۰ سال و بعضی کم‌تر هم دانسته‌اند. حضرت حسن بن زید نوۀ حضرت امام حسن ﷺ می‌فرماید: به علت کم‌سنی از بت‌پرستی محفوظ ماندند [تاریخ الخلفاء]. بعضی چنین قایل‌اند که بعد از حضرت خدیجه مشرف به اسلام گشتند، تحقیق این امر در تذکره حضرت ابوبکر صدیق ﷺ بیان شد. باری پدر ایشان ابوطالب، وی را دید که با همراهی آنحضرت ﷺ نماز می‌خواند. گفت: چه می‌کنی؟ آنحضرت او را جواب داده و به اسلام دعوت داد، ابوطالب گفت: در این امر خرابی و اشکالی نیست، اما قسم به خدا

من نمی‌توانم پاها را بالا و سر را پایین کنم، حضرت علی اغلب این گفته پدر را ذکر کرده می‌خندید.

قد مبارکش کوتاه، جسمش فربه و شکمش بزرگ بود. ریشش به قدری پرپشت بود که سینه مبارک در زیر آن پنهان بود. رنگش کاملاً سفید گندم‌گون بود. در حیات فاطمة الزهراء ازدواج مجدد نکرد. البته بعد از وفات او ازدواج کرد. از حضرت فاطمة الزهراء دو پسر و دو دختر به نام‌های امام حسن، امام حسین، زینب کبری و ام‌کلثوم داشت. و اولادشان از همسران دیگر عبارتند از: حضرت عباس، جعفر، عبدالله، عثمان، عیبالله، ابوبکر، محمد الاصغر، یحیی، عمر، رقیه، محمد الاوسط، محمد الاکبر که به نام محمد بن حنفیه مشهور است، ام‌الحسن، رمله الکبری، ام‌کلثوم صغری، ام‌هانی، میمونه، زینب صغری، رمله الصغری، فاطمه، امامه، خدیجه ام‌الکرام، ام‌سلمه، ام‌جعفر، جماله، نفیسه. نسل ایشان فقط از حضرت حسن و حسین، محمد الاکبر، عباس و عمر تداوم یافت. زندگی بسیار زاهدانه‌ای می‌گذراند و بر اتباع رسول اکرم ﷺ بسیار حریص و انسانی خوش طبع بود.

فضایل و مناقب حضرت علی

امام احمد بن حنبل رحمته الله می‌فرماید: در فضایل ایشان روایات کثیری وجود دارد به حدی که درباره صحابی دیگر با این کثرت روایت نشده است (تاریخ الخلفاء). علت کثرت روایت این است که عده زیادی از مردم با ایشان مخالف بودند و بعضی در موارد خاصی وی را بر خطا می‌دانستند. زیرا که از فضایل و سوابق ایشان اطلاعی نداشتند مانند حضرت معاویه و غیره. بعضی دیگر گذشته از انکار فضایل، مسلمان بودن آنحضرت را نیز منکر بودند، مانند خوارج. پس به سبب این مخالفین، روایات فضایل آنحضرت شهره عام و خاص شد و بدین ترتیب تکرار و بیان روایات، زیاد شد. با وجود این، جای تأسف است که فرقه روافض اکاذیب و روایات خرافی خود را به قدری

افزودند که هنگام بررسی، روایات کمی به پایه صحّت می‌رسد. اکنون چندی از فضایل ایشان را بیان می‌کنیم.

- ۱- رسول خدا ﷺ هنگام هجرت او را به جای خود در بستر خوابانید و اماناتی که از مردم نزد آنحضرت بود، به دست او داد تا به صاحبانش برگرداند.
- ۲- در غزوه بدر شجاعت و شهامت فوق العاده‌ای به خرج داد به طوری که بسیاری از کفار را راهی جهنم ساخت.
- ۳- در غزوه احد خدمات ارزنده‌ای انجام داد. زمانی که شایعه شهادت رسول خدا ﷺ انتشار یافت و یاران در میدان جنگ به سراغ ایشان رفتند، سپس معلوم شد که آنحضرت در محلی که خارج از میدان نبرد بود، تشریف دارند، از جمله اصحابی که قبل از دیگران نزد آنحضرت ﷺ شتافتند، حضرت علی مرتضی ﷺ هم بودند.
- ۴- در غزوه خیبر هم شجاعت و صف‌ناپذیری از خود نشان دادند. به غیر از غزوه تبوک که رسول الله ﷺ او را در مدینه گذاشت، در تمام غزوات دیگر همراه آنحضرت ﷺ بود.
- ۵- در سال ۵ هـ وقتی که رسول خدا ﷺ حضرت ابوبکر صدیق را امیر حج تعیین و به مکه اعزام داشتند، بعد از حرکت او، سوره براءت نازل شد، آنگاه آنحضرت ﷺ، علی ﷺ را برای ابلاغ و اعلام آن سوره، مأمور ساختند.
- ۶- زمانی که آنحضرت ﷺ از این جهان رحلت نمود، کار غسل ایشان به حضرت علی و گذار شد.
- ۷- بر خلافت حضرت ابوبکر صدیق ﷺ آن جناب، در محافل عمومی رضایت قلبی خود را اظهار نموده فرمودند: ابوبکر را رسول خدا ﷺ امام نماز ما گردانند پس کسی که رسول خدا ﷺ او را امام دین ما قرار داده‌اند، کیست که او را در امور دنیوی امام ندانند؟!

۸- در ایام خلافت عمر فاروق، منصب وزارت به عهده ایشان بود. و ایشان ارادت و محبت قلبی خود را صریحاً نسبت به حضرت عمر فاروق اظهار می نمودند.

۹- در ایام خلافت خویش اعلامیه‌ای صادر کرد که امروز آن اعلامیه با هشتاد سند در کتب احادیث روایت شده است، متن آن چنین است: بهترین امت بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ابوبکر رضی الله عنه و سپس عمر رضی الله عنه می باشند. و هرکس مرا از ابوبکر و عمر افضل بداند او را با حد مفتری (تهمت زننده) مجازات خواهم نمود.

خلاصه، ایشان بسیار سعی کردند که نسبت بدعت رفض به جانب او نباشد و این کوشش‌ها برای این بود که ایشان از فرمایشات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درک نموده بود که فرقه‌ای به نام روافض بوجود می آید و مدعی محبت و پیروی او (حضرت علی) می شود و امور بسیاری که خلاف دین است را به او نسبت می دهند. همچنانکه که مسیحیان به حضرت عیسی چیزهایی نسبت دادند.

۱۰- وقتی اشرار و یاغیان، حضرت عثمان رضی الله عنه را محاصره کردند، حضرت علی در حمایت و حفظ ایشان بیش از همه کوشید و امام حسن و حسین را به خاطر حفظ جان ایشان بر در خانه آنحضرت گمارد و زمانی که ایشان شهید شدند، صدمات و ضربه روحی سختی را متحمل شده و کلام والایی ایراد فرمودند.

خلافت حضرت علی کرم الله وجهه

در دومین روز شهادت حضرت عثمان رضی الله عنه مردم با وی بیعت کردند. و کسانی از مهاجرین و انصار که در مدینه حضور داشتند، با طیب خاطر و رغبت با ایشان بیعت کردند. به جز گروهی که بنابر اجبار و تهدید شورشیان بیعت نمودند از آن جمله حضرت طلحه و زبیر هستند که فوراً عازم مکه شدند.

اهل شام خلافت او را قبول نداشتند و معتقد بودند که بیعت تمام مهاجرین و انصار بنابر اجبار شورشیان واقع شده است. در عهد خلافت ایشان جهاد با کفار کاملاً متوقف شد و در فتوحات اسلامی نیز فزونی واقع نگردید و متأسفانه تمام دوران خلافت با

جنگ‌های داخلی سپری شد. سه جنگ برای ایشان رخ داد. اول جنگ جمل که در آن با ام‌المؤمنین عایشه و حضرت طلحه و حضرت زبیر رضی الله عنهم درگیر جنگ شد. دوم جنگ صفین که در آن با حضرت امیر معاویه رضی الله عنه و اهل شام مقابله رخ داد. سوم جنگ نهروان که در آن با خوارج به مقابله برخاست. جنگ سوم ایشان مورد پسند و تأیید تمام صحابه واقع شد. و در برخی احادیث نسبت به این جنگ کلمات پسندیده و پیشگویی‌هایی نیز وارد شده است.

اما جنگ جمل و صفین را اکثر صحابه تأیید نکردند و آن را نپسندیدند. حتی افراد محتاط، از این جنگ‌ها کناره‌گیری کردند. وقتی که حضرت علی رضی الله عنه حضرت عبدالله بن عمر رضی الله عنهما را برای همراهی خویش دعوت نمود و ارتباط خود را با پدرش حضرت عمر فاروق بیان داشت، وی در جواب مرقوم داشت: ای ابوالحسن! به خدا سوگند! اگر شما مرا دستور دهید که دست در دهان ازدها بگذارم من حاضرم، اما اگر شما بخواهید که من شمشیر را بر علیه گوینده لا إله إلا الله بردارم این از دست من بر نمی‌آید. و صحابه دیگر نیز چنین عمل کردند که از هیچ فریقی جانبداری نکنند. این جماعت به نام «قاعدین» (گروه بی طرف) ملقب شدند. بعد از جنگ صفین، تمام کشور از تصرف حضرت علی رضی الله عنه خارج شد. و جز کوفه و حوالی آن محل دیگری در تصرفشان باقی نماند. قسمتی از وقایع جنگ جمل و صفین مرقوم خواهد شد تا معلوم گردد کسانی که این جنگ‌ها را وسیله بدگویی صحابه کرام قرار داده‌اند چقدر در گمراهی و نادانی گرفتارند.

جنگ جمل

این جنگ در ماه جمادی الآخر سال ۳۶ هـ واقع شد. در بیان این جنگ تحریفات بسیار صورت گرفته و دروغ‌پردازی‌های زیادی شده است. واقعه صحیحی که صاحب سیف مسلول به نقل از تاریخ قرطبی بیان کرده از این قرار است:

هنگامی که حضرت طلحه و زبیر بنابر اجبار شورشیان با حضرت علی بیعت کردند،

فوراً از مدینه به سوی مکه راهی شدند. ام المؤمنین حضرت عایشه صدیقه رضی الله عنها در آن سال به حج رفته بودند. و تا آن موقع در مکه سکونت داشتند. حضرت طلحه و زبیر به آنجا رفته تمام حوادث مدینه را به عرض او رساندند از جمله این که حضرت عثمان شهید شدند و یاغیان و شروران مردم را مجبور کرده‌اند تا با حضرت علی بیعت کنند و فعلاً در مدینه و آشوب سختی برپاست. شما ام المؤمنین هستید و ما، در پناه شما در امان خواهیم ماند. شما سعی کنید که فتنه به نحوی پایان پذیرد زیرا نظر حضرت علی، این است که در حال حاضر نسبت به قصاص قاتلین حضرت عثمان رضی الله عنه سکوت اختیار کند. حال آن که از این سکوت نیروی یاغیان بیشتر می‌شود. حضرت عایشه رضی الله عنها از ورود به این قضایا انکار ورزید. ولی حضرت طلحه و زبیر رضی الله عنهما از آن قرآن پاک آیاتی تلاوت کردند که در آن‌ها دستور به اصلاح بین مسلمین داده شده بود. سرانجام، حضرت عایشه رضی الله عنها با آن‌ها هم‌نظر شد و این مشورت را پذیرفت که تا مادامی که شورشیان تضعیف نشوند و مدینه را ترک نکنند، به مدینه نباید رفت. بلکه به محلی دور از مدینه رفته و در آنجا اقامت گزید. و حضرت علی را به نحوی از جمع گروه مفسدان برحذر داشت و او را با خویش هم‌نظر نمود.

ام المؤمنین فکر می‌کرد که با این روش مشکلات حل و فصل می‌شوند و موضوع گرفتن قصاص از قاتلان حضرت عثمان نیز پذیرفته می‌شود و شروران و مفسدان به کیفر اعمالشان خواهند رسید. چنانکه طبق این تجویز، ایشان عازم بصره شدند. وقتی شورشیان و مفسدان از این موضوع آگاه شدند آن را به شکل غیر واقعی اش به اطلاع حضرت علی رسانده و چنین تلقین کردند که ایشان برای عزل شما از خلافت، اقدام کرده‌اند. و فرصت ندادند که حضرت علی رضی الله عنه مستقیماً از برنامه و تصمیم واقعی ام المؤمنین اطلاع یابند. لذا حضرت علی رضی الله عنه هم با سپاهی عازم بصره شدند. حضرت حسن، حسین، عبدالله بن جعفر و عبدالله بن عباس رضی الله عنهم با این لشکرکشی مخالف بودند. اما رأی آنان مورد قبول واقع نشد. هنگامی که سپاهیان حضرت علی نزدیک بصره رسیدند و در آنجا خیمه زدند،

حضرت علی علیه السلام حضرت قعقاع صحابی پیامبر اکرم را به عنوان قاصد نزد حضرت طلحه و زبیر رضی الله عنهما فرستاد. او نخست با ام المؤمنین ملاقات و مذاکره نمود. ام المؤمنین صریحاً اعلام داشت که هدف من فقط اصلاح و تفاهم است تا به نحوی این فتنه و آشوب از بین برود و امنیت برقرار شود. سپس حضرت قعقاع رضی الله عنه با حضرت طلحه و زبیر رضی الله عنهما ملاقات و مذاکره نمود و پرسید: شما برای اصلاح و رفع اختلاف چه چیزی پیشنهاد می کنید؟ آنان اظهار داشتند که بدون گرفتن قصاص از قاتلین حضرت عثمان رضی الله عنه راه دیگری جهت برقراری امنیت و تفاهم متصور نیست. حضرت قعقاع گفت: حصول این مقصود بدون اتفاق تمام مسلمانان امکان پذیر نیست لذا شما باید با حضرت علی متحد و متفق شده برای آن تدبیری در نظر بگیرید. این رأی مورد پسند حضرت طلحه و زبیر قرار گرفت. حضرت قعقاع بشارت و نوید صلح را به حضرت علی رضی الله عنه اعلام نمود. ایشان بسیار خوشحال شدند و تا سه روز دو طرف باهم در تماس بودند و مذاکره جریان داشت. روز سوم هنگام شام مقرر شد که فردا صبح حضرت طلحه و زبیر با حضرت رضی الله عنه به گونه ای ملاقات کنند که از شورشیان و فرصت طلبان کسی در آن جلسه نباشد. این امر برای شورشیان گران و ناگوار تمام شد. زیرا می دانستند که هرگاه حضرت علی رضی الله عنه به تنهایی ملاقات و مذاکره کنند، زمینه آشتی و صلح قطعاً فراهم شده و توطئه آنان نقش بر آب خواهد شد. لذا در این فکر افتادند که تدبیری به کار بندند تا صلح برقرار نشود و ملاقات و مذاکره ای صورت نگیرد.

عبدالله بن سبا یهودی معروف و رئیس فرقه روافض نیز در میان آنان و در رأس همه قرار گرفته بود. این حيله گر و دشمن کینه توز مسلمانان پیشنهاد کرد که امشب باید جنگ را آغاز کرد و بعداً به حضرت علی چنین اطلاع داده شود که گروه مقابل، تخلف ورزیده و به جنگ پرداخته است. آشوبگران و یاران ابن سبا در آخر شب، جنگ را آغاز نموده و در سپاه حضرت علی شایع کردند که حضرت طلحه و زبیر عهدشکنی نموده به ما حمله کرده اند. از سوی دیگر در میان سپاه ام المؤمنین چنین وانمود کردند که حضرت علی رضی الله عنه

عهدشکنی نموده حمله را آغاز کرده است. به هر حال، شیطنت عبدالله بن سبا به نتیجه رسید و جنگ خونینی درگرفت. ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾.

حضرت طلحه رضی الله عنه در میدان جنگ شهید شد، اما حضرت زبیر از جنگ کناره‌گیری کرد و به سوی مدینه برگشت. در میان راه «ابن جرموز» لعین او را شهید کرد و به امید دریافت پاداش نزد حضرت علی آمد و اعلام داشت: امیرالمؤمنین! مبارک و نوید باد که دشمن تو را به قتل رساندم. حضرت علی رضی الله عنه پرسید: چه کسی را به قتل رساندی؟ او گفت: زبیر را. علی گفت: من تو را به دوزخ بشارت می‌دهم.

«ابن جرموز» لعین گفت: عجب پاداشی! حضرت علی گفت: من چه کنم! رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: «یا علی! بشر قاتل ابن صفیة بالنار».

یعنی ای علی! کسی که پسر عمه مرا به قتل برساند تو او را به دوزخ نوید بده. (حضرت زبیر رضی الله عنه پسر عمه رسول خدا صلی الله علیه و آله بود). ابن جرموز با شنیدن این گفته‌ها خودکشی کرد. و حضرت علی با دیدن این صحنه، با آواز بلند تکبیر گفت و اعلام داشت: آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله گفته بود به راستی واقع شد ^(۱).

بعد از پایان جنگ، حضرت علی، امام حسن و عبدالله ابن عباس رضی الله عنهم در میدان جنگ برای بررسی اجساد کشته‌شدگان رفتند. امام حسن با مشاهده جسدی اظهار داشت: «یا اَبتِ والله فرخ قریش» یعنی ای پدر! قسم به خدا که نوجوانی از فرزندان قریش اینجا افتاده است! حضرت علی رضی الله عنه پرسید: کیست؟ او در جواب گفت: محمد بن طلحه. حضرت علی گفت: «والله کان شاباً صالحاً» به خدا سوگند! او جوان نیکوکاری بود ^(۲).

سپس گذر حضرت علی بر جسد حضرت طلحه رضی الله عنه افتاد هنگامی که آن را دید در کنارش نشست و اظهار داشت: ابو محمد اینجا به این حال افتاده است! کاش من بیست

۱- تطهیر الجنان.

۲- تطهیر الجنان.

سال قبل می مردم. آنگاه دست حضرت طلحه رضی الله عنه را گرفت و چندین بار بوسه داد و فرمود: این همان دستی است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله مصائب را دفع کرده است ^(۱).
وقتی حضرت طلحه رضی الله عنه در آخرین رمق حیات قرار داشت، شخصی از کنارش گذشت، از وی پرسید: از کدام لشکری؟ گفت: از لشکر امیرالمؤمنین، حضرت طلحه فرمود: خوب است دستت را بده تا من بر دست تو با حضرت علی بیعت کنم. چنانکه پس از بیعت جان داد. آن شخص این موضوع را برای حضرت علی بیان کرد. حضرت علی تکبیر خواند و فرمود: خدا نخواست که حضرت طلحه بدون بیعت من وارد بهشت شود ^(۲).

از حضرت علی رضی الله عنه راجع به اهل جمل سؤال شد که آیا آنان مشرک بودند؟ فرمود: خیر، آنان از شرک می گریختند. سؤال شد: آیا منافق بودند؟ گفت: خیر، منافق کسی است که خدا را خیلی کم یاد می کند. پرسیده شد: پس آنان را چه بنامیم؟ فرمود: «إخواننا بغوا علينا». یعنی: آنان برادران ما بودند که بر ما شوریدند.

جنگ صفین

پس از جنگ جمل، در ماه صفر سال ۳۷ هـ جنگی با حضرت معاویه روی داد. این جنگ تا چند روز ادامه یافت و خونریزی شدیدی به وقوع پیوست. در این میان حضرت علی از نافرمانی و بزدلی یاران و لشکریان خود پریشان بود. روزی به تنهایی وارد میدان

۱- در جنگ احد یک بار رسول خدا صلی الله علیه و آله در محاصره کفار واقع شد. در آن وقت غیر از طلحه دیگر کسی نبود. از هر چهار طرف تیر می بارید و حضرت طلحه با سپر جلو تیرها را می گرفت در این میان ناگهان سپر از دستش افتاد. تصور کرد که اگر من سپر را بردارم تا آن وقت معلوم نیست چند تیر به پیامبر اکرم اصابت کند. لذا با دست خود تیرها را می گرفت که در نتیجه دستش کاملاً فلج شد و تا آخر عمر مفلوج ماند. و حضرت علی همین دست را بوسه می داد.

۲- إزالة الخفاء.

جنگ شد. حضرت معاویه رضی الله عنه که اطلاع یافت، دستور داد تا حضرت علی را دستگیر کنند و بیاورند. مردم جواب دادند: دستگیر کردن او کار ساده‌ای نیست. البته می‌توانیم او را به قتل رسانده بیاوریم. حضرت معاویه گفت: ما نمی‌خواهیم علی را به قتل برسانیم. آنگاه از طرف اهل شام چند نسخه قرآن مجید بر سر نیزه‌ها شد که ای علی! بیا به خاطر قرآن نزاع با یکدیگر را کنار بگذاریم. و قرآن را بین خود حکم قرار دهیم با این روش، جنگ متوقف گشت، یاران و طرفداران حضرت علی که قبلاً همت را از دست داده بودند، این فرصت را غنیمت شمرده، فوراً شمشیر را در نیام کردند. سپس مقرر شد که دو نفر، یکی از طرف حضرت علی و یکی از طرف حضرت معاویه تعیین شوند تا هردو باهم مذاکره کرده، به نظری متفق دست یابند و طرفین بر نظر آن دو عمل کنند.

حضرت علی رضی الله عنه از طرف خود، ابوموسی اشعری رضی الله عنه و حضرت معاویه رضی الله عنه از طرف خود، عمرو بن عاص رضی الله عنه را حکم قرار دادند. این هردو بر خلاف حضرت علی حکم صادر کردند. اساس و موضوع اصلی جنگ این بود که حضرت معاویه قصاص قاتلین حضرت عثمان را می‌خواست و حضرت علی رضی الله عنه می‌گفت: نیروی آشوبگران رو به فزونی است اکنون از آنان نمی‌توان قصاص گرفت. حضرت معاویه رضی الله عنه می‌گفت: شما از میان‌شان کناره‌گیری کنید تا خودم از آنان قصاص بگیرم. در این باره مشاجرات و کشمکش‌ها به حدی رسید که کار به درگیری و لشکرکشی انجامید. در این جنگ نه حضرت علی مخالفین را تکفیر و تفسیق و نفرین کرد و نه حضرت معاویه و این افترا و تهمت است که حضرت معاویه به لعنت حضرت علی دستور داده بود. وقایع این جنگ نشان می‌دهند اگرچه جنگ واقع شد اما در دل آن‌ها بغض و کینه یکدیگر نبود و در نیات‌شان فساد وجود نداشت. از آن جمله یکی دو واقعه ذیلاً نقل می‌شود:

در دوران جنگ، حضرت ابوهریره رضی الله عنه که از یاران حضرت علی بود هر روز بر سفره حضرت معاویه می‌رفت و غذا می‌خورد. روزی کسی به او گفت: ای ابوهریره! تو حال عجیبی داری نماز پشت علی می‌خوانی و با همراه او می‌جنگی و غذا را اینجا می‌خوری؟

حضرت ابوهریره گفت: نماز پشت سر او خوب است چون خلیفه برحق است باید با او همراه شد و جهاد کرد. لذا من آنجا نماز می خوانم و همراه با ایشان جهاد می کنم و چون غذای شما بهتر است برای غذا اینجا می آیم و می خورم. حضرت معاویه گوش می داد و لبخند زد^(۱).

در دوران جنگ خیر رسید که اهالی سرزمین کوچکی از مسیحیان که در حومه روم باقی مانده بود (وقتی دیدند مسلمانان دو گروه شده باهم آماده کارزار شده اند، زمان را مناسب دیده) قصد نموده اند که به مدینه منوره حمله آورده آنجا را به تصرف خود درآورند. چنانکه برای این منظور خود را آماده کردند. حضرت معاویه فوراً نامه ای فرستاد که ای سگ روم! تو از جنگ داخلی ما نمی توانی سوء استفاده کنی. هرگاه قصد چنین نیت شومی داشته باشی و به سوی مدینه حرکت کنی، به خدا قسم از لشکر علی رضی الله عنه اولین سربازی که برای سرکوبی تو می آید، اسمش معاویه بن ابی سفیان خواهد بود. با دریافت این نامه اراده آن مسیحی سست شده از تصمیم خود منصرف گردید^(۲).

پس از پایان جنگ، از حضرت علی نسبت به حضرت معاویه و از حضرت معاویه نسبت به حضرت علی کلمات و گفته های خوبی منقول است. حضرت علی فرمود: ای مردم! حکومت معاویه را بد ندانید به خدا قسم! هرگاه او نماند در دنیا ناامنی شدیدی انتشار می یابد^(۳).

نیز حضرت علی طی اطلاعیه ای اعلام فرمود: ما و اهل شام یکی است. پیغمبر ما یکی است در ایمان به خدا و رسول نه آنان از ما افزون اند نه ما از آنان، برنامه ما و آنان کاملاً یکی است، اختلاف فقط درباره خون عثمان می باشد. خدا می داند که من از این بری

۱- تطهیر الجنان.

۲- تاریخ طبری.

۳- إزالة الخفاء.

الذمه هستم^(۱) حضرت معاویه در نامه‌ای برای حضرت علی نوشت: «أما شرفك في الإسلام وقرابتك من النبي عليه السلام فليست أرفضه». یعنی: شرفی را که تو در اسلام داری و خویشاوندی که با رسول خدا داری منکر نیستم^(۲).

شهادت حضرت علی

پیامبر اکرم ﷺ از شهادت حضرت علی ﷺ قبلاً اطلاع داده بود. چنانکه روزی خود آنحضرت به علی گفت: ای علی! بدبخت‌ترین گذشتگان کسی بود که پاهای ناقه حضرت صالح را بریده بود و از آیندگان شقی‌ترین‌شان، کسی است که ریش شما را با خون سرتان رنگین می‌کند. واقعه شهادت ایشان چنین وقوع یافت که بعد از جنگ نهروان سه نفر خارجی در مکه معظمه جمع شدند، عبدالرحمن بن ملجم، برک بن عبدالله، عمرو بن بکیر، و هرسه باهم عهد کردند که این سه نفر را باید به قتل برسانند: علی بن ابی طالب، معاویه ابن ابی سفیان، عمرو بن العاص ﷺ تا بندگان خدا از مظالم‌شان رهایی یابند.

ابن ملجم گفت: قتل علی، به عهده من است. برک عهده‌دار قتل معاویه شد و عمرو بن بکیر عهده‌دار قتل عمرو بن عاص. هرسه نفر باهم قرار گذاشتند تا کار خود را در یک روز انجام دهند. یعنی یازدهم و یا هفدهم رمضان. پس از این توطئه، ابن ملجم وارد کوفه شد و آن دو به شام رفتند. آن دو در توطئه خویش موفق نشدند. اما ابن ملجم شقی نقشه شوم خود را به اجرا گذاشت. حضرت علی مرتضی ﷺ عادت داشت که برای نماز صبح بسیار زود به مسجد (الصلاة، الصلاة گویان) می‌رفت. در آن روز ابن ملجم در مسیر راه پنهان شد و به کمین نشست. به محض این که به مسجد رسید، شمشیری بر پیشانی مبارکش فرو کوفت که به مغزش رسید و آن جناب در خون غرق شد و ریش

۱- نهج البلاغه.

۲- شرح نهج البلاغه ابن میثم.

مبارک پر از خون گردید. حضرت امام حسن علیه السلام می گوید من از پشت که می آمدم، در خشندهگی شمشیر را حس کردم و دیدم که امیرالمؤمنین بر زمین افتاد و فرمود: «فزت ورب الکعبة» قسم به پروردگار کعبه که به آرزویم رسیدم. در شب آن صبح که این واقعه رخ داد ایشان، رسول خدا صلی الله علیه و آله را به خواب دیده بود. امام حسن علیه السلام گفت که من رسول الله صلی الله علیه و آله را خواب دیدم. عرض کردم: یا رسول الله! از دست امت شما بسیار مورد اذیت قرار گرفته ام. آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود: تو در حق آنان دعای بد کن. گفتم خدایا مرا در عوض آنان آدم‌های خوبی عنایت فرما. و بر آنان در عوض من مرد بدی حاکم گردان. مردم از چهار طرف دویدند و ابن ملجم را دستگیر کردند. حضرت علی نگذاشت که او کشته شود و فرمود: اگر من صحت یافتم، اختیار دارم اگر خواستم او را می بخشم و اگر خواستم او را به کیفرش می رسانم. و اگر صحت نیافتم شما فقط یک ضربه شمشیر بزنید. زیرا او یک ضربه شمشیر به من زده بود. این واقعه روز جمعه رخ داد و در شب یکشنبه آن جناب وفات یافت. آنگاه ابن ملجم به طرز بدی به قتل رسید. دست و پایش بریده شد. زبانش قطع گردید میله داغ آهنی در چشم‌هایش کشیده شد و سپس در آتش سوزانده شد. در محل دفن حضرت علی علیه السلام اختلاف نظر وجود دارد اما قول مشهور این است که مقبره‌شان در نجف است.

بعضی از اوصاف حضرت علی

روزی حضرت معاویه رضی الله عنه در عهد خلافت خود از «ضرار اسدی» که یکی از یاران حضرت علی علیه السلام بود خواهش کرد که ای ضرار! از اوصاف علی چیزی بیان کن. ابتدا او عذر خواست ولی بعد گفت:

«ای امیرالمؤمنین! بشنو! به خدا قسم حضرت علی مرتضی بسیار نیرومند بود. سخن‌های صلح‌جویانه می گفت و به انصاف حکم می داد علم از اطراف و جوانب او روان بود. حکمت بر گرد او می چرخید. از دنیا و تر و تازگی آن، متوحش می شد و با

تاریکی شب و تنهایی‌های آن، انس می‌گرفت. بسیار گریه می‌کرد و همواره متفکر بود. لباس ارزان‌قیمت مورد پسندش بود و غذای ساده مورد علاقه‌اش، در میان ما کاملاً با مساوات به سر می‌برد و هرگاه ما سؤال می‌کردیم جواب می‌داد. با وجودی که از نزدیکان او بودیم از هیبت او نمی‌توانستیم با او صحبت کنیم! همیشه به اهل دین احترام می‌گذاشت. مساکین را کنار خود می‌نشاند و هیچگاه نیرومندی به اتکاء نیرومندی خود نمی‌توانست امید سوء استفاده از او را بکند. و هرگز شخصی ضعیف از انصاف او مأیوس نمی‌شد. به خدا قسم! من گاه گاه او را می‌دیدم که در آخر شب ریش مبارک خود را می‌گرفت و به مثل مارگزیده‌ای بی‌قرار می‌شد و با ناله و شیون می‌گریست و می‌فرمود: ای دنیا! کسی غیر از مرا فریب بده. تو چرا پیش من می‌آیی و مرا تشویق می‌کنی. این امر از من بعید است، من تو را سه طلاق بائن دادم که قابل رجوع نیست. عمر تو کوتاه و قدر و منزلت تو حقیر و ناچیز است. آه، آه که توشه راه کم است و سفر طولانی و راه وحشتناک!».

از شنیدن این سخنان، حضرت معاویه به گریه افتاد و گفت: خدا رحمت کند ابوالحسن را. به خدا قسم همینطور بود. بعد از این حضرت معاویه از ضرار پرسید که تو از شهادت حضرت علی علیه السلام چقدر رنجیده‌خاطر و ناراحت شدی؟ او گفت: مانند مادری که یک فرزند داشته باشد و او را در دامنش ذبح کنند. زهد و ریاضت و تنگی معیشت آن جناب ضرب المثل است به طوری که از شنیدن آن‌ها آدمی اشک می‌ریزد و دل از دنیا سرد می‌شود. او بسیار تیزهوش بود، و خوب قضاوت می‌کرد. حضرت عمر رضی الله عنه اکثر اوقات می‌فرمود: از میان ما استعداد او از همه بیشتر است قضاوت‌های عجیب و غریبی از زبان حضرت علی در حیات حضرت رسول صلی الله علیه و آله و زمان شیخین منقول است که مجموعه بزرگی از آن در *ازالة الخفاء* موجود است.

کرامات و خوارق عادات هم از ایشان ظهور یافته و در بیان معارف توحید رتبه‌ای ممتاز دارد. حضرت شیخ ولی الله محدث دهلوی می‌فرماید: در طبقه صحابه کرام از همه

اول این معارف را آن جناب بیان فرموده است. اما آنچه آن جناب بیان کرده است. مطابق سنت انبیاء است بعداً صوفیان جاهل آن‌ها را از کجا به کجا رساندند. در تصوف پایه آن جناب بسیار بلند و رفیع است، اگرچه همه صحابه کرام به تزکیه باطن نایل بودند، زیرا صفت رسول خدا ﷺ در قرآن مجید ﴿وَيُزَكِّيهِمْ﴾ ارشاد شده است. اما باز هم حسب استعداد فرق مراتب وجود داشت. حضرت علی در این وصف به قدری برتری داشت که بعد از شیخین منزلت و رتبه او قرار داده شده است.

گزیده‌ای از سخنان گهربار حضرت علی

- بر بنده لازم است که به غیر از پروردگار خود از کسی توقع نداشته و به غیر از گناهان خویش از کسی ترس نداشته باشد.
- اگر کسی چیزی نمی‌داند در یادگرفتن آن نباید شرم کند و اگر از کسی چیزی پرسیده شود که آن را نمی‌داند، باید بدون تکلف بگوید والله أعلم.
- مبارک باد کسی که گمنام باشد و او دیگران را بشناسد، اما مردم او را نشناسند، زیرا به رضامندی خدا نایل می‌گردد. این قبیل مردم چراغ هدایت‌اند و از برکات ایشان فتنه‌های تاریک برطرف می‌شوند و خداوند آنان را در رحمت خویش داخل می‌گرداند. اینگونه مردم حال خود را ظاهر می‌کنند و از کسی بدگویی نمی‌کنند و بی‌مروت و ریاکار نمی‌شوند.
- روزی آن جناب در گورستان نشسته بود کسی گفت: ای ابوالحسن! اینجا نشسته‌ای؟ گفت این‌ها همسایگان بسیار خوبی هستند به یاد کسی نیستند و انسان را به یاد آخرت می‌اندازند.
- مردم در خواب‌اند، هرگاه بمیرند تازه بیدار می‌شوند.
- هنگامی که پرده‌های عالم غیب برطرف گردند، در یقین من افزوده نخواهد شد.
- کسی که خود را شناخت، خدا را شناخت. (کلامی عجب عارفانه!).

- هر انسان در زیر زبان خود پنهان است.
- زبان هر کس شیرین باشد برادران او بسیار خواهند بود.
- صاحب گفتار را نبینید به خود گفتار نگاه کنید.
- احسان زبان را قطع می کند.
- هر شخصی که سخنی در دل پنهان دارد از جنبش زبان و صورت او ظاهر خواهد شد.
- علم، ادنی را اعلی می گرداند. علم از مال بهتر است، زیرا علم تو را حفظ می کند و مال را باید تو نگهداری!
- یکی از نشانه های ایمان این است، جایی که در راست گفتن، اندیشه نقصان باشد همانجا راست بگویند.
- آزاده هم از احسان برده می شود.
- هرگاه تقدیر بیاید تدبیر بی کار می شود.
- شخص بخیل زود گدا می گردد و در دنیا مانند فقرا اوقاتش را می گذراند و در آخرت مؤاخذه می شود.
- احمق همیشه محتاج می ماند و عاقل همیشه غنی، و طماع همیشه در بند ذلت باقی می ماند.
- عقل در گرداب طمع می افتند.
- در آخرین وصیت فرمود: ای مردم! بر توحید خدا استوار و محکم بمانید هیچکس را با خدا شریک نگردانید و بر سنت حضرت محمد ﷺ پای بند باشید. اگر این دو کار را کردید هر بدی از شما دور می شود. توحید و سنت دو ستون از دین اند و برای راه هدایت دو مشعل، تابان می باشند.

آیات و احادیثی در فضایل حضرت علی

آیاتی که در وصف مهاجرین و ذکر استحقاق خلافت آنان نازل شده است فضایل

حضرت علی علیه السلام نیز از آن‌ها ثابت می‌گردد. زیرا ایشان از سابقین مهاجرین اند. علاوه بر این، به طور خاص آیه‌ای در وصف ایشان نازل نشده است. البته روایات موضوع و ضعیف، آیاتی را در وصف ایشان بیان می‌کنند که اعتباری ندارند. ولی احادیث زیادی در باب فضایل آن جناب وارد شده است که احادیث صحیح اندک می‌باشند و در اینجا ما به ذکر احادیث صحیح و حسن بسنده می‌کنیم.

احادیث

۱- «عن سعد بن أبي وقاص قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لعلي: أنت مَيِّ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَيْسَ نَبِيَّ بَعْدِي» [متفق علیه].

از حضرت سعد بن ابی وقاص روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی فرمود: منزلت تو نسبت به من مانند منزلت هارون نسبت به موسی است، اما سخن این است که پس از من پیامبری نمی‌آید.

۲- «عن زر بن حبیش قال علي رضي الله عنه: والذي فلق الحبة، وبرأ النسمة، لعهد النبي الأمي صلى الله عليه وسلم لا يحبني إلا مؤمن، ولا يبغضني إلا منافق» [رواه مسلم].

از زر بن حبیش روایت شده است که حضرت علی، فرموده است: قسم به ذاتی که دانه را شکافت و از آن درخت رویانید و جان را آفرید که رسول خدا به من فرموده است: کسی به من محبت می‌کند که مؤمن باشد و همان کس بغض می‌ورزد که منافق باشد.

۳- «عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ يَوْمَ خَيْبَرَ: لَأُعْطِينَ هَذِهِ الرَّايَةَ عَدَا رَجُلًا يَفْتَحُ اللَّهُ عَلَى يَدَيْهِ، يُحِبُّ اللَّهُ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ، فَلَمَّا أَصْبَحَ النَّاسُ عَدَا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كُلُّهُمْ يَرْجُونَ أَنْ يُعْطَاهَا، فَقَالَ: أَيْنَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ؟ فَقَالُوا: هُوَ يَا رَسُولَ اللَّهِ! يَشْتَكِي

عَيْنَيْهِ، قَالَ: فَأَرْسَلُوا إِلَيْهِ. فَأُتِيَ بِهِ فَبَصَقَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي عَيْنَيْهِ حَتَّى كَأَنَّ لَمْ يَكُنْ بِهِ وَجَعٌ، فَأَعْطَاهُ الرَّأْيَةَ». [متفق عليه].

از سهل بن سعد روایت شده است که رسول خدا ﷺ در جنگ خیبر فرمود: فردا پرچم را به مردی می‌دهم که خدا فتح را به دست او می‌آورد و آن شخص به خدا و رسول او محبت دارد و خدا و رسول او را دوست می‌دارند. پس وقتی که صبح شد، مردم پیش آنحضرت ﷺ رفتند به امید این که پرچم به آنان داده می‌شود. اما آنحضرت پرسید: علی بن ابیطالب کجاست؟ مردم گفتند درد چشم دارد، آنحضرت ﷺ گفت او را بخوانید. وقتی آورده شد آنحضرت آب دهن مبارکش را بر چشم‌هایش مالید و او سالم شد. چنانکه گویی هیچگاه چشم درد ندیده است پس پرچم را به او داد.

۴- «عن عمران بن حصين أن النبي صلى الله عليه وسلم قال: إِنَّ عَلِيًّا مَيِّ وَأَنَا مِنْهُ، وَهُوَ وَبِيَّ كُلُّ مُؤْمِنٍ مِنْ بَعْدِي» [رواه الترمذی].

از عمران بن حصین روایت شده است که نبی اکرم ﷺ فرمود: علی از من است و من از او و او محبوب هر مؤمن است.

۵- «عن علي قال: كنت إذا سألت رسول الله صلى الله عليه وسلم أعطاني وإذا سكت ابتدأني».

حضرت علی فرمود: هرگاه من از رسول خدا ﷺ چیزی می‌خواستم به من داد و هرگاه سکوت را اختیار می‌کردم با من سخن آغاز می‌کرد.

۶- «عَنِ أُمِّ عَطِيَّةَ، قَالَتْ: بَعَثَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جَيْشًا فِيهِمْ عَلِيٌّ، قَالَتْ: فَسَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ رَافِعٌ يَدَيْهِ يَقُولُ: اللَّهُمَّ لَا تُمِتْنِي حَتَّى تُرِيَنِي عَلِيًّا». [رواه الترمذی].

از حضرت ام عطیه رضی الله عنها، روایت شده است که رسول خدا ﷺ لشکری فرستاد که علی در آن بود. گفت: شنیدم که رسول الله ﷺ در حالی که دست برداشته این دعا را می‌خواند: خداوندا مرا از جهان نبر تا زمانی که علی را به من نشان ندهی.

۷- «عَنْ عَلِيٍّ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: رَحِمَ اللَّهُ أَبَا بَكْرٍ زَوْجِي ابْنَتَهُ، وَحَمَلَنِي إِلَى دَارِ الْهَجْرَةِ وَصَحْبَنِي فِي الْغَارِ وَأَعْتَقَ بِلَالًا مِنْ مَالِهِ، رَحِمَ اللَّهُ عُمَرَ، يَقُولُ الْحَقُّ وَإِنْ كَانَ مُرًّا، تَرَكَهُ الْحَقُّ وَمَا لَهُ صَدِيقٌ، رَحِمَ اللَّهُ عُثْمَانَ، تَسْتَحْيِي مِنْهُ الْمَلَائِكَةُ، رَحِمَ اللَّهُ عَلِيًّا، اللَّهُمَّ أَدِرِ الْحَقَّ مَعَهُ حَيْثُ دَارَ» [رواه الترمذی].

از حضرت علی رضی الله عنه روایت شده است که رسول خدا فرمود: خدا رحم کند بر ابوبکر دختر خود را به عقد من درآورد و با من تا دارالجهرة همراه بود. و رفیق غار من شد. و بلال را با مال خود خرید و آزاد ساخت. خدا رحم کند بر عمر که حق را می گوید اگرچه تلخ باشد و حق او را در حالی گذاشت که برای او هیچ دوستی نبود. خدا رحم کند بر عثمان که فرشتگان از او حیا می کنند. خدا رحم کند بر علی خدایا حق را با علی بگردان هرکجا که باشد.

۸- «عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ، أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: أَبُو بَكْرٍ فِي الْجَنَّةِ، وَعُمَرُ فِي الْجَنَّةِ، وَعُثْمَانُ فِي الْجَنَّةِ، وَعَلِيٌّ فِي الْجَنَّةِ، وَطَلْحَةُ فِي الْجَنَّةِ وَالزُّبَيْرُ فِي الْجَنَّةِ، وَعَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ فِي الْجَنَّةِ، وَسَعْدٌ فِي الْجَنَّةِ، وَسَعِيدٌ فِي الْجَنَّةِ، وَأَبُو عُبَيْدَةَ بْنُ الْجَرَّاحِ فِي الْجَنَّةِ». [رواه الترمذی].

از حضرت عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ابوبکر وارد بهشت می شود و عمر وارد بهشت می شود و عثمان وارد بهشت می شود و علی در بهشت داخل می شود، طلحه در بهشت داخل می شود و زبیر در بهشت داخل می شود و عبدالرحمن بن عوف در بهشت داخل می شود و ابو عبیده بن جراح در بهشت داخل می شود.

۹- «عَنْ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ لِي النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: فِيكَ مَثَلٌ مِنْ عِيسَى أَبْعَضَتْهُ الْيَهُودُ حَتَّى بَهَتُوا أُمَّهُ، وَأَحَبَّتْهُ النَّصَارَى حَتَّى أَنْزَلُوهُ بِالْمَنْزِلَةِ الَّتِي لَيْسَتْ لَهُ ثُمَّ قَالَ: يَهْلِكُ فِي رَجُلَانِ مُحِبِّ مُفْرِطٍ بِمَا لَيْسَ فِيَّ، وَمُبْغِضٌ يَحْمِلُهُ سَنَانِي عَلَى أَنْ يَبْهَتَنِي». [رواه أحمد].

از حضرت علی رضی الله عنه منقول است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: تو به حضرت عیسی الطیة مشابهت داری یهودیان به او حسد کردند. حتی مادر او را تهمت زدند و نصارا با او در ظاهر محبت کردند تا حدی که او را در مقامی قرار دادند که حق او نبود. سپس حضرت علی فرمود: دو گروه نسبت به من هلاک خواهند شد، یکی آن که در محبت من غلو کند و مرا تعریف کند به آنچه که در من نیست، دوم بغض کننده‌ای که عداوت من او را برای بهتان آماده کند.

یادآوری: این فرمایش حضرت علی که دربارهٔ من دو گروه هلاک خواهند شد یکی آنهایی که در محبت من غلو کنند دوم آنهایی که با من بغض روا دارند، با سندهای متعددی منقول است. حتی در کتب اهل تشیع وجود دارد. در مواضع متعددی از نهج البلاغه این قول با عبارات مختلف نقل شده است. و در جایی این هم آمده است: نظر گروهی که عقیدهٔ متوسط نسبت به من دارند خوب است و این را هم فرموده است که از سواد اعظم یعنی بزرگترین جماعت مسلمین پیروی کنید.

از این گفته‌ها معلوم می‌شود اعتقادی که اهل سنت نسبت به حضرت علی دارد، حق است زیرا گروه متوسط ایشان‌اند. و خوارج و روافض هر دو هلاک‌شونده‌اند. زیرا خوارج تا حدی نسبت به وی بغض و دشمنی داشتند که ایمان او را انکار می‌کردند و روافض تا جایی غلو کردند که گروهی از آن‌ها او را به الوهیت برگزیدند. و عده‌ای دیگر معتقداند که حضرت علی رضی الله عنه در تمام صفات شریک رسول خدا هستند (که در حقیقت این عقیده با ختم نبوت متضاد است) و از بقیه پیامبران او را افضل می‌دانند.

۱۰- «عن عمر رضي الله عنه قال: ما أحدٌ أحقُّ بهذا الأمرِ مِنْ هُوَلاءِ النَّفَرِ الَّذِينَ تُؤْفَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ عَنْهُمْ رَاضٍ، فَسَمَى عَلِيًّا وَعُثْمَانَ، وَظَلْحَةَ، وَالزُّبَيْرَ، وَسَعِيداً وَعَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ رضي الله عنهم». [رواه الترمذی].

از حضرت عمر رضی الله عنه روایت شده است که گفت: کسی برای خلافت لایق‌تر از آن شش نفری که رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگام وفات از ایشان راضی بود، نیست. پس نام علی، عثمان،

زبیر، طلحه، سعد و عبدالرحمن بن عوف را برشمرد.
هدف این است که این شش نفر علاوه بر این که شایستگی خلافت دارند، به
بزرگ‌ترین سعادت که همانا رضایت رسول الله ﷺ است نایل آمده‌اند و منظور از این، نفی
خشنودی پیامبر اکرم ﷺ از دیگران نیست.

عرایضی چند از جانب مؤلف

- ۱- مطالبی که در این کتاب مندرج است همه از کتاب إزالة الخفاء حضرت شیخ ولی الله محدث دهلوی رحمته الله گرفته شده است. و چنانچه از جایی دیگر مطالبی اخذ گردیده به مأخذ آن در پاورقی اشاره شده است.
- ۲- غرض از نوشتن این کتاب این است که برادران ناآگاه ما از حقایق و از احوال ضروری بزرگان دین باخبر شوند. تمام احوال مقصود نیست. بنابراین به اعتراض‌های مخالفین و پاسخ آن‌ها توجهی مبذول نشده است. اما همه اینقدر می‌دانند که اگر مدح و فضیلت کسی از قرآن مجید به ثبوت برسد، اعتراض و طعن بر او تا چه حدی صحیح و درست می‌باشد و معترضین تا چه حدی مسلمان گفته می‌شوند.
- ۳- بعضی از علمای کرام امام حسن را پس از حضرت علی رضی الله عنه، در زمره خلفای راشدین محسوب داشته‌اند و همچنین پس از امام حسن رضی الله عنه، حضرت معاویه را اضافه کردند. اما من به پیروی از جمهور علما خلافت راشدین را به حضرت علی رضی الله عنه از این لحاظ ختم کردم که خلافت امام حسن فقط شش ماه بود و بعداً خود ایشان زمام خلافت را به امیر معاویه واگذار کرده با او بیعت کردند و حضرت معاویه اگرچه به این خاطر که صحابی رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده دارای فضایلی است و بعد از او مسند خلافت به صحابی دیگری مزین نگشته. اما با این همه او را در زمره خلفای راشدین شمردن خلاف تحقیق است، زیرا اوصافی که برای خلافت راشدین ضروری است در غیر از جماعت مهاجرین یافت نشده و حضرت معاویه از گروه مهاجرین نیست.
- ۴- با مطالعه این کتاب، مطالعه آیات قرآنی که متعلق به فضیلت و ستایش اصحاب کرام یا خلفای راشدین می‌باشد، ضروری است و تفسیر تمام آیه‌ها را حقیر به نحوی تحریر کرده است که هر آیه جداگانه رساله مستقلی تفسیر شده است!

۵- غرض از خواندن شرح حال بزرگان دین و به ویژه صحابه کرام و خلفای راشدین (رضی الله عنهم اجمعین) این است که شوق و علاقه پیروی از آنان در قلب پدید آید و محبت ایشان وسیله محبت رسول خدا ﷺ قرار گیرد، و اگر کسی این هدف را درک ننماید، خواندن این تذکرها برای او بی فایده است. زیرا این روایات، داستان‌ها و حکایاتی نیستند که برای تفنّن و وقت‌گذرانی خوانده شوند، بلکه برای عبرت و پند و بیدار کردن مسلمین هشدار می‌دهند که حداقل مسلمانان از اینگونه تذکرها باید به این نتیجه برسند که عزتی که خداوند به اسلاف و بزرگان ما عنایت فرموده به حدی بود که همه نیروهای مقتدر جهان در برابرشان سر تعظیم خم کرده زانو بر زمین زدند و زمام سلطنت‌های جهان در دست آنان قرار گرفت و جانوران از آنان اطاعت کردند و کوه‌ها و دریاها به اوامرشان امتثال ورزیدند. امروز این عزت چرا از ما سلب شده است؟ و همان طوری که عزت اسلاف ما به عروج رسیده بود، امروز ذلت ما به نهایت پستی رسیده است. فرمان خداوندی است: ﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾ [الأنفال: ۵۳] یعنی این قانون الهی است که هرگاه قومی را به نعمتی نوازد آن را تغییر نمی‌دهد مگر زمانی که خود آن قوم در احوال خود تغییر ایجاد کنند.

اگر مسلمانان به طور یقین به این نتیجه برسند، متوجه می‌شوند تغییرهایی که نسبت به احوال سلف صالحین در ما پدید آمده است علتش این است که ما، دیانت را رها کرده‌ایم و محبت و عظمت دین در قلب ما باقی نمانده است و فساد در نیات ما ایجاد شده. کاری که اسلاف ما کرده‌اند در جهت رضای خدا بوده و غرض دیگری نداشتند و هرگونه کارهای دنیوی‌ای که انجام می‌دادند، خدمت دین در آن نهفته بوده کاری که ما می‌کنیم، هدف‌مان غیر از حظ نفس چیزی دیگر نیست و هرگونه کارهای دینی که ما انجام می‌دهیم در آن اغراض و منافع دنیوی آشکار است. کاش ما با خواندن احوال بزرگان

دین، منتبه می شدیم و به راه راست می رفتیم، زیرا که با پیروی از بزرگان دین امروز هم تمام نعمت های الهی مانند باران بر ما سرازیر خواهند شد.

هنوز آن ابر رحمت در فشانست خم و خمخانه با مهر و نشان است

۶- از خوانندگان گرامی که از این کتاب مستفید می شوند استدعا می شود این حقیر و

همچنین (مترجم و نیز مصحح) را در دعای خیر یاد کنند و اگر در جایی به خطا

و لغزشی (مخصوصاً در ترجمه) برخورد نمودند، آن را اصلاح کنند، ﴿وَاللَّهُ

عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ﴾.

خداوند این کتاب را از باقیات الصالحات قرار داده، چند روزی که از زندگی باقی

است، آن را در جهت رضا و خشنودی خویش صرف نماید. «آمین»

هذا آخر الكلام في هذا المقام والحمد لله رب العلمين وصلى الله على نبيه وعلى آله

وصحبه أجمعين.